



سیری در معارف اسلام

پیوند ابدی شیعه با اهل بیت علیهم السلام

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدايت - دهه اول محرم - ۱۳۹۸ هـ ش



www.erfan.ir

پیوند ابدی شیعه با اهل بیت علیهم السلام

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
- ویرایش: وفهیمی.....
- صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: وجود شیعیان در سیطره اهل بیت علیهم السلام ۱۱
- ضرورت تأمل به سرانجام خودمان در قیامت..... ۱۳
- زندگی انبیا و ائمه علیهم السلام بر مبنای باور قیامت..... ۱۳
- نجات و رهایی انسان در پرتو تمسک به نور خداوند..... ۱۵
- تمسک رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت به نور پروردگار..... ۱۵
- توسل امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت به نور رسول خدا صلی الله علیه و آله..... ۱۵
- اعتصام امامان معصوم به نور امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت..... ۱۵
- اتصال شیعه به نور ائمه طاهرين علیهم السلام..... ۱۵
- اختصاص بهترین نقطه بهشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و شیعیان..... ۱۶
- شیعیان در سیطره اهل بیت علیهم السلام..... ۱۶
- آفرینش شیعیان از اضافه طینت وجود اهل بیت علیهم السلام..... ۱۶
- خمیره وجود شیعیان از آب ولایت اهل بیت علیهم السلام..... ۱۷
- شادی شیعیان در شادی اهل بیت علیهم السلام..... ۱۸
- شادی صدیقه کبری علیه السلام از تماشای عزاداری برای امام حسین علیه السلام..... ۱۸
- حزن و اندوه شیعه در حزن اهل بیت علیهم السلام..... ۱۹
- حزن اهل بیت علیهم السلام در شهادت ابی عبدالله علیه السلام..... ۱۹
- جدایی ناپذیری شیعه از اهل بیت علیهم السلام..... ۱۹
- حمایت اهل بیت علیهم السلام از جان شیعیان..... ۲۱
- کلام آخر؛ امام حسین علیه السلام، معدن مردانگی و مظهر آیات الهی..... ۲۲



جلسه دوم: نشانه‌هایی از آثار خاک وجودی اهل بیت علیهم السلام ۲۵

- ۲۷ حقیقت خاک و آثار آن در آیات و روایات.....
 ۲۷ خاک، بستری گسترده برای سودرسانی به انسان.....
 ۲۸ خاک، منبع عظیمی از نعمت‌ها برای انسان.....
 ۲۹ خاک وجود اهل بیت علیهم السلام، پاک‌ترین و خاص‌ترین طینت.....
 ۲۹ مطلب اول؛ ضربتی افضل از عبادت جن و انس.....
 ۳۱ سنگینی کفه ایمان قلبی امیرالمؤمنین علیه السلام بر تمام جهان.....
 ۳۲ مطلب دوم؛ ابی عبدالله علیه السلام، آقای شهیدان کربلا.....
 ۳۲ اهل بیت امام حسین علیه السلام، نیکوکارترین و بایوندترین خانواده در عالم.....
 ۳۳ آثار خاک وجودی اهل بیت علیهم السلام.....
 ۳۳ چشمه خاک شیعیان، گریه بر امام حسین علیه السلام.....
 ۳۴ طلب آمرزش با شفاعت اهل بیت علیهم السلام.....
 ۳۵ امام حسین علیه السلام، خدای تواضع و فروتنی.....
 ۳۶ کلام آخر؛ زینب علیه السلام، همراه همیشگی برادر.....

جلسه سوم: تجلی نور معصومین علیهم السلام در وجود شیعه ۳۹

- ۴۱ فلسفه آفرینش شیعه از گل اضافه اهل بیت علیهم السلام.....
 ۴۱ عجز اندیشمندان شیعه از درک حقیقت طینت.....
 ۴۲ حقیقت خلقت انبیا و اوصیای الهی.....
 ۴۲ سهولت فهم روایات فقهی.....
 ۴۳ روایات مشکل، از اسرار اهل بیت علیهم السلام.....
 ۴۳ خلقت موجودات عالم براساس ذات آنها.....
 ۴۴ خلقت انبیای الهی بر مبنای مقام نبوت.....
 ۴۵ یکسان بودن ذاتی خلقت وصی با نبی.....
 ۴۶ اشراف نور بر همه عالم.....
 ۴۶ ارائه تمام نشانه‌های توحیدی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله.....
 ۴۷ انعکاس نور نبوت در وجود اوصیای الهی.....
 ۴۸ اشراف امام معصوم بر احوال شیعیان.....



فهرست مطالب

- ۴۸..... تجلی ارزش‌های اهل بیت علیهم‌السلام در حد سعه وجودی شیعه.....
- ۴۹..... خلقت نوری رسول خدا و اهل بیت علیهم‌السلام در کلام وحی.....
- ۴۹..... الف) ظهور عینی نور معصومین علیهم‌السلام در وجود مؤمنین.....
- ۵۰..... ب) شیعه، صادقان واقعی و گواه خداوند در روز قیامت.....
- ۵۱..... کلام آخر؛ «انا این من قتل صبیرا».....
- جلسه چهارم: ولایتی به گستردگی هستی.....**
- ۵۵.....
- ۵۷..... مقام نبوت و اهل بیت علیهم‌السلام، عرصه کمالات و ارزش‌ها.....
- ۵۷..... زندگی ابدی در سایه‌سار پذیرش ولایت معصومین علیهم‌السلام.....
- ۵۸..... تنهایی، از عذاب‌های سنگین قیامت و برزخ.....
- ۵۸..... دریافت نکردن هیچ مزدی در قبال ولایت.....
- ۵۹..... رحمت و مغفرت الهی در اطاعت از ولی‌الله.....
- ۶۰..... ولایت تکوینی و تشریحی ولی‌الله اعظم.....
- ۶۱..... گستره ولایت تکوینی و تشریحی ولی خدا بر هستی.....
- ۶۲..... نشانه‌های ولی حقیقی خداوند پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.....
- ۶۲..... کار ولی خدا، هدایت انسان از ضلالت به عرصه نور.....
- ۶۳..... محشور شدن شیعیان واقعی با صاحبان ولایت در قیامت.....
- ۶۴..... حکایتی شنیدنی از حذیفه بن یمان.....
- ۶۵..... خداوند، تنها ولی شیعیان.....
- ۶۷..... کلام آخر؛ فریاد «وا حسین» حضرت زهرا علیها‌السلام در قیامت.....
- ۶۸..... شخصیت ناشناخته زینب علیها‌السلام برای شیعه.....
- جلسه پنجم: احاطه چهارده نور مقدس بر عرش الهی.....**
- ۶۹.....
- ۷۱..... نظر علمای اهل سنت در خصوص آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ».....
- ۷۲..... نظر خداوند به آفریدن اشرف و اطهر مخلوقات در ابتدای خلقت.....
- ۷۲..... آفرینش نوری با چهارده شعاع ملکوتی.....
- ۷۲..... علم، حکمت و معرفت خالص چهارده شعاع نورانی و ملکوتی.....
- ۷۳..... ولایت تکوینی و تشریحی چهارده نور مقدس بر هستی.....
- ۷۴..... فرشتگان ملکوت، خادم اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان آنها.....



پیوند ابدی شیعه با اهل بیت

- ۷۵ تواضع و مهربانی امام حسین علیه السلام
- ۷۶ رد شدن عبادت بدون قبول ولایت معصومین علیهم السلام
- ۷۷ توسل حضرت آدم علیه السلام به اهل بیت علیهم السلام
- ۷۸ کلام آخر؛ گل گم کرده حضرت زینب علیها السلام در میان قتلگاه
- جلسه ششم: سبع مثنائی، ظرف و وعاء قرآن لفظی**
- ۸۱ ۸۱
- ۸۳ عالم هستی، تجلی اراده و رحمت خداوند
- ۸۳ فهم مشکل کیفیت تجلی پروردگار
- ۸۳ وجود دو تجلی تام پیش از آفرینش مخلوقات
- ۸۴ سبع مثنائی، ظرف قرآن
- ۸۵ حقیقت معنایی «سبع مثنائی» در کلام زین العابدین علیه السلام
- ۸۶ اهل بیت علیهم السلام، قرآن عینی و وجه الله
- ۸۷ نجات و رهایی بشر در سایه سار فضل و رحمت خداوند
- ۸۷ ولایت اهل بیت علیهم السلام بر همه عالم هستی
- ۸۹ طلوع ولایت تکوینی و تشریحی در وجود مقدس معصومین علیهم السلام
- ۹۰ نمونه‌ای از ولایت تکوینی امام حسین علیه السلام
- ۹۰ ارزش گریه بر ابی عبدالله علیه السلام
- ۹۱ همراهی ملائک آسمان در گریه بر امام حسین علیه السلام
- ۹۱ نگاه معجزه گر ابی عبدالله علیه السلام
- ۹۲ کلام آخر؛ «کیستی ای آن که همه عالمی»
- جلسه هفتم: حیات بخشی اهل بیت علیهم السلام در ظلمات جهان آفرینش**
- ۹۳ ۹۳
- ۹۵ گران ترین بخل ها، بخل عالم در بیان حقایق
- ۹۶ شروع خلقت با چهارده نور مقدس، پیش از آفرینش مخلوقات
- ۹۷ آراستگی جانشین به علم، صفات و حقایق ملکوتی خداوند
- ۹۷ مهرورزی و رحمت بی نهایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عالم هستی
- ۹۸ آفرینش عالم هستی از برکت خلقت و شعاع نور اهل بیت علیهم السلام
- ۹۸ اهل بیت علیهم السلام، آب حیات بخش
- ۹۹ چشمه های آب حیات، اولین نور و حقیقت هستی



فهرست مطالب

- عشق به اهل بیت علیهم السلام، موتور حرکت به سوی اخلاق و عمل ۱۰۰
- کلام آخر؛ روضه خوانی اهل بیت علیهم السلام برای ابی عبدالله علیه السلام ۱۰۲
- جلسه هشتم: کیفیت آفرینش اهل بیت علیهم السلام در آیات و روایات** ۱۰۵
- شروع هستی با حقیقت بسته‌ای به نام نور ۱۰۷
- شکل گرفتن آسمان و زمین از ذره‌ای نور ۱۰۷
- نور، مخلوق خداوند و جلوه اراده الهی ۱۰۷
- جهان هستی، نور محض ۱۰۸
- آیات قرآن، مؤید تحقیقات دانشمندان در خصوص کل هستی ۱۰۸
- حقیقت معنایی نور در کلام اهل بیت علیهم السلام ۱۰۹
- روایت اول: اراده تکلم خداوند و تبدیل کلمه به نور ۱۰۹
- خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام پیش از آفرینش هستی ۱۱۰
- روایت دوم: خلقت اهل بیت علیهم السلام سال‌ها پیش از آفرینش هستی ۱۱۱
- ظلمی به اندازه ریگ‌های بیابان‌های زمین ۱۱۱
- کیفیت آفرینش اهل بیت علیهم السلام ۱۱۲
- اخلاق عجیب ابی عبدالله علیه السلام ۱۱۳
- کلام آخر؛ وداع علی اکبر علیه السلام و بی‌تابی اهل بیت پیامبر ۱۱۵
- جلسه نهم: پایگاه عظیم قمرینی هاشم علیه السلام در آفرینش** ۱۱۷
- نگاه عظیم پروردگار به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قرآن ۱۱۹
- الف) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در بردارنده همه صفات الهیه و ربوبی ۱۱۹
- ب) رسول خدا صلی الله علیه و آله، بشارت‌دهنده به بندگان مؤمن ۱۲۰
- ج) هشدار رسول خدا صلی الله علیه و آله به غافلان و بی‌خبران عالم ۱۲۰
- د) دعوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همه مردم جهان ۱۲۰
- ه) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سراج منیر ۱۲۱
- خورشید اول ۱۲۱
- خورشید دوم ۱۲۲
- خورشید سوم ۱۲۲



پیوند ابدی شیعه با اهل بیت علیهم السلام

- خورشید چهارم..... ۱۳۳
- کسب نور قمرنی هاشم از وجود چهار خورشید..... ۱۳۳
- قمرنی هاشم علیه السلام، معدن همه ارزش‌ها و در کمال تقوا..... ۱۳۳
- عبادت ویژه قمرنی هاشم علیه السلام، حفاظت از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله..... ۱۳۴
- ادب و احترام قمرنی هاشم علیه السلام به خورشید امامت..... ۱۲۵
- ارزش زیارت ابی عبدالله علیه السلام و گریه بر ایشان..... ۱۲۶
- کلام آخر؛ اوج عظمت قمرنی هاشم علیه السلام..... ۱۲۷
- جلسه دهم: پیوند ابدی قلب شیعه با اهل بیت علیهم السلام**..... ۱۳۱
- قلب، جایگاه نوری اهل بیت علیهم السلام..... ۱۳۳
- نشانه‌هایی برای قلب پیوندخورده با نور..... ۱۳۴
- الف) فریب نخوردن..... ۱۳۴
- ب) دغدغه سنگین به قیامت..... ۱۳۴
- ج) آمادگی برای برداشتن توشه آخرت..... ۱۳۴
- خداوند، آگاه به کار و حرکات بندگان..... ۱۳۵
- قلب مؤمن، حرم و عرش الهی..... ۱۳۵
- نصیب کامل شیعه از آثار اهل بیت علیهم السلام..... ۱۳۶
- اعطای هفت خصلت به عاشقان امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۱۳۸
- حکایتی شنیدنی از آثار اهل بیت علیهم السلام..... ۱۳۹
- کلام آخر؛ بلندمرتبه شاهی ز صدر زین افتاد..... ۱۴۲



جلسه اول

وجود شیعیان در سطره

اهل بیت علیهم السلام

ضرورت تأمل به سرانجام خودمان در قیامت

لازم است با توجه به وضعی که در قلب، عمل، رفتار، کردار و اشکمان داریم، نگاه عمقی به قیامت خودمان بیندازیم؛ چون ائمه ما فرموده‌اند در شک و تردید به سر نبرید. قرآن مجید و روایات این شک و تردید را معالجه می‌کنند، البته اگر کسی گرفتارش باشد. دو کتاب بسیار مهم از غیرشيعه نام می‌برند که یکی «مناقب» خوارزمی و دیگری «ربیع الأبرار» زمخشری است. چهار کتاب هم از شيعه نام می‌برند که «معانی الاخبار»، «عیون اخبار الرضا»، «بحار الأنوار» و به احتمال قوی، «خصال» است. این مجموعه قیامت ما را با نقل یک روایت مستند از رسول خدا ﷺ به ما نشان می‌دهد. کتاب‌هایی که هم در مکتب آنها و هم در مکتب اهل بیت ﷺ شنیدید و نیز خود روایت، بتون آرمه است؛ یعنی قلب آدم با این کتاب‌ها، متن روایت و اسناد روایت یقین پیدا می‌کند که حقیقت همین است.

زندگی انبیا و ائمه بر مبنای باور قیامت

رسول الهی که طبق معارفمان، ظاهر و باطن هستی زیر نظر اوست، یعنی نگاهشان نگاه فراگیری است و چیزی از این نگاه خارج نیست، خطاب به امیرالمؤمنین ﷺ که امام در آن زمان در عنفوان جوانی بود، فرمودند: «یا علی اذا کان یوم القیامه» وقتی قیامت برپا بشود، قیامتی که ۱۱۴ کتاب آسمانی و ۱۲۴ هزار نفر خبر آن را داده‌اند، شاید بیش از هزار آیه در قرآن و گاهی سوره‌هایی به‌طور کامل از قیامت خبر داده‌اند و تمام انبیا، ائمه و اولیا براساس اعتقاد به قیامت و باور آن زندگی کرده‌اند.



اگر آدم قیامت را باور داشته باشد، قیامت این است: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱ اگر کسی عمل بد او به وزن دانه ارزن باشد، در قیامت جلوی چشمش قرار می‌گیرد، گم نمی‌شود و موجود است. با چنین نگاهی به قیامت زندگی کرده‌اند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: و الله قسم! اگر مرا شب تا صبح روی تیغ‌های تیز گیاه سعدان عریان بخوابانند، صبح هم همه بدنم را به زنجیر بکشند و بدن مرا روی این تیغ‌ها بکشند، «احب الي من ان القى الله و رسوله يوم القيامة» برای من محبوب‌تر، بهتر و راحت‌تر است که مرا در قیامت در پیشگاه خدا و حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله نگه دارند و به من بگویند در تمام ۶۳ سال عمرت، به اندازه شئی ناچیزی که پول در برابرش نبود، یعنی نه کشیدنی و نه خرید و فروشی بود، از حق مردم غصب کرده‌ای و به کسی ستمی روا داشته‌ای. مرا روی آن تیغ‌ها بیندازند، بعد هم به زنجیر بکشند و روی این تیغ‌ها ببرند که قطعه‌قطعه بشوم، این برای من راحت‌تر است که در قیامت به من نگویند در دوره عمرت شئی بی‌ارزشی به اندازه یک نخ ته سوزن را از ملک مردم برده‌ای یا تلنگری ناحق به کسی زده‌ای. اینان براساس ایمان به قیامت زندگی می‌کردند و ای کاش، نه فقط مردم مسلمان، بلکه مردم دنیا هم نگاهی به این حقیقت می‌انداختند و زندگی‌شان را براساس باور به قیامت تنظیم می‌کردند که نمی‌کنند و نکرده‌اند، در آینده هم نمی‌کنند! این خبر پروردگار است که در قرآن می‌فرماید: ﴿وَوَقِيلُ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ﴾^۲ «شکور» در اینجا یعنی مؤمنینی که هر حقی را رعایت می‌کنند، نه به معنای تسبیح انداختن و الحمدلله گفتن است؛ چون ما قبل از این قسمت آیه می‌بینیم که خدا می‌فرماید: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا» به‌عنوان شکر من عمل کنید، بعد می‌گوید: «و وَقِيلُ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ» خیلی‌ها در دنیا به حرف من گوش نمی‌دهند و گوش‌دهندگان به حرف من کم و اندک هستند.

۱. زلزال: ۸.

۲. سبأ: ۱۳.



نجات و رهایی انسان در پرتو تمسک به نور خداوند

تمسک رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت به نور پروردگار

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت به امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب می‌کنند: «یا علی، إذا کان یوم القیامه أخذت بحجزه الله» تکیه، تمسک و توسل من در قیامت فقط و فقط به نور پروردگارا است. خیلی عجیب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌گویند تمسک و توسل به نمازهایم، روزه‌هایم، جنگ‌هایم و نماز شب‌هایم است، بلکه می‌فرمایند توسل به نور الله است! بسیاری از بزرگان دین «حجزه» را نور معنی کرده‌اند. حالا ما کیفیت و آثار این نور عظیم بی‌نهایت و قیامتی را نمی‌دانیم، اما می‌شود از حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله استفاده کرد که کل سعادت، نجات و رهایی در این نور است.

توسل امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت به نور رسول خدا صلی الله علیه و آله

«و اخذت انت بحجزتی» علی جان، و تو در قیامت به نور من متوسل و متمسک خواهی بود. این نور، یعنی نور رسول خدا صلی الله علیه و آله در آثار و طول نور پروردگار مهربان عالم است. در آنجا تابش کامل است و امیرالمؤمنین علیه السلام به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله، به این تابش کامل متوسل است.

اعتصام امامان معصوم به نور امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت

«و اخذ ولدک بحجزتک» علی جان، یازده امام بعد از تو هم در قیامت به نور تو متصل، متمسک و معتصم هستند. چرا؟ چون نور خدا که کامل در من تاییده و نور کامل از من به تو می‌تابد، بچه‌های تو، یعنی ائمه طاهرین علیهم السلام به این نور متمسک هستند؛ یعنی من به خدا وصل هستم، تو به من وصل هستی و یازده فرزندان هم به تو وصل هستند.

اتصال شیعه به نور ائمه طاهرین علیهم السلام

«و اخذت شیعتک بحجزهم» شیعیان شما هم به نور ائمه طاهرین علیهم السلام متوسل هستند؛ یعنی خدا، من، تو، یازده امام و قسمت پنجم هم، شیعیان فرزندان تو. رسول خدا صلی الله علیه و آله

نمی‌گویند شیعیان من یا شیعیان تو؛ یعنی می‌گویند اتصال به من تنها یا تنها به تو هیچ کاری نمی‌کند، بلکه اتصال شیعه باید به ائمه طاهرين علیهم السلام باشد که نور ابی‌عبدالله علیه السلام در بین ائمه طاهرين علیهم السلام تالو و تابش خاصی دارد.

اختصاص بهترین نقطه بهشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و شیعیان

بعد به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: علی جان، حالا پروردگار عالم درباره من، تو، ائمه طاهرين علیهم السلام از نسل تو و درباره شیعیان ائمه چه دستوری خواهد داد؟

«اتری کیف امرنا» خدا به ما چه می‌گوید؟ حضرت دیگر توضیح نمی‌دهند، چون خیلی روشن است که خدا به پیغمبرش صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، ائمه طاهرين علیهم السلام و شیعه چه می‌گوید! این را در روایات دیگر بیان کرده‌اند که خداوند می‌فرماید: شما که از طریق این نور به همدیگر متصل هستید، بهترین جای هشت بهشت برای شماست. پروردگار این را می‌گوید؛ این را باور کردید؟ یعنی الآن دلتان آرام و قوی شد؟! اگر بعد از این روایت و با آن کتاب‌ها، گوشه دلتان بیماری داشته باشد، حجاب بین شما و خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است. امروز این حجاب را برطرف کنید، چون امکان برطرف کردنش هست؛ باور کنید! این برای آخرت است؛ و اما دنیايمان.

شیعیان در سيطرة اهل بیت علیهم السلام

این دنیايمان خیلی زیبا برای ما توضیح داده شده است که ما با این قلب و روح، وضع و چشمی که داریم، کجا قرار داریم. الآن کجا قرار داریم؟

آفرینش شیعیان از اضافه طینت وجود اهل بیت علیهم السلام

«شیعتنا منا» شیعیان ما از ما هستند؛ یعنی زیر نظر و در سيطرة ما و با ما هستند. «خلقوا من فاضل طینتنا» آن روزی که خدا ما چهارده نفر را به اراده خودش می‌آفرید، آن گلی که در عالم ملکوت برای آفرینش ما خمیر کرد، مقدار گل را اضافه درست کرد و ما چهارده‌تا



را که آفرید، حالا چون وجود نوری مان یا وجود عنصری مان را اراده کرده بود، گل را بیشتر درست بکند و شیعیان ما را از آن گل اضافه خلق کرد. اینکه می‌گوییم «شیعتنا منا»، چون وجودشان، حقیقتشان، ساختمانشان و عنصرشان از گل ماست. مگر در زیارت جامعه نمی‌خوانید: «ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد» بدن شما در بدن‌ها و روحتان در ارواح است. این معنی «خلقوا من فاضل طینتنا» است.

خمیره وجود شیعیان از آب ولایت اهل بیت علیهم السلام

حالا خاک باید گل بشود که بشود آن را شکل داد؛ خود خاک که شکل نمی‌گیرد! امام می‌فرماید: «و عُجِنُوا بَمَاءِ وَلايْتِنَا» خدا این خاک را با آب ولایت ما گل و خمیر کرد و شیعیان ما را آفرید. فهم روایت خیلی مشکل است! حل مسئله طینت در روایات ما میدان پهلوانی بزرگ‌ترین علمای شیعه بوده است. خاک جسم شیعیان ما از ماست «و عُجِنُوا بَمَاءِ وَلايْتِنَا» و آبی که این خاک را گل کرده، ولایت ماست؛ یعنی عشق، محبت و قبول سرپرستی و امامت ما. آخر به این راحتی نیست! والله «بیهوده‌سخن به این درازی نبود» که آدم - مرد و زن - در این روزگار وانفسای جهانی حسینی بار بیاید! این آسان و ساده نیست و باید در خلقت ما ریشه داشته باشد. نگوئید پدرم یا مادرم باعث شد که من شیعه بشوم؛ وقتی شیرخواره بودم، مادرم مرا در مجالس برد و با گریه به من شیر داد. همه اینها مسائل بعد است و ریشه در جای دیگر است! ریشه نه در پدر و نه در مادر است. دو برادر در کربلا بودند که یکی رده فرماندهی لشکر عمر سعد و یکی هم رده فرماندهی ارتش ۷۱ نفره ابی‌عبدالله علیه السلام را داشت. این که با حضرت حسین علیه السلام بود، مورد سرزنش برادرش قرار گرفت. این برادر نزدیک خیمه‌ها آمد و گفت: برای چه با حسین هستی؟! برای چه با اینها هستی؟! به این طرف بیا، همه اینها کشته می‌شوند. به برادرش گفت: تو که واقعیات را نمی‌فهمی، من به تو چه بگویم! این دو پدر و مادر این دو شیعه و هم خوب بودند. شما پدر و مادر را در درجه بعد از «خلقوا من فاضل طینتنا و عُجِنُوا بَمَاءِ وَلايْتِنَا» بگذارید. با یک تعبیر دیگر، شیعیان ما را از اضافه گل و خاک ما ساخته‌اند و بعد از اینکه ساختمانشان با آب ولایت ما شیعه شد، به یک مادر و پدر دادند و

گفتند حالا این بچه را بزرگ کن. پدر و مادر ما نوکر و کلفت ائمه علیهم السلام هستند؛ ما برای آنها هستیم، نه برای پدر و مادر. پدر و مادر وظیفه‌دار از جانب اهل بیت علیهم السلام هستند ما را نگه دارند تا ضرر نکنیم و ضربه نخوریم. اصل مسئله به آنها کاری ندارد.

شادی شیعیان در شادی اهل بیت علیهم السلام

«یفرحون لفرحنا» چون شیعیان ما از ما هستند، شاد هستند به آنچه ما شاد هستیم. ما به چه چیزی شاد هستیم؟ اگر روایات را بررسی کنید، ائمه طاهرین و اهل بیت علیهم السلام به رحمت خدا، مغفرت خدا، رضایت‌الله و جنت‌الله شاد هستند. شیعیان ما هم همان شادی را دارند که ما داریم؛ یعنی به این دل خوش و شاد هستند که به رحمت خدا، مغفرت خدا و جنت‌الله برسند؛ نه اینکه شاد هستند به اینکه یک خانه سیصدمتری یا یک ماشین چند میلیونی گیر بیاورند! دل شیعیان ما به این ابزار مادی کم و ازدست‌رفتنی اصلاً خوش نیست و می‌گویند حالا این خانه‌ای که داریم، به قول امیرالمؤمنین علیه السلام، مسجدی است که خدا به ما محبت کرده تا در آن عبادت بکنیم، فرزند پاک به‌وجود بیاوریم و برای کارهای مثبت دیگرمان استراحت بکنیم؛ اما دلشان شاد نیست که حالا غروری پیدا بکنند و هلهله بکنند که ما این خانه یا این ماشین را داریم. اینها را که قبلی‌های ما هم داشته‌اند، از دستشان گرفته‌اند و در گور کرده‌اند. این دل‌خوشی ندارد! ما باید ببینیم دل ائمه طاهرین علیهم السلام به چه چیزی خوش بوده است و به چه چیزی شاد بوده‌اند.

شادی صدیقه کبری علیها السلام از تماشای عزاداری برای امام حسین علیه السلام

خیلی عجیب است که در روایات ما آمده یک شادی صدیقه کبری علیها السلام از دیدن عزاداری عزاداران حسین علیه السلام است. دلش شاد می‌شود؛ چون این عزاداری به آدم روحیه و نشاط می‌دهد، دردها را کم می‌کند و آدم را به پروردگار نزدیک می‌کند. زهر علیه السلام به این مجالس و به شما شاد بود، ائمه طاهرین علیهم السلام هم همین‌طور. وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از عزاداری روزگاران بعد از خودشان خبر می‌دهند، اعلام می‌کنند من برای آنها از پروردگار عالم



خواسته‌هایی دارم که خدا آن خواسته‌ها را برای آنها به من می‌دهد. «یفرحون لفرحنا» پس بدانیم ائمه به چه چیزی شاد هستند.

حزن و اندوه شیعه در حزن اهل بیت

«و یحزنون لحزننا»، شیعیان ما که از ما هستند، بدون اینکه به آنها بگوییم غصه‌دار بشو، اصلاً خودشان «لحزننا» برای غصه خوردن ما غصه‌دار هستند؛ یعنی شیعیان ما نمی‌توانند ما را در غصه ببینند و خودشان غصه‌دار نباشند. ما برای چه غصه و حزن داریم؟ برای اینکه ما را به زندان انداخته‌اند؟! نه ما غصه نداریم. برای اینکه بنی‌امیه و بنی‌عباس و بعدی‌ها و امروزی‌ها حق مالی ما را غارت کرده‌اند؟! نه ما برای اینها غصه نداریم. ما غصه کامل و جامعی داریم؛ همه ما از پیغمبر ﷺ تا امام عصر ﷺ برای ابی‌عبدالله ﷺ.

حزن اهل بیت در شهادت ابی‌عبدالله

به محض اینکه هلال شب اول ماه محرم آشکار می‌شد، زین‌العابدین، امام باقر، امام صادق، موسی بن جعفر و حضرت رضا دیگر تا آخر محرم خنده به لبشان نمی‌آمد. «یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا»؛ امام هشتم می‌فرمایند: هیچ رحمی در روز عاشورا به ما نکردند که حالا مثلاً دلشان برای حادثه‌ای بسوزد! فقط بردند، زدند، گشتند و پایمال کردند.

جدایی ناپذیری شیعه از اهل بیت

من آن جمله اول را با یکی دو قطعه ناب معنی بکنم؛ این جمله «منا» خیلی عجیب است! «خلقوا من فاضل طینتنا» شیعه را از اضافه گل ما آفریده‌اند، آیا امکان دارد که شیعه از اهل بیت جدا بشود؟ اگر امکان جدا شدنش بود که در این سی سال، چهل سال، هفتاد سال، پدرانمان، مادرانمان، پیرمردهای مجلس، جوانهای مجلس، مرد و زن مجلس، با این هجوم بدتر از زلزله‌ها و طوفانهای جهانی، باید از اهل بیت جدا می‌شدیم؛ پس چرا نشدیم؟! چون این گل همان گل است، جدایی از آن گل در ذات این گل نیست و نمی‌تواند

جدا بشود. در روایاتمان است؛ مصادیق خیلی زیادی در ذهنم است که برایتان بگویم، اما فرصتی نیست. گاهی به ائمه می گفتند فلانی رفت، می فرمودند اگر از ما باشد، برمی گردد! اگر «خلقوا من فاضل طینتنا و اعجنوا بماء ولایتنا» باشد، برمی گردد. دو روزی او را می دزدند، بعد می فهمد و فرار می کند و برمی گردد. این معنی «فاضل طینتنا منا و عجنوا بماء ولایتنا» است. دو روز می رود و گرفتار دو گناه، دو مسئله یا دوتا خلاف کاری می شود، ولی چون از ماست، دوباره به ما برمی گردد؛ اگر برود، رفتن او دائمی و قطع کردن با ما نیست، بلکه می آید. مگر دزدها، غارت گرها، غاصبها و ظالمها هر ده سال از بعد از شهادت امام مجتبی تا روز عاشورا نبردند، پس چرا برگشت؟ ائمه گفته بودند اینهایی که فرار می کنند، دوباره برمی گردند؛ چون گل او گل ائمه بود. این فرار آنها فرار همیشگی نیست.

حالا دو روز رفتیم و چهارتا غلط هم کردیم، اما نرفتیم که برویم و دیگر برنگردیم! چقدر هم زمینه برای ما درست کرده اند! هر سال برای برگشتن ما محرم و ماه رمضان را گذاشته اند و شیعه از ما فرار نمی کند و جدا نمی شود، چون مال ماست. ۷۱ نفر شهید شده اند، حتی حضرت سیدالشهدا هم شهید شده است. ساعت حدود چهار یا پنج بعد از ظهر است و هیچ کس نمانده است. سوید حضرمی که جنگ شدیدی کنار ابی عبدالله کرد و همه چشمش به حسین بود که چهره اش را ببیند و بفهمد ابی عبدالله از او راضی است. زخم زیادی خورد و در کشته ها افتاد. ساعت حدود پنج عصر است که صدای لشکر بلند شد؛ نمی دانستند که با این زخمها و خونی که از او رفته، بیهوش شده و از دنیا نرفته است. همین جوری که در کشته ها افتاده بود، شنید که فریاد می زنند: «قتل الحسین، قتل الحسین». محبوب من را کشتند! حرکتی به خودش داد، دید نیمه جونی دارد و می تواند از جا بلند شود؛ بلند شد و به دنبال شمشیر خودش گشت، اما در آن اوضاع و احوال پیدا نکرد. بالاخره کاردی پیدا کرد، کارد را بلند کرد و حمله کرد. خیلی ها فرار کردند؛ فکر کردند که شهیدان ابی عبدالله دوباره زنده می شوند! با آن بدن زخمی و مجروح و با آن ضعفی که از رفتن خون در بدنش داشت، حمله کرد و حسابی وارد جنگ شد تا قطعه قطعه اش کردند. «شیعتنا

«ما» شیعیان ما از ما هستند و جایی نمی‌روند؛ اگر هم آنها را ببرند، برمی‌گردند؛ اگر هم قطعه‌قطعه‌شان بکنند، تا وقتی نفس دارند، از ما دفاع می‌کنند.

حمایت اهل بیت علیهم السلام از جان شیعیان

مسئله دوم که آخرین مطلب است؛ ابن‌زیاد به قیس بن مسهر صیداوی گفت: نامه‌ی ابی‌عبدالله علیه السلام را که ندادی و اسم آنها را هم که حسین به آنها نامه نوشته بود، نگفتی؛ اگر می‌خواهی تو را نکشم، من دستور می‌دهم مردم کوفه به مسجد جامع بیایند، تو روی منبر برو و حسین بن علی و علی بن ابی‌طالب علیهم السلام را لعنت کن. قیس گفت باشد، بگو تا مردم بیایند.

مرد و زن به مسجد جامع ریختند؛ قیس در ۲۴-۲۵ سالگی بالای منبر رفت و گفت: ابی‌عبدالله علیه السلام با اهل بیتش از مکه به طرف شما حرکت کرده است؛ خدا یزید و بنی‌امیه و ابن‌زیاد را به لعنت ابد گرفتار بکند. از منبر پایین آمد. او را گرفتند و به دارالاماره بردند، سرش را بالای دارالاماره بردند و بدن را پایین انداختند؛ ولی خوشحال بود که خبر آمدن ابی‌عبدالله علیه السلام را داده است.

در آن مجلس، شش نفر که با همدیگر رفیق بودند، از مسجد که بیرون آمدند، به همدیگر گفتند وظیفه واجب و مسئولیت الهی ما این است که به کربلا برویم؛ ولی جاده‌ها را بسته‌اند و دیده‌بان زیاد گذاشته‌اند! ما را می‌گیرند، می‌بندند و می‌کشند. چه کار بکنیم که گیر نیفتیم و به ابی‌عبدالله علیه السلام برسیم؟ این خیلی مهم است؛ چه کار بکنیم که گیر نیفتیم و به ابی‌عبدالله علیه السلام برسیم؟! مراقب باشید که شما گیر نیفتید! ماهواره‌ها و گناهان به شما گیر ندهند! این همه دیده‌بان حرام‌زاده در دنیا برای این است که نگذارند شما به او برسید؛ ولی شما نقشه بکش و به او برس.

یکی از آنها گفت: طرم‌اح بن عدی بیراهه‌ها، دره‌ها، تپه‌ها، جاده‌های فرعی و سطح‌های بدون جاده کوفه تا کربلا را وارد است، پیش او برویم. آمدند و به طرم‌اح گفتند: ما شش نفر هستیم، ما را به کربلا می‌رسانی؟ گفت: با کمال میل بیایید؛ ساعت حرکت را به من

بدهید، من می‌آیم و می‌برم. آمدند، از همه دیده‌بان‌ها و موانع گذشتند و از میان تپه‌ها و جاده‌های فرعی آمدند. چه موقع به ابی‌عبدالله علیه السلام رسیدند؟ روز دوم، یعنی فردا؛ وقتی شش‌تایی وارد شدند، امام با حر حرف می‌زدند. حر گفت: شما شش تا محکوم هستید؛ یا باید شما را کت‌بسته پیش ابن‌زیاد برگردانم یا اینجا در چادری زندانی‌تان بکنند تا کار ما با حسین بن علی معلوم بشود. ابی‌عبدالله علیه السلام گفتند: اینها را برگردانی؟ اینها را زندانی کنی؟ تو به من وعده داده‌ای که کاری نمی‌کنی تا نامه ابن‌زیاد برسد. حر گفت: من سر وعده‌ام هستم و گفته‌ام با شما و اینهایی که با تو هستید، کاری ندارم؛ اما اینها که با شما نبودند! امام گفتند: اینها با من نبودند، اینها با ما هستند! «شیعتنا منا» اینها با ما هستند و من نمی‌گذارم که آنها را نه برگردانی و نه زندانی‌شان کنی. این جمله ابی‌عبدالله علیه السلام را با دلتان گوش بدهید؛ امام فرمودند: از این شش تا دفاع می‌کنم، چنان‌که از جانم دفاع می‌کنم؛ یعنی شیعیان ما جان ما هستند! آنها را بگیری، برگردانی و زندانی‌شان کنی؟!

کلام آخر؛ امام حسین علیه السلام، معدن مردانگی و مظهر آیات الهی

حسین علیه السلام کیست؟ حسین علیه السلام معدن وفا، عشق و مردانگی است. حسین علیه السلام عاشق عاشقانش است و عاشقانش هم عاشق حسین علیه السلام هستند؛ ولی عشق حسین علیه السلام کجا و عشق عاشقانش کجا!

چه خوش بی‌مهربونی هر دو سر بی
که یک سر مهربونی در دسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت
دل لیلی از او شوریده‌تر بی
خیلی عجیب است که انسان زن و بچه و مغازه را رها بکند، قاچاقی و از بیراهه‌ها برای
جان دادن به کربلا بیاید. این خیلی حرف است که برای جان دادن بیاید!
تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت سر توست

معنی مکتب تفویض علی‌اکبر توست

ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا

این صفت از پدر و جدّ تو در جوهر توست



ای که در کرب و بلا بی کس و یاور ماندی
خیز از جا و ببین خلق جهان یاور توست
درس مردانگی عباس به عالم آموخت
زان که شد مست از آن جرعه که در ساغر توست
طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند
آن که بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست
خواهر غم زده ات دید سرت بر نی و گفت
آن که باید به اسیری برود، خواهر توست

جلسه دوم

نشانه‌هایی از آثار خاک وجودی

اهل بیت علیهم‌السلام

حقیقت خاک و آثار آن در آیات و روایات

لازم است برای توضیح بیشتر و بابیان تر نسبت به روایتی که روز گذشته از امام صادق علیه السلام خوانده شد، یعنی روایت «شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا»، نگاهی به خاک بیندازیم. خاک بنا بر آیات قرآن کریم و روایات فراوانی که از ائمه علیهم السلام نقل شده است و دانشمندان زمین شناس هم تا حدودی به همین حقایق قرآن و روایات رسیده‌اند، منشأ ظهور آثار غیر قابل شمردنی است.

خاک، بستری گسترده برای سودرسانی به انسان

تحولات شگفت‌انگیزی در یک سانتی‌متر مربع خاک رخ می‌دهد و قرآن مجید به بعضی از آثار خاک اشاره می‌کند که حتی ما اهل قرآن در این اشارات پروردگار کمتر دقت کرده‌ایم. آیات شریفه خاک و زمین را در ابتدای خودش مطرح می‌کند. در اوایل سوره مبارکه بقره می‌خوانیم: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا»^۱ خدای شما خدایی است که این خاک را بستر گسترده‌ای به سود شما قرار داد «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و به عالم بالا گفتیم که عاشقانه بر این زمین گریه کن و اشک بریز. عالم بالا هم این کار را در طول سال می‌کند و وقتی ابر معشوق خودش را با اشکش سیراب می‌کند، «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» تحولی

۱. بقره: ۲۲.



که در خاک برای شما ایجاد می‌شود، چندان، چه تعداد و چه عدد است؟ فقط می‌گویید به شما محصول می‌دهد که این محصول نیز شما - بدن و روح شما - را تا آخر عمر اداره می‌کند. آثاری که این محصولات در روح شما پدید می‌آورند، هر کدامش یک کتاب است که نوشته‌اند. واقعاً به عمرانسان نمی‌رسد که محصولات خاک و آثاری را بخواند که در وجود انسان و موجودات زنده دارد. عمر آن قدر نیست که انسان بتواند این همه صفحه را مطالعه کند. خدا در آیه ۳۳ سوره یس می‌فرماید: «وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا». «حَبًّا» الف و لام ندارد و کلمه معرفه نیست که به دانه خاصی اشاره داشته باشد. از این خاک انواع دانه‌های نباتی را برای شما بیرون می‌آورم. چند نوع دانه نباتی است؟ این دانه‌ها چند کارخانه را در کره زمین می‌گرداند؟ آثار این دانه‌ها در زندگی چیست؟ این دانه‌ها برای بدنتان چه کار می‌کند؟ «فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» شما بخشی از این دانه‌ها را می‌خورید و در زندگی استفاده می‌کنید. خاک چه تعداد دانه عدس، نخود، لوبیا و لپه در فصل معین به شما می‌دهد؟ قابل شمردن است؟ اگر بخواهند همین نخود و عدسی را بشمارند که در مناطق کشاورزی این مملکت روییده می‌شود، امکان ندارد.

خاک، منبع عظیمی از نعمت‌ها برای انسان

شما بخشی از این دانه‌ها را می‌خورید و بخش دیگری از این دانه‌ها کاربردهای شگفت‌انگیزی دارد. «وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ»^۱ این خاک انواع باغ‌های خرما را به شما می‌دهد. یک خرما در کره زمین نیست و خرماهای مختلفی با ویتامین‌ها، رنگ‌ها، سردی و گرمی مختلف است. انواع درختان نخل و خرما که همه کار خاک است و به اشاره من می‌رویند. «وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَغْنَابٍ» و این خاک انواع انگورها را به شما در سه موقعیت می‌دهد؛ غوره، انگور و کشمش می‌دهد که آب هر کدامش آثاری برای بدنتان دارد. «وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ» و از این خاک چشمه جاری می‌کند. چند میلیارد چشمه روی زمین هست؟ چقدر تشنگان در کره زمین از این چشمه‌ها آب می‌خورند؟ چقدر



چشمه هست؟ خود این آب از شگفتی‌های جهان خلقت است که ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است. اکسیژنی که می‌سوزاند و هیدروژنی که می‌سوزد؛ یعنی من دو آتش را در زیر زمین برایتان ترکیب کرده‌ام که این دو آتش، آب خنکِ خوش‌گوارِ ازبین‌برندهٔ سوز تشنگی شده است. این کار خاک است. چه منبع عظیمی است!

خاک وجود اهل بیت علیهم‌السلام، پاک‌ترین و خاص‌ترین طینت

این دورنمایی بسیار دور از مسئلهٔ خاک و آثارش بود؛ و اما خاک وجود اهل بیت علیهم‌السلام که در روایات فراوانی دارد پاک‌ترین خاک و خاکی است خاص، طینت خاص، اَطیب طینت، پاکیزه‌ترین طینت. این خاک منشأ آثار معنوی غیر قابل شمردن و غیر قابل ارزیابی است. خورشیدی که بر این خاک وجود - وجود ملکوتی، عرشی و الهی - می‌تابد، نورالله است و این خاک نورالله را به کل‌الکمال تبدیل می‌کند؛ یعنی در این خاک کاری می‌کند که شما هیچ عیبی در آثار این خاک نمی‌بینید و هیچ کمالی را گمشده در این خاک نمی‌بینید. به کلی از عیب خالی است و ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱ است. خاک و طینت در کمال پاکی است و آثار این خاک و طینت وجود ائمه علیهم‌السلام شمرده شدنی نیست. برای نمونه دو مطلب را می‌گوییم که خیلی قابل دقت است:

مطلب اول؛ ضربتی افضل از عبادت جن و انس

در روایتی که خوانده می‌شود، ثقلین یعنی کل جن و کل انس بی‌استثنا؛ ثقلین یعنی همهٔ انسان‌ها که پیغمبران، اولیای الهی، عارفان عاشق بیدار، عابدان بزرگ، مؤمنین، صابریں و متوکلین در این انسان‌ها هستند. تمام انس و جن که قرآن در سورهٔ نمل جن را موجود با قدرتی می‌داند، یک سوره به نام جن نازل کرده و پروردگار عالم از مؤمنین جن بسیار تعریف کرده است. انس چندتا نفرات دارد؟ هیچ‌کس نمی‌داند! جن چه تعدادی هستند؟ هیچ‌کس نمی‌داند. حالا آثار وجود طینت اهل بیت علیهم‌السلام چقدر است! این حرف‌ها دیوانه‌کننده نیست؟ این حرف‌ها برای آنهایی که می‌فهمند، بالاتر از دیوانه‌کنندگی است!

وجود مقدسش ۲۳ ساله بود (دو سه ماه بیشتر یا دو سه ماه کمتر از ۲۳)، احدی جرئت رفتن به میدان را نداشت. او بلند شد و به پیغمبر ﷺ گفت: بروم؟ حضرت فرمودند: نه! بعد پیغمبر ﷺ به کل اصحابی که شاهد نزول قرآن و معجزات پیغمبر ﷺ بودند، رو کردند و فرمودند: یک نفر برود و جواب این دشمن را بدهد؛ اما یک نفر هم بلند نشد! اطاعت پیغمبر ﷺ که واجب و روی گردانی از پیغمبر ﷺ حرام است. یک نفر بلند نشد، چرا بلند نشدند؟ هنوز جانشان را بیشتر از خدا، پیغمبر ﷺ، قرآن و جهاد می خواستند و این گیر است. کسی که گیر جانش، گیر پولش و گیر افراد و محبت های طبیعی و مادی است، راهی برای حرکت به سوی لقاءالله ندارد؛ چون در آیه ۳۸ سوره توبه می گوید: «اتَّأَقَلُّمُ إِلَى الْأَرْضِ» به این زمین چسبیده اید و تکان نمی خورید!

دوباره بلند شد و گفت: بروم؟ حضرت فرمودند نه! یکی برود و جواب این را بدهد. یک نفر هم به پیغمبر ﷺ نگفت آقا ما عذر می خواهیم، دست از سر ما بردار، ما نمی رویم، ما نمی توانیم، ما می ترسیم، زن و بچه، مغازه و پول و صندلی داریم. اینها همه گیردهنده است و آدم را نگه می دارد. بار سوم که گفت، حضرت فرمودند برو؛ رفت، یک ضربه هم بیشتر نزد دشمن با آن یک ضربه از پا درآمد. دشمن قیمتی ترین لباس، سپر، زره، شمشیر و اسب را داشت؛ یعنی اگر کسی که او را کشته، اینها را می برد، ده خانه و پنجاه مغازه در مدینه می خرید و این در حالی که گاهی خودش و خانمش دو سه شبانه روز گرسنه بودند.

ضربه را زد و برگشت؛ وقتی خواهر مقتول آمد و جنازه برادرش را دید، دید چکمه ها، لباس ها، زره و خود، شمشیر و اسب هست، معلوم شد کسی او را کشته که گیر هیچ چیزی در این عالم نیست! به جنازه گفت: برای تریه نمی کنم، گریه ام هم نمی آید؛ من نمی دانم چه کسی تو را کشته، ولی هر کسی تو را کشته، مرد مردان عالم است.

اهل بیت ﷺ می گویند گیر نباشید! من وقتی گیر پول باشم، نه می توانم زکات بدهم و نه خمس بدهم؛ نه چهارتا مظلومی که تا حالا کربلا را ندیدند، به کربلا می فرستم و نه یک



مسافر فقیر را به مشهد می‌فرستم و نه کار خیری می‌کنم. وقتی گیر معشوقه باطلی باشم، نمی‌توانم هیچ‌جا بروم، هیچ کاری نکنم یا هیچ حرفی گوش بدهم. حالا مادرم زارزار گریه کند که این دختر به درد خانواده ما نمی‌خورد، می‌گویم همین و لا غیر، برو کنار! این شخص گیر است و خدا نکند آدم گیر باشد؛ اگر آدم گیر باشد، هیچ چیزی ندارد و نمی‌تواند هیچ چیزی هم به دست بیاورد.

با یک دنیا ادب و بدون اینکه به خودش ببندد (این هم خیلی عجیب است) که من قوی‌ترین پهلوان عرب را کشته‌ام، ولی به روی خودم نمی‌آورم؛ چرا چون گیر خودش نیست! شمشیری که زده، لله بوده و عیار خلوصش در عالم، نه در فرشتگان، نه در جن و نه در انس، نمونه نداشته است. وقتی می‌آید، روبه‌روی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با یک دنیا ادب می‌ایستد. کلام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم طبق قرآن، کلام الله است. من اگر بخوام برای هر جمله فارسی ام پنج شش آیه هم بخوانم، خیلی طول می‌کشد؛ ولی شما اهل باور هستید و راحت قبول می‌کنید که «کلام الرسول کلام الله» است. ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ هرچه پیغمبر من می‌گوید، اول من به او می‌گویم بگو.

وقتی روبه‌روی حضرت ایستاد، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با چشم پر از اشک از شوق فرمودند: «ضربت علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین» یعنی چنین ثوابی در پرونده هیچ پیغمبری، ولی و امامی، عابدی، متوکل و صابری وجود ندارد. این خاک و طینت اهل بیت علیهم‌السلام که آثاری هم ماندگار، هم بی‌نظیر، هم بی‌نمونه و هم غیرقابل ارزیابی از خودش بروز می‌دهد.

سنگینی کفه ایمان قلبی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر تمام جهان

فکر نکنید ما شیعه‌ها این روایت را نقل کرده‌ایم، چون دل‌باخته علی علیه‌السلام هستیم! بله ما دل‌باخته علی علیه‌السلام هستیم؛ اما صد کتاب از مهم‌ترین کتب اهل سنت هم این روایت را نقل کرده‌اند، آن‌هم در ۲۳ سالگی. اخلاق، اعتقاد، عبادات و عمل، در این طینت اهل بیت علیهم‌السلام به

عالی‌ترین و کامل‌ترین صورت ظهور کرده است و فقط هم خدا می‌تواند ارزیابی بکند. هنوز امیرالمؤمنین علیه السلام جوان بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات علی علیه السلام فرموده‌اند (اهل سنت هم این را دارند؛ چون من اینها را دیده‌ام، می‌گویم و جزء شنیده‌هایم نیست): اگر جهان را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان قلبی علی را به جنسی کشیدنی تبدیل کنند و در کفه دیگر بگذارند، بر تمام جهان سنگین‌تر می‌شود. این طینت و خاک وجود اهل بیت علیهم السلام است که چه ثمراتی را با تابش نورالله رویانده است.

مطلب دوم: ابی عبدالله علیه السلام، آقای شهیدان کربلا

از عمل امیرالمؤمنین علیه السلام کنار بیاییم و دو ثمر دیگر علی علیه السلام را بگوییم. پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: علی جان، خدا شش چیز به تو داده که به احدی از مردم عالم، حتی به من هم نداده است. یکی از آن شش تا دو پسر به تو مثل حسن و حسین داده که به احدی از جهانیان نداده است. این خاک وجود علی علیه السلام است؛ چه ثمراتی دارد! پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت بعدی می‌فرمایند (این روایت را هم اهل سنت دارند و هم ما داریم): شهیدان، آقای تمام مردم عالم «مَنْ الْاَوَّلُ اِلَى الْاٰخِرِ» هستند. این را با دقت عنایت کنید! شهیدان، آقای تمام مردم عالم هستند؛ یعنی فوق، برتر و بالاتر هستند. و آقای تمام شهیدان عالم «مَنْ الْاَوَّلِینَ وَ الْاٰخِرِینَ»، شهیدان حسین من هستند. حالا حرکت و آثار خاک وجود انسان را ببینید! آقای تمام شهیدان عالم، شهدای حسین من هستند و آقای تمام شهیدان کربلا که فوق همه قرار دارد، حسین من است. در ذهنتان بشمارید که طینت اهل بیت علیهم السلام چه آثاری را از خودش بروز داده است.

اهل بیت امام حسین علیه السلام، نیکوکارترین و بایوندترین خانواده در عالم

و اما شهیدان کوی او که امام در شب عاشورا اعلام کرد (اهل سنت هم این را دارند): «فَإِنِّي لَا اَعْلَمُ اَصْحَابًا خَيْرًا مِنْ اَصْحَابِي»، نمونه یاران مرا در اولین و آخرین جست‌وجو نکنید، پیدا نمی‌شود؛ اگر بهتر از یاران من در یاران انبیا، جدم، پدرم و یاران بچه‌های بعدی‌ام بودند که



امام هستند، من خبر داشتم. «و لا اهل بیت عبر و اوصل من اهل بیته» و خانواده من نیکوکارترین و با پیوندترین خانواده در این عالم و تمام جهان هستند. «اوصل» یعنی جان خانواده من به من بسته است و «عبر» یعنی نیکوکارتر از اینها در کل جهان وجود ندارد. این خاک وجود انسان است.

آثار خاک وجودی اهل بیت علیهم‌السلام

حالا به سراغ روایت برویم: «شیعتنا منا، خلقوا من فاضل طینتنا» شیعیان ما از ما هستند و خاکشان از اضافه خاک ماست. خدا وقتی می‌خواست ما را خلق کند، پستیایی بیشتری گرفت که وقتی ما چهارده نفر را می‌آفریند، مقداری گل و خاک بماند تا از آن مقدار مانده، شیعیان ما را خلق کند. «خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا من ماء ولایتنا» شیعیان ما در حد سعه وجودی‌شان، یعنی ائمه توقع‌ها را در اینجا محدود کرده‌اند که چون این آقا شیعه ماست، توقع نداشته باش وزن سلمان، زهیر، سعید بن عبدالله یا میثم تمار را داشته باشد. هر کسی ظرفیتی دارد: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۱ ولی همین که آنها را از اضافه گل ما خلق کرده، خاک وجود آنها هم مثل ما، البته در حد خودشان آثاری دارد.

چشمه خاک شیعیان، گریه بر امام حسین علیه‌السلام

آثار که خیلی است؛ دیروز که من روایات را نگاه می‌کردم، دیدم بالای پانصد صفحه آثار وجود شیعه بیان شده است. در سوره یس، آیه‌ای که ابتدای سخن خواندم، داشت: «وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ» من چشمه‌های فراوانی از این خاک زمین جاری کرده‌ام. خاک وجود شیعه ما چشمه دارد و ائمه ما می‌فرمایند: چشمه خاک شیعیان ما گریه بر حسین علیه‌السلام است. حالا یکی ممکن است به امام صادق علیه‌السلام بگوید: آقا من اصلاً گریه‌ام نمی‌گیرد! هرچه شعر و مصیبت می‌خوانند و گریه‌کن‌ها را می‌بینم، گریه‌ام نمی‌گیرد؛ چه کار کنم؟ امام صادق علیه‌السلام



می‌فرمایند: دلت می‌خواهد به بهشت بروی؟ چه کسی دلش نمی‌خواهد به بهشت برود! حضرت می‌فرماید: خودت را به شکل گریه‌کن‌ها دریاور و تو هم دستت را روی پیشانی‌ات بگذار، تو هم حالت غم بگیر و سرت را پایین بینداز؛ اگر حالت گریه‌کن بگیری، بهشت برای تو واجب می‌شود. عجب ارزشی برای اهل بیت علیهم السلام هست! آن که خودش را به شکل گریه‌کن درمی‌آورد، او هم اهل بهشت است.

من یقین داشتم امروز می‌توانم یک روایت بخوانم که در نشانه‌ها و آثار وجودی شیعه است؛ کنارش یقین داشتم که می‌توانم پاداش شیعه را به صورت کلی در روایت دیگری بخوانم. این روایاتی که انتخاب کرده‌ام، برای کتاب‌هایی است که در عصر غیبت صغری نوشته شده و به زمان امام عسکری علیه السلام نزدیک است؛ یعنی روایاتش برای من صد درصد قابل قبول است. چون هم نویسندگان کتاب، مثل شیخ مفید، شیخ صدوق و این‌گونه چهره‌ها از مهم‌ترین علمای ما هستند و دیگر اینکه اینها راویانی را دیده بودند که امام عسکری و امام هادی علیهم السلام را دیده بودند. فکر می‌کردم که می‌توانم بخوانم، اما نمی‌رسم بخوانم؛ ان شاء الله فردا، اگر زنده ماندم.

طلب آمرزش با شفاعت اهل بیت علیهم السلام

فقط یک روایت درباره‌ی توسل و یک روایت هم درباره‌ی اخلاق اهل بیت علیهم السلام می‌خوانم که گل شیعه هم همین‌طور است. امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند: «اذنب رجل ذنبا فی حیات رسول الله» مردی در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله گناه بدی مرتکب شد که خیلی سنگین بود. «فنعیب» خودش را پنهان کرد و یک جا پنهان شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را نبیند و نگیرد، دستور بازداشتش را ندهد و جریمه بشود. آنجایی که پنهان شده بود، گاهی از لای درز در به بیرون نگاه می‌کرد. به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله دور هم بود. یک روز که داشت نگاه می‌کرد، دید حسن و حسین علیهم السلام دوتایی «فی طریق خالی» در جایی حرکت می‌کنند که خالی از افراد است، «فاخذهما فاحتملهما علی عاتقیه اُتی بهما النبی» بیرون پرید و دوتایی را سوار دوشش کرد. با دلی مطمئن یقین داشت که اگر با این شکل پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله برود، حضرت درجا می‌گویند تو را بخشیدم. دوتایی آنها را



همان‌طور که روی دوشش سوار بودند، پیش پیغمبر ﷺ آورد و گفت: «یا رسول الله انی مستجیر بالله و بهما» من هم به خدا پناه بردم و هم به این دو تا؛ چه کار می‌خواهی بکنی؟ ارتباط با حسن و حسین ﷺ چقدر قوی است! تا پیغمبر ﷺ این منظره را دیدند که این مرد گنهکار به این دو فرزند متوسل شده است، «فضحک رسول الله» پیغمبر ﷺ از خوشحالی خندیدند. امام باقر ﷺ این را نقل می‌کنند؛ یعنی شما که متوسل به ابی‌عبدالله ﷺ هستید، قلب پیغمبر را شاد می‌کنید. «ثم قال للرجل» به مرد گفتند: این دو جگر گوشه من را پایین بگذار، «اذهب، فأنت طلیق» آزاد هستی و جریمه‌ات نمی‌کنم؛ تو به کسانی متوسل شدی که اصلاً جا ندارد جریمه‌ات کنم! «و قال للحسن و الحسین» و به هر دوی آنها گفت: عزیزانم «قد شفعتکما فیه» همین که حاضر شدید روی دوش این گنهکار سوار شوید، جنبه شفاعت شما را برای من دارد. جبرئیل برای این دو درجا نازل شد و این آیه را آورد: ﴿وَأَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱ اگر مردم مؤمن به خودشان ستم کردند، یعنی گناه و معصیت کردند، پیش تو آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! از خدا برای ما طلب آمرزش کن. پیغمبر ﷺ هم طلب آمرزش بکند، من با شفاعت تو و شفاعت حسن و حسین، به بندگانم تواب و رحیم هستم.

امام حسین ﷺ، خدای تواضع و فروتنی

ابی‌عبدالله ﷺ در کوچه می‌رفتند، به چند فقیر برخورد کردند، «قد بسطوا کساء لهم و القوا علیه کسرا»، این چند فقیر پارچه‌ای روی زمین انداخته بودند که خرده نان در آن بود. «فقالوا هلمّ یا بن رسول الله» مهمان ما می‌شوی؟ چه کسی را دعوت می‌کنند؟ آقای همه عالمیان را دعوت می‌کنند. «فتنی و رکه» ابی‌عبدالله ﷺ مهار اسب را کشیدند، اسب ایستاد و پیاده شدند. سر سفره نشستند. کجا نشستند؟ روی خاک! «فأکل معهم»، از آن

۱. نساء: ۶۴

خرده نان‌ها شروع به خوردن کردند. ای خدای تواضع و فروتنی، تو که با یک‌مُشت فقیر روی خاک می‌نشینی و از خرده نان‌هایشان می‌خوری، حسین جان، می‌خواهی در دنیا و آخرت با ما چه کار کنی؟

یک لقمه نان خرده را می‌خوردند و این آیه را می‌خواندند؛ لقمه در دهانشان می‌گشت و این آیه هم می‌گشت: «**إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ**»^۱. «ثم قال قد أجتكم» من دعوت شما را قبول کردم و پیاده شدم، روی خاک نشستم و با شما نان خوردم؟ «قالوا نعم یا بن رسول الله» آقای ما بله تو قبول کردی. امام فرمودند: «فقاموا» همه شما بلندشوید. «حتی أتوا منزله» دستشان را گرفتند و به خانه خودشان آوردند. «فقال للجارية» خادم خانه را صدا کردند و گفتند: «اخرجی ما کنت تدخرین» هرچه در خانه داریم که به درد می‌خورد، بردار و بیاور؛ لباس، خوراک و پول، هرچه داریم، بردار و بیاور. به آنها هم گفتند: بردارید و ببرید.

کلام آخر؛ زینب علیها السلام، همراه همیشگی برادر

سروکار شما با این آقاست! به شما هم اطمینان بدهم که اطمینانم را از آیات و روایات گرفته‌ام. سروکار همه شما دم مُردن و در برزخ با این آقاست. خیال نکنید که در قیامت سرش را پایین می‌اندازد و رد می‌شود؛ او آخر از همه شما به بهشت می‌رود. تا تک‌تک شما را نجات ندهد، نمی‌رود! هفت روز قبل از اینکه از مدینه به طرف مکه بیاید، دستور داد که تمام برادرها، خواهرها، بچه‌هایشان، عروس‌هایشان و دامادهایشان را دعوت کنند، یک نهار به همه داد و به آنها اعلام کردند: من هفت روز دیگر در روز بیست‌وهفتم رجب، نیمه شب از مدینه می‌روم. نهارشان را خوردند و همه رفتند.

نیم ساعت بعد، زینب کبری علیها السلام با دو بچه برگشت و گفت: حسین جان، این هفت روز را هم می‌خواهم پیش تو بمانم. من ضمن عقد ازدوایم، عقد مشروط بسته‌ام و به عبدالله شوهرم گفته‌ام بله می‌گویم، البته به شرطی که هر وقت می‌خواهم پیش ابی‌عبدالله بروم،



نه نگویی! اگر حسینم خواست به سفر برود، من هم بروم و تو نه نگویی. من می‌خواهم این هفت شب را اینجا بمانم. امام فرمودند: خواهر این بچه‌ها چیست؟ گفت: حسین جان، این سفر بو دارد! اینها لباس کهنه‌هایم است. امام فرمودند: لباس کهنه برای چه؟! من جوابش را می‌دهم: برای روز یازدهم است؛ اینها لباس‌های اسیری است.

کاروان در سحر بیست و هفتم رجب آماده حرکت است؛ تعداد اصحابی که از مدینه با حضرت بیرون آمدند، معین بود. اینها در مسیر که آمدند، از مکه، بصره و کوفه اضافه شدند و ۷۲ نفر شدند؛ اما از مدینه چهارده پانزده نفر بودند. کاروان که آماده شد، ابی‌عبدالله علیه‌السلام دو تا دستور دادند و فرمودند: محمل خواهر را دم در بیاورید که بین محمل و در فاصله نباشد. به این چهره‌های باعظمت الهی فرمودند: هر کدام نامحرم هستید، کنار بروید تا کسی قد و بالای خواهرم را نبیند! همه رفتند و فقط محرم‌ها ماندند. به علی‌اکبر، قاسم و سه‌تا برادر قمرینی‌هاشم علیهم‌السلام فرمودند دور محمل را محاصره کنید و خودشان در دالان رفتند، به خواهر گفتند: مرکب آماده است. اینها را دید که روز یازدهم گفت: دلم نمی‌خواهد بروم! ای هم‌سفر من، بلند شو و بین چه کسانی هم‌سفر من هستید! نمی‌خواهم با شمر بروم! زینب علیه‌السلام که می‌خواست از دم در بیرون بیاید، قمرینی‌هاشم علیهم‌السلام نشست، یک پایش روی خاک بود و زانویش را بلند کرد و گفت: خواهر، شتر مقداری بلند است، پایت را روی زانوی من بگذار و بالا برو. پایش را روی زانوی قمرینی‌هاشم گذاشت و بالا رفت.

به کربلا هم که رسیدند، ابی‌عبدالله علیه‌السلام گفتند: دور محملش را بگیرید؛ دوباره قمرینی‌هاشم علیه‌السلام زانو زد تا پیاده شد. زینب علیه‌السلام گفت: حسین جان، اینجا کجاست؟ فرمودند: برای چه خواهر؟ این را چه کسی نقل می‌کند؟ مرحوم ملا احمد نراقی، این عالم بی‌نظیر می‌گوید! زینب علیه‌السلام گفت: برای اینکه تمام غم‌های عالم در دلم نشست. امام فرمودند: خواهر، من یک روزی با پدرم به همین نقطه رسیدیم. ایام جنگ صفین بود و هنوز به جبهه نرسیده بودیم. پدرم به برادرم حضرت مجتبی علیه‌السلام گفتند: خسته هستم و خوابم می‌آید. برادرم چهار زانو نشست و به پدر گفت: سرت را روی زانوی من بگذار. بابا سرش را روی زانوی برادرم گذاشت و

خوابید. خواب بود، یک مرتبه از خواب پرید؛ گریه‌ای می‌کرد که تمام بدنش می‌لرزید. برادرم گفت: بابا چرا گریه می‌کنی؟ فرمودند: حسن جان، همین الآن خواب دیدم که اینجا دریای خون است، یک نفر وسط خون دست و پا می‌زند و مدام می‌گوید: «هل من ناصر ینصرنی»، «هل من معین ینعینی»، «هل من ذاب ینذب عن حرم الرسول». من در خون دویدم که به او کمک بکنم، دیدم حسین خودم است..

جلسہ سوم

تجلی نور معصومین علیہم السلام

در وجود شیخ

فلسفه آفرینش شیعه از گل اضافه اهل بیت علیهم السلام

در توضیح روایت بسیار مهم امام ششم که فرمودند: «شیعتنا منا، خلقوا من فاضل طینتا و عجنوا بماء ولایتنا»، باز هم باید به سراغ آیات قرآن کریم و روایات فوق العاده بارزش رفت تا عمق این روایت روشن بشود؛ اگرچه فهم حقیقت روایت هم کار مشکلی است. این گلی که چهارده نفر از او آفریده شده‌اند، چیست و کیفیتش چیست؟ خداوند متعال از ابتدا اراده کرد که گل را اضافه‌تر از وجود این چهارده نفر قرار بدهد، این اراده چیست؟ از این گل اضافه که شیعه را آفرید، شیعه کیست و عاقبت شیعه چیست؟ پیوند این گل اضافه با آن گل اصلی چه پیوندی و دارای چه کیفیتی است؟ از همه مهم‌تر، فهم این مسئله مشکل است که چرا عده معینی تا قیامت از این اضافه گل آفریده شده‌اند؟

عجز اندیشمندان شیعه از درک حقیقت طینت

اینجا نقطه‌ای است که بزرگ‌ترین اندیشمندان شیعه مانده‌اند و در حل روایتش هم خیلی دست‌وپا زده‌اند! شخصیت‌های عظیمی وارد توضیح روایات طینت شده‌اند، ولی هنوز هم سر بسته است. شاید هم عقول عالمیان از درک این حقایق عاجز بوده که چه در قرآن و چه روایات، خیلی مبهم و کنایه‌آمیز گفته شده است. فردای قیامت که عقل‌ها به اوج کمال می‌رسد و دید مردم بسیار تیزبین می‌شود، روشن خواهد شد که داستان از چه قرار بوده است. ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾^۱ وقتی قیامت بشود و من پرده را از جلوی دید تو کنار

۱. ق: ۲۲.

بزنم، «فَبَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» منظرگاه چشم تو با تیزبین شدن قوی دیده تو روشن بشود؛ شاید این طور باشد.

فهم خیلی از روایات هم مثل همین حقایق مشکل است؛ مثلاً حضرت می فرماید: هر قطعه زمینی که شیعه روی آن راه می رود و می نشیند، آن قطعه زمین افتخار می کند به اینکه شیعه ای روی آن راه می رود یا روی آن زندگی می کند. اینجا باز بحث شعور زمین مطرح است و اینکه می فهمد این شیعه است و کافر، مشرک، منافق و غیر شیعه نیست. البته مسئله شعور زمین هم تا حدی با آیات قابل حل است. آیه «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۱ شعور کل موجودات را می گوید و آیه «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ» می گوید خود زمین و آسمانها تسبیح گو هستند و شعور خود زمین و آسمانها را بیان می کند. مجموعاً روایات بسیار پیچیده و مشکلی است.

حقیقتِ خلقت انبیا و اوصیای الهی

اصل بحث درباره شیعه است؛ روایتی از جلد اول عربی «اصول کافی» برایتان می خوانم که حل این روایت هم از مشکلات است. حالا با کمک معنویت شما، قلب شما، محبت شما و شیعه بودن شما روایت را پی می گیرم تا ببینم به کجا می رسم.

سهولتِ فهمِ روایاتِ فقهی

روایت از وجود مبارک حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که متن عربی اش را تبرکاً می خوانم، یک مقدمه می گویم و بعد با کمک آیات و روایات وارد توضیحش می شوم. فهم روایات فقهی راحت است؛ شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: تسبیحات اربعه را چند بار بگویم؟ امام می فرمایند: سه بار بگو؛ یک نفر دیگر سؤال می کند، امام می فرمایند: یک بار بگو. راوی عرض می کند: مگر حکم خدا در یک مسئله دو تا است؟ حضرت می فرمایند: نه حکم یکی است، ولی برابر با ظرفیت مردم نظام داده شده است.

۱. جمعه: ۱.



خدا این قدر مهربان است که می‌بیند بعضی‌ها حوصله‌شان نمی‌کشد سه بار بگویند، می‌گوید یک بار بگو، قبول است. خدا این قدر محبت دارد که نمی‌خواهد بنده‌اش در عبادت به زحمت بیفتد. کاش خدا، شئون خدا و نگاه خدا را می‌فهمیدیم! کاش خودمان را هم می‌فهمیدیم که جهل به خود، بدترین، سخت‌ترین و خطرناک‌ترین بیماری است.

روایات مشکل، از اسرار اهل بیت علیهم السلام

امام می‌فرمایند: «ان الله عزوجل خلق الانبياء على النبوة، فلا يكونون إلا الانبياء و خلق الاوصياء على الوصيه فلا يكونون إلا اوصياء». این از همان حدیث‌هایی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «ان احاديثنا صعب مصعب» روایات ما مشکل و خیلی مشکل است که «لا يحتملها إلا ملك مقرب» فقط فرشتگان مقرب می‌فهمند؛ یعنی فرشتگان غیرمقرب هم حالی‌شان نمی‌شود که ما چه می‌گوییم، از کجا حرف می‌زنیم و چه حقیقتی را بیان می‌کنیم. «و لا نبی مرسل» و فرستادگان خدا می‌فهمند که ما چه می‌گوییم! عظمت روح، عقل و علم ائمه علیهم السلام را می‌بینید! «او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان» یا مؤمنی که دلش برای ایمان امتحان داده و نمره بیست در ایمان قلبی گرفته است، او هم می‌فهمد ما چه می‌گوییم. بعد هم ائمه علیهم السلام در این زمینه‌ها فرموده‌اند: این گونه روایات جزء اسرار ماست و این را به همه نگوئید؛ چون نمی‌توانند باور بکنند و حالی‌شان نمی‌شود، ممکن است منکر بشوند. ببینید ظرفیت‌دار کیست، برای او بگوئید، عیبی ندارد.

خلقت موجودات عالم براساس ذات آنها

اما معنی روایت؛ وقتی خدا درخت را آفرید، درخت آفریده است. برای فهم این روایت خیلی دقت لازم است! درخت را درخت آفرید و اول چیز دیگری نبوده است که بعد به درخت تبدیل کند. «خلق الله شجرة شجراً» یعنی ذات او همین بوده و دگرگونی در آن ایجاد نکرده است. کوه را که آفرید، کوه آفریده و چیز دیگری نبوده است که بعداً کوه بشود. سنگ عقیق، طلا و نقره را که آفرید، همه همین بودند و چیز دیگری نبودند که به چیز دیگری تغییر پیدا

بکند. این برای همه ما روشن است و علم هم همین را قبول دارد. خدا درخت را درخت آفرید و درخت ابر آفریده نشده که اراده حضرت حق، بعداً او را به درخت تغییر داده باشد.

خلقت انبیای الهی بر مبنای مقام نبوت

«ان الله خلق الانبياء على النبوه» خدا پیغمبران را بر اساس نبوت آنها آفریده که مقام ویژه خاص الهی است. «فلا يكونون الا الانبياء» جز پیغمبر در وقت آفرینش نبوده‌اند. این روایت دلیل قرآنی هم دارد؟ حتماً دارد؛ ائمه ما بی قرآن حرف نزده‌اند. بچه تازه به دنیا آمده، یعنی بدنش گرم است و یک روز کاملش نشده، خدا به مادر بچه می‌گوید: یهودی‌ها الآن سر می‌رسند، هرچه از تو پرسیدند، اشاره کن که من با شما حرفی ندارم، اگر مطلبی دارید، با این بچه صحبت کنید. من اجازه حرف زدن با شما را ندارم! با این اوضاعی که داریم، این آیه را چه کار کنیم؟! بگویم خدا به مریم علیها السلام گفته است من اجازه نمی‌دهم با نامحرم خوش‌وبش بکنی! این آیه کجاست؟ این آیه چه شده است! من اجازه ندارم با نامحرم حرف بزنم، این بچه‌ای که در گهواره است، مرد است و مرد با مرد حرف بزند. ما اصلاً و به هیچ عنوان، بگو بخندی با غریبه و نامحرم نداریم. دختر شعیب علیه السلام به دستور پدرش که پیغمبر است، سر چاه‌های آب مدین آمده، از پشت سر وارد شده و به موسی علیه السلام می‌گوید پدرم شما را دعوت کرده است، به خانه ما بیا. موسی بن عمران علیه السلام همین‌طور که نشسته بود و دختر شعیب علیه السلام را نمی‌دید، به او گفت: شما پشت سر من بیا و من را از پشت سر راهنمایی کن. ما به تماشای قدوبالای نامحرم عادت نداریم و در اخلاق ما نیست. هنوز جوان بیست ساله‌ای است. دختر هم وقتی آمد، قرآن می‌گوید: «تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» در کمال رعایت حیا آمد و به موسی علیه السلام گفت پدرم تو را می‌خواهد؛ با غمزه و عشوه، ابرو انداختن و لبخند، صدای نازک و تحریک‌کننده نیامد! ناموس دین «تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» و مرد غریبه هم به دختر غریبه می‌گوید من از پشت سر می‌روم؛ مثلاً بگو به کوچۀ دست چپ برو، بیشتر هم با هم حرفی نداریم. حالا روزگار ما چه می‌گویند، روشن فکرها چه می‌گویند، دیگران چه می‌گویند، افراد چه می‌گویند یا اقتضای وضع جهان است؛ این حرف چیست، نمی‌دانم! قرآن کجا



رفت؟ حیا کجا رفت؟ محرم و نامحرمی کجا رفت؟ اینها که متن قرآن است. با این شکلی که دختران و زنان در همه جا پدیدار هستند، چه دینی برای مرد و جوان و پیرمرد می ماند؟ خدا انبیا را انبیا آفرید؛ یعنی همان وقتی که آفرید، براساس مقام نبوت آفرید. جلو آمدند و به مریم گفتند: «مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوِيًّا»^۱ ما که پدرت را می شناسیم، آدم زناکار و بدی نبود، «وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا»، مادرت هم هیچ ارتباطی با نامحرمان نداشت. تو این بچه را از کجا آوردی؟ این قرآن است و انکار و تردیدش کفر است. صدای بچه از گهواره بلند شد: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»^۲ «جعل» فعل مضارع است. عیسی علیه السلام نگفت خدا در آینده می خواهد مرا به پیغمبری انتخاب کند، بلکه گفت من به پیغمبری انتخاب شده ام و خلقتم پیغمبری است. من را که خلق می کرد، گل و سرشت من، طینت، فطرت و عنصر من، نبوت خلق شده است. این حرف موسی بن جعفر علیه السلام است: «ان الله عزوجل خلق الانبياء على النبوۃ فلا يكونون الا الانبياء» هر پیغمبری که متولد شده، نبی متولد شده است. باز این در قرآن مجید است: یحیی علیه السلام سه چهار ساله است، بچه سه چهار ساله هم برای ما روشن است که کیست و چیست. پروردگار می فرماید: «وَأَيُّهَا الْحُكْرُ صَبِيًّا»^۳ بچه بود و ما مقام نبوت را در او قرار دادیم. این حرف پروردگار است؛ انبیا بر نبوت آفریده شده اند، خیلی عجیب است!

یکسان بودن ذاتی خلقت وصی با نبی

«و خلق الاوصیاء علی الوصیه فلا یكونون الا الاوصیاء» جانشینان واقعی پیغمبران را «علی الوصیه» آفرید؛ موسی بن جعفر علیه السلام، عالم به علوم می فرمایند: وقتی خدا می خواست علی علیه السلام را خلق بکند، همان وقت وصی و جانشین خلق کرده است؛ نه اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در سی سالگی دستش را در غدیر بگیرد و بلند کند و بگوید: «من کنت مولاه فهذا علی

۱. مریم: ۲۸.

۲. مریم: ۳۰.

۳. مریم: ۱۲.

مولا^۵». علی علیه السلام خَلَقْتَا مولا آفریده شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله این مولوت او را اظهار کرده است، نه اعلام! وقتی خدا علی علیه السلام را خلق می کرد، مولا، ولی و وصی خلق کرده و پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شدند که این حقیقت خَلَقْت را اظهار کنند و بگویند.

اشراف نور بر همه عالم

عجیب است که خلقت وصی ذاتاً با خلقت نبی است؛ حالا قول پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببینید: «انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی» تو با من یکی هستی و فقط پیغمبری بعد از من نمی آید. تو جلوه تام من هستی، اما بنا نیست که پیغمبری بعد از من بیاید. «علی منی لحمه لحمی و دمه دمی» تو با من یک واحد هستی، «انا و علی من نور واحد» ما یک حقیقت هستیم. همان گونه که نبی نبی خلق شده، وصی هم وصی خلق شده است. نبوت با چه چیزی همراه است؟ با خیلی از صفات همراه است و این مقام نبوت با کل صفات در پیغمبر جلوه می کند. یک وصف پیغمبر صلی الله علیه و آله این است که وقتی خدا او را آفرید، «اول ما خلق الله نوری» او را نور آفرید. نور یعنی حقیقتی که هر علمی، نگاهی، حقیقتی و واقعیتی در این نور است. اصلاً نور به معنی حقیقت، علم، واقعیت است، نگاهی گسترده و اشراف بر همه عالم است. مگر در قرآن نمی خوانید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ شما خورشید را می بینید که در صبح طلوع می کند، بعد از اینکه نورش را به زمین می رساند، درجا تمام نیم کره را تحت سیطره قرار می دهد؛ حالا اگر زمین کروی نبود و مسطح بود، کل زمین را در سیطره قرار می داد.

ارائه تمام نشانه های توحیدی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله

وقتی خلقت پیغمبر صلی الله علیه و آله نوری است و پیغمبر از اول هم پیغمبر آفریده شده، نور است. این نور بر همه هستی، ملک و ملکوت، ظاهر و باطن اشراف دارد. این صریح قرآن است: ﴿لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾^۲ تمام نشانه های توحید خودم را به پیغمبر ارائه دادم. این قرآن است! «من الآيات» که

۱. نور: ۳۵.

۲. اسراء: ۱.

نمی‌گوید و «الف» و «لام» ندارد، بلکه می‌گوید «مِنْ آيَاتِنَا». هرچه در باطن و ظاهر عالم از نشانه وجود من بود، من احتراماً به پیغمبرم ارائه دادم. اینجاست که گفتم نمی‌فهمیم یعنی چه و چه خبر است! همه شما این آیه را خوانده‌اید؛ گاهی ده شب هم خوانده‌اید: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾^۱ من از موسی دعوت کردم که سی شب به کوه طور بیاید و او آمد. من خودم دعوتش کردم! ﴿وَأْتَمَمْنَاهَا بَعْشَرًا﴾ بعد از سی شب، گفتم ده شب دیگر بمان که مهمانی‌ات پیش من کامل باشد؛ اما در متن قرآن نیامده که من پیغمبر را دعوت کردم، بلکه می‌گوید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ﴾^۲ من خودم پیغمبر را برای مهمانی‌ام به تمام عوالم خلقت بردم و دعوتی نبود. این یعنی چه؟! موسی علیه السلام را دعوت می‌کند و می‌گوید بی‌دعوت نیا، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله را دعوت نمی‌کند و خود خدا می‌گوید او را برداشتم و بردم. او را کجا بردی؟ «لِتُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا».

انعکاس نور نبوت در وجود اوصیای الهی

اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید «انا و علی من نور واحد»، هرچه در پیغمبر است، در علی است. هرچه در نبی است، در وصی است. هرچه در علی است، «و خلق الاوصیاء» در امام حسن، امام حسین و امام عصر علیهم السلام است. «خلق الاوصیاء علی الوصیه فلا یكونون الا الاوصیاء». نور، علم، فهم، درک، اشراف، بر همه عالم، همه در وصی تجلی دارد؛ یعنی الان وصی و اوصیا، هر کجا که هستند و ما نمی‌دانیم. اوصیا یعنی ائمه طاهرین علیهم السلام، همین الآن به تمام عالم وجود اشراف و دید دارند و تمام حرکاتی که در عالم وجود اتفاق می‌افتد، در وجود وصی و ولی منعکس است: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۳

۱. اعراف: ۱۴۲.

۲. اسراء: ۱.

۳. یس: ۱۲.

اشراف امام معصوم بر احوال شیعیان

اگر ممکن است، حرف‌های امروز را باور کنید! باور کنید، خیلی سودمند است! یعنی این حقایق را قبول نکنید. امام هشتم داشتند از نیشابور بیرون می‌رفتند که به شتربان گفتند: شتر را بیرون دروازه بخوابان. تازه راه افتاده بودند! شتربان شتر را خواباند و امام از محمل پایین آمدند. خدایا امام هشتم در این بیابان چه کار دارد! یک‌مرتبه دیدند با یک دنیا وقار به طرف قبرستان رفتند. مُرده‌ای را می‌بردند، امام دویدند و زیر تابوتش را گرفتند. کنار قبر رسیدند، وقتی در تابوت را باز کردند، امام وارد قبر شدند و فرمودند: جنازه را به من بدهید. جنازه را خواباندند، صورت میّت را روی خاک گذاشتند و خم شدند صورت میّت را بوسیدند. بعد بیرون آمدند و به ساربان گفتند حرکت کن. یکی به حضرت گفت: شما تا حالا به نیشابور آمده بودید؟ فرمودند: نه! مرد گفت: این مردی که مُرده، اصلاً از این شهر بیرون نرفته است، او را می‌شناختید؟ فرمودند: او، پدران و مادرانش تا آدم علیه السلام و بچه‌هایش را تا قیامت می‌شناسم.

این اشراف امام است! اینکه گاهی من خدمت شما عزیزان، پرقیمت‌ها و باارزش‌ها عرض می‌کنم ائمه طاهرین علیهم السلام، خود شخص ابی‌عبدالله که روایتش در «کامل‌الزیارات» است، هر روز شما را می‌بینند، صدایتان را می‌شنوند و اشک‌های چشمتان را می‌بینند. این خاصیت نبوت، ولایت، نور و رحمت‌الله‌الواسعه است.

تجلی ارزش‌های اهل بیت علیهم السلام در حد سعه وجودی شیعه

آن وقت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا» یعنی چون بین ما و شیعیان ما از طریق گِل وجودمان ارتباط است، هرچه خدا در ما قرار داده، در حد ظرفیت شیعیان ما به آنها انتقال پیدا می‌کند؛ چون گِل نمی‌تواند خودش را از آن گِل جدا کند و به آن گِل ائمه بگوید هرچه داری، در خودت بماند؛ من ظرفیت گرفتمش را ندارم! اصلاً این گِل را با ظرفیت آفریده است. ظرفیتش را دارد، حتماً هم ظرفیت بالایی دارد، ولی در حد خودش. شیعه شیعه است، نه در حد نبوت؛ شیعه شیعه است، نه در حد امامت و وصایت؛ ولی شیعه که از آن



گِل آفریده شده، ضرورتاً ارزش‌هایی که در آن گِل است، در حد سعه وجودی شیعه در شیعه تجلی می‌کند. الآن من نمی‌دانم مولد برق چند میلیون ولت برق تولید می‌کند، ولی چهار لامپی که در حسینیه است، می‌تواند سی ولت آن را بگیرد و بیشتر نمی‌تواند. ظرفیت این لامپ همین ظرفیت است و نمی‌شود توقعی هم داشت که جناب لامپ، تو برای چه چند میلیون ولت برق را در خودت جلوه نمی‌دهی؟ این توقع غلط و نادرستی است! شیعه از اضافه گِل اهل‌بیت علیهم السلام آفریده شده و نور آنها، یعنی صفات، اخلاق و رفتار آنها را در حد خودش منعکس می‌کند.

خلقت نوری رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام در کلام وحی

دو آیه هم بخوانم که این دو آیه با خلقت نوری پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام با شما حرف می‌زند. هر دو آیه در سوره حدید است.

الف) ظهور عینی نور معصومین علیهم السلام در وجود مؤمنین

خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»^۱ تو در قیامت با این چشمت، مردان و زنان با ایمان را می‌بینی؛ یعنی اینهایی که می‌بینی، غیر از خودت هستند. خودت که خودت هستی، یک‌جا ایستاده‌ای و مردان و زنان با ایمان را می‌بینی. هیچ ترسی نداشته باشید و رودربایستی هم نکنید، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر جا لغت مؤمن در قرآن است، مراد شیعه ماست و رودربایستی هم ندارد! مؤمن مؤمن است. من یک‌بار خدمت این مرد بزرگ، سید حسن نصرالله بودم، ایشان شخصاً برای من تعریف کرد و گفت: یک روز در همین منطقه ما، یک غیرشیعه که تقریباً او را می‌شناختم، پیش من آمد و گفت سید، من شیعه شده‌ام. گفتم: کدام کتاب را خوانده‌ای؟ گفت: من کتاب نخوانده‌ام. گفتم: چه کسی برای تو حرف زده است؟ گفت: کسی حرف نزده است. گفتم: چطوری شیعه شدی؟ گفت: یک روز بعد از نماز، طبق عادت من نشسته بودم و قرآن می‌خواندم، به

۱. حدید: ۱۲.

این آیه رسیدم: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ»^۱. خدا این را ۱۴۰۰ سال پیش می‌گوید! صهیونیست شدیدترین دشمنی را در این عالم با مؤمنین دارد. من فکر کردم و دیدم صهیونیست با مصری‌ها، اردنی‌ها، اماراتی‌ها و غیرشیعه این قدر عداوت و دشمنی ندارد، با اینها آشتی است و بده‌بستان دارد، پس این «لِلَّذِينَ آمَنُوا» که خدا می‌گوید صهیونیست شدیدترین دشمنی را با اینها دارد، چه کسانی هستند؟! فهمیدم ایرانی‌ها هستند، به دنبال مذهبشان رفتم و دیدم اینها شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند؛ پس من هم شیعه شدم که امام صادق علیه السلام می‌گویند: هر جا کلمه مؤمن در قرآن است، منظور شیعیان ما هستند. درست است؟ گفتم: درست است.

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ حَبِيبٍ مِنْ دَرَقِيَامَتِ بِأُجْمَتِ مُرْدَانِ مُؤْمِنٍ وَزَنَانِ أَهْلِ إِيْمَانٍ رَا مِي بِنِي «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» که نورشان پیشاپیش آنها در حرکت است، «وَأَيُّمَانِهِمْ» در حالی که نور اینها را به جلو می‌برد و هدایت می‌کند، «بُشْرَاكُمْ أَلْيَوْمَ» صدا می‌شنوند که مژده باد به شما «جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». این نور همان نور نبوت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است که در مؤمن طلوع دارد و در قیامت هم ظهور عینی پیدا می‌کند.

ب) شیعه، صادقان واقعی و گواه خداوند در روز قیامت

آیه دوم: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»^۲ اینهایی که به خدا و به فرستادگان خدا گره خورده‌اند، «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ» صادقان واقعی و در پیشگاه من گواه بر دیگران هستند. من دیگران را با اینها محکوم به جهنم می‌کنم و دیگران را نجات می‌دهم. شیعه در قیامت گواه خدا و صدیق در پیشگاه خداست. «لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ» پاداششان و نورشان گوارای خودشان باد؛ این نور و پاداشی که کسب کردند. این داستان

۱. مائده: ۸۲.

۲. حدید: ۱۹.

حقیقت نبوت، ولایت اهل بیت، اتحاد نبوت و ولایت و داستان شیعه که از اضافه گل نبوت و ولایت آفریده شده و این ارتباط هم قابل قطع نیست، بلکه ماندگار است. اگر بناست بترسیم، فقط بترسید که دشمن به این رابطه زخم نزند! این رابطه قطع نمی‌شود؛ ممکن است تو را بپرند، ولی ائمه می‌گویند در آخر به ما برمی‌گردید: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾^۱ آخرش به ما برمی‌گردید، «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» و در قیامت هم خدا پرونده شما را به دست ما می‌دهد و می‌گوید اینها رفیق‌ها و شیعه‌های خودتان هستند، خودتان رسیدگی کنید و به پرونده اینها نمره بدهید.

داستان شیعه، شیعه بودن و ارتباط نوری داشتن، داستان عجیبی است و این داستان ادامه دارد. مسائل بسیار مهمی در این زمینه در روایاتمان و آیات قرآن وارد شده است؛ برای زمان دیگری باشد، اگر خدا لطف کند و بخواهد.

گر بماندیم زنده بردوزیم جامه‌ای که از فراق چاک شده
ور بمردیم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

کلام آخر؛ «انا ابن من قتل صبورا»

من متنی برای شما بخوانم که جز با خواندن این متن، نمی‌توانم به شما برسانم اهل بیت (ع) از کربلا تا شام چه کشیدند! ما نه می‌توانیم با شعر و نه با نثر بیان بکنیم. این را نمی‌دانم دختر امیرالمؤمنین (ع) در مسیر کربلا به شام گفته یا آنجایی که اهل بیت (ع) را پیاده کردند، گفته‌اند. شما از اول عمرتان در این مجالس تا حالا، یک میلیون‌ام آزاری که اینها دیده‌اند، نشنیده‌اید. امام باقر (ع) می‌گویند: در مسیر شام باید از خیلی رودخانه‌ها رد می‌شدیم، خود آنها سواره رد می‌شدند و ما که دست‌هایمان را هم بسته بودند، به آب می‌انداختند و تا زیر گلوی بچه‌ها را آب می‌گرفت! وقتی هم از رودخانه بیرون می‌آمدیم، این بچه‌ها را پابرهنه روی سنگ و ریگ و تیغ بیابان می‌دواندند. اینکه بچه سه ساله می‌گوید:

۱. غاشیه: ۲۵.

بس که دویدم عقب قافله پای من از ره شده پر آبله

همین حرف امام باقر است. با ما چه کردند.

فردا برایتان متن دختر زهرا را بخوانم و امروز متن مختصرتری از زین العابدین بخوانم. همه جا گفت:

«انا علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب، انا المذبح بشرط الفرات من غیر دخل» بدون اینکه به ما بگویند چرا انتقام می‌گیریم، پدر مرا کنار نهر آب ذبح کردند. حالا کنار نهر آب ذبح کردید، یک مشت آب به صورتش می‌پاشیدید. چه کار کنم! چه موقع بگویم؟! سرها را که از بدن جدا کردند، خیلی خون‌آلود بود، سرها را لب نهر آوردند و شستند. امام باقر می‌گویند: لب‌های پدرم از خشکی رد نشد؛ با اینکه سر بریده‌اش را شستند، این لب‌ها مثل دو چوب خشک بود.

«انا ابن من انتھک حریمه» من پسر آن آقای هستم که تمام احترامش را لگدمال کردند و همه آرامشش را به هم ریختند. پدرم مدام به میدان می‌آمد و برمی‌گشت که خواهرها و بچه‌ها ببینند آرام نبود تا وقتی سرش را بریدید. من پسر آن آقای هستم که مالش را غارت کردید و اهل بیتش را اسیر کردید. اینها همه سر جایش، «انا ابن من قتل صبرا» من پسر آقای هستم که دورش را در گودال گرفتید و نگذاشتید تکان بخورد؛ تا می‌خواست حرکت بکند، با نیزه حمله می‌کردید و با خنجر به جانش می‌افتادید.

دو سه خانواده می‌خواهند با هم به مسافرت بروند، همه سوار شدند و فقط یک بچه سوار نمی‌شود؛ پدرش می‌گوید دخترم بیا سوار بشو، می‌گوید نمی‌آیم؛ عمویش می‌آید و می‌گوید بیا سوار بشو، می‌گوید نمی‌آیم؛ پس می‌خواهی چه کار بکنی؟ می‌گوید من در ماشینی می‌روم که عمه‌ام آنجاست. در مدینه همه بچه‌ها را سوار کردند و فقط رقیه مانده، هر کاری کردند که سوارش کنند، گفت نمی‌آیم! من را در محمل عمه‌ام ببرید. قمر بنی‌هاشم بغلش کرد و در محمل عمه گذاشت. شما می‌گویید دختر ناز دارد، مخصوصاً وقتی پدرش را می‌بیند؛ عقل و شرع و اخلاق می‌گوید دختر بچه را نوازش کنید و به سر و صورتش دست بکشید. دختر ناز دارد، پس چرا با تازیانه به جانش افتادید؟ چرا با کعب نی زدید؟ چرا او را پای برهنه جلوی اسب دواندید؟



با سر بریده آمد که بچه را نوازش کند؛ وقتی بچه سر را بغل گرفت، سر در بغل روبه‌روی صورتش است و نگاه بچه با سر بریده شش هفت سانتی‌متر فاصله دارد. بابا می‌خواهی بروی، سه سؤال مرا جواب بده و برو؛ به من بگو «من الذی قطع وریدک» چه کسی گلوی تو را برید؟ بابا به من بگو «من الذی خضب شیبک» چه کسی این همه خون را به صورتت مالیده است؟ اگر بنا بود جواب بدهد، عزیزدلم جواب می‌داد. این خون‌ها برای آن تیری است که به پیشانی‌ام زده‌اند. «من الذی ایتمنی الی صغر سنی» بابا الآن که وقت یتیمی من نبود...

جلسہ چہارم

ولایتی بہ کسٹردگی ہستی

مقام نبوت و اهل بیت علیهم السلام، عرصه کمالات و ارزش‌ها

با دلیل شنیدید مقام نبوت و اهل بیت علیهم السلام که در ابتدای خلقت نبی و ولی در وجود نوری آنها ظهور کرد، عرصه همه کمالات و ارزش‌ها بود؛ نه اینکه خداوند در صبح چهل سالگی پیغمبر و در صبح بلوغ اهل بیت علیهم السلام، این مجموعه ارزش‌ها و کمالات را به آنها عطا کرد. این کمالات همراه با ذات و خلقت نوری‌شان قرار داشت. بسیاری از بزرگان این روایت را نقل کرده‌اند: «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» آن وقتی که آدم گل بود و اصلاً خدا شکل هم به او نداده بود، من پیغمبر بودم. ارزش‌ها هم با خود مقام نبوت است؛ نه اینکه نبوتی را عطا بکند و بعد ارزش‌ها را به دنبال این مقام اعطا کند.

زندگی ابدی در سایه‌سار پذیرش ولایت معصومین علیهم السلام

با توجه به این حقیقت، پروردگار مهربان عالم به آنها نسبت به کل (نه فقط انسان)، یعنی انسان، جن، فرشتگان، ذوی‌العقول و آنچه در عالم ملک و ملکوت است، به وجود مقدس او و اهل بیت علیهم السلام مقام ولایت عطا کرده؛ یعنی سرپرستی مثبتی برای دنیا و آخرت ناس به آنها داده شده است. سرپرستی‌ای که به خاطر این همه کمالات و ارزش‌ها حق آنها بود و حق همه انسان‌ها هم بود که در سایه این سرپرستی قرار بگیرند. مردم با قرار گرفتن در سایه این سرپرستی که اسمش فقط «ولایه» است، به ارزش‌ها و کمالات لازم برسند. لذا در قرآن مجید از پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام به پادشاه، سلطان یا رئیس‌جمهور تعبیر نکرد؛ چون



اینها گاهی کُشندۀ مردم است، گاهی سودی برای مردم ندارد و گاهی هم ضرر دارد. تعبیر قرآن مجید، ولایت است؛ یعنی یک سرپرستی الهی به اذن الله، برای اینکه این مُشت خاک را که اسمش انسان است، به ملکوت برساند.

وقتی به ملکوت رسیدند، طبق آیات قرآن، ناسی که به ملکوت ارزشها و کمالات رسیده‌اند، در قیامت همراه اینان هستند: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدُقِيِّينَ وَالشَّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»^۱ شما اگر در سایه ولایت اولیای من به ارزشها برسید، آنها هم می‌توانند شما را به ارزشها برسانند و فقط باید این ولایت را قبول بکنید؛ اگر بخواهید این ولایت را رد بکنید، خودزنی کرده و دنیا و آخرتتان را خراب کرده‌اید؛ اما اگر بپذیرید، شما در قیامت همراه همه انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین یک زندگی ابدی خواهید داشت.

تنهایی، از عذاب‌های سنگین قیامت و برزخ

می‌دانید تنهایی یکی از عذاب‌های بسیار سنگین قیامت و برزخ است که آدم در قیامت وارد بشود، میلیاردها نفر ایستاده باشند و اجازه نگاه‌های بامحبت به انسان نداشته باشند. آدم به هر طرفی برود، او را رد کنند و بگویند بیگانه، غریبه، شقی، تیره‌بخت برو. در قرآن مجید است که «وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» حیوان‌صفتان یک نفر یار در قیامت نخواهند داشت.

دریافت نکردن هیچ مزدی در قبال ولایت

و این ولایت هیچ اجر و مزدی هم از ناس نمی‌خواهد: «فَلْ مَا سَأَلْتُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»^۲ چنین ولایتی هم در عالم هستی وجود ندارد که یک نفر ۲۳ سال رنج ببرد و زحمت بکشد، ناله کند، سنگ و چوب بخورد، تحقیر و تکذیب بشود و به او بگویند جادوگر، لبخند بزند و بگویند بیا بیا تا شما را به بهشت ببرم و هیچ چیزی هم از شما نمی‌خواهم.

۱. نساء: ۶۹.

۲. سبأ: ۴۷.



پیغمبر ﷺ اگر از مردم برای نبوت و ولایتش چیزی می‌خواست که روایات ما کیفیت زندگی‌اش را دریاوار نمی‌گفتند. در کتاب باارزش «مجموعه ورام» آمده که از بهترین و باحال‌ترین کتاب‌های ماست. مسجد زمان پیغمبر ﷺ حدود ۱۲۰۰ متر بود که تمام این ۱۲۰۰ متر صف بسته شده، اذان بلال هم تمام شده بود، اما پیغمبر ﷺ نیامده بودند. خانه‌شان هم دور نبود، دیواربه‌دیوار مسجد بود و در خانه هم به مسجد باز می‌شد. یکی گفت: بروم و صدایشان کنم؛ اگر ایشان را به صحبت گرفته‌اند، بگویم تعطیل کنید، مردم منتظر هستند. گفتند برو، آمد و در زد. در را باز کردند، گفت: می‌شود پیغمبر را ببینم؟ گفتند: بله داخل بیا. به اتاق آمد؛ اتاقی گلی که کل اثاثش اثاث ضروری بود و فرشش لیف زبر خرما بود. حضرت روی لیف خرما نشسته بودند، مرد گفت: آقا اذان بلال تمام شد؛ آیا شنیدید؟ فرمودند: بله شنیدم. گفت: آقا مردم صف کشیده‌اند و منتظر نماز هستند، چرا تشریف نمی‌آورید؟ هیچ کس هم که پیش ما نیست. رسول خدا ﷺ خیلی آرام فرمودند (غیر از من که در بعضی از این‌ها جور مسائل دادم درمی‌آید و هزار جور ایراد هم از بالا تا پایین خلقت می‌گیرم): سه شبانه‌روز است که چیزی غیر از آب گیرم نیامده است و توان بلند شدن از جایم را ندارم، نمی‌توانم رکوع و سجود کنم. این ولایت است!

از طرفی این سرپرستی، مربی‌گری، معلمی و تربیت، مجانی است و مردم را به کمالات ملکوتی می‌رساند؛ از طرفی هم ولی الله الاعظم سه‌روز سه روز گرسنه می‌ماندند! پول و زمین نمی‌خواهد، مغازه نمی‌خواهد که به نامش بکنند، کیسه کیسه اسکناس نمی‌خواهد که به او بدهند؛ گرسنگی می‌کشد، هیچ چشمی به مال مردم ندارد و تمام دغدغه‌اش هم این است که ناس را به بهشت تحویل بدهد و آرامش پیدا کند. چه کسی می‌تواند به این نوع ولایت ایراد بگیرد؟!

رحمت و مغفرت الهی در اطاعت از ولی الله

اهل بیت علیهم السلام هم همین‌طور هستند. ائمه ما بر ناس ولایت دارند و کار ولایتشان همین است؛ ولی همین ائمه که ولایت ناس را دارند، به مردم اصرار می‌کردند که دست‌تان را به

دست ما بدهید تا شما را به رحمت و مغفرت خدا تحویل بدهیم. غیر از وجود مقدس او که غایب است، یک نفر از یازده تایی آنها به مرگ طبیعی و بیماری بدنی از دنیا نرفتند و همه شان را کشتند. امام حسین علیه السلام از روز دوم محرم تا طلوع آفتاب روز عاشورا پافشاری شدید داشتند که جنگی اتفاق نیفتد، چرا؟ امام که کل ارزش ها را دارد و امور منفی در امام نیست، امام که نمی ترسید! امام که از مکه بیرون آمد، قوم و خویش های نزدیکش گفتند: برو؛ خیلی کار بدی کردند گفتند: برو! شما مأموم هستید، باید مطیع ولی الله الاعظم باشید و به دنبالش می آمدید. به شما چه که گفتید: برو! شما چه کاره هستید؟! امام فرمودند: چرا بروم؟ گفتند: این سفر بوی مرگ می دهد و راست هم می گفتند. امام فرمودند: اشتیاقم به مرگ از اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف بعد از چهل سال فراق شدیدتر است. امام که ترس نداشتند، چرا اصرار داشتند جنگی اتفاق نیفتد؟ آیات قرآن را ببینید؛ دل ولی الله دل رحیم و دل سوزی بوده است. کم نبودند، سی هزار نفر بودند! دلشان می سوخت که اینها به جهنم می روند. این حال ولی الله است و دلش می سوزد که ما شقی بشویم؛ ما هم یک خرده خودمان دلمان برای خودمان بسوزد، عواملی که به شقاوت ما می انجامد، کنار بزنیم و به عوامل شقاوت در مال، غرایز، اخلاق و اعمال اصرار نداشته باشیم.

ولایت تکوینی و تشریحی ولی الله اعظم

به سراغ قرآن و توضیحش برویم؛ البته برای من یقین است توضیح آیات و روایات ولایت که بخش عمده ای از آن در باب «الحجة» کتاب باعظمت «اصول کافی» است، کار دو نفر، سه نفر، ده نفر یا هزار نفر نیست؛ بلکه برعهده اندیشمندان الهی مسلک و حوزه های علمیه شیعه است که ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را با همه شئون الهی بنویسند، درس و توضیح بدهند.

خدا در آیه ۵۵ سوره مبارکه انعام می فرماید: ﴿إِنَّمَا وَكَّلَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱ «إِنَّمَا» یعنی ناس، حرف فقط همین است و دومی ندارد؛



ولیّ شما خداست که هم ولایت تکوینی و هم ولایت تشریعی دارد. ولایت تکوینی این است که مهار کل هستی شما به دست اوست؛ اگر اراده‌اش باشد که قلبت حرکت بکند، حرکت می‌کند و اگر اراده‌اش را از روی قلبت بردارد، مهمان گورستان هستی؛ اراده‌اش باشد که ببینی، می‌بینی و اگر اراده‌اش را از چشمت بردارد، کور و کر هستی؛ اراده‌اش باشد که صبحانه‌ات هضم بشود، هضم می‌شود و اگر اراده‌اش نباشد، باید همانی که خورده‌ای، شکمت را بشکافند و دریاورند تا رنج نکشی، بعد هم یک لوله‌کشی از زیر گلو تا معده‌ات بکنند و با دستگاه به تو غذا بدهند. تو نمی‌دانی غرق چه نعمت‌هایی هستی! ننشستی که بشماری! اگر اراده‌اش باشد که حرف بزنی، زبانت حرف می‌زند و اگر اراده‌اش نباشد، همین لحظه روی منبر لال می‌شوی؛ حالا زور بزنی که یک کلمه بگویی، اگر توانستی. این ولایت تکوینی اوست و ولایت تشریعی‌اش هم قرآن است که برای رسیدن به مقامات ملکوتی نازل کرده و عجیب است که در قرآن می‌گوید: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» این قرآن را به همه شما نازل کرده‌ام.

گستره ولایت تکوینی و تشریعی ولیّ خدا بر هستی

حال سؤال این است: این ولایت تکوینی و ولایت تشریعی خدا مقید هم هست؟ یعنی تا جایی می‌تواند تصرف کند و از آنجا به بعد نمی‌تواند؟ ولایت تشریعی تا جایی می‌تواند اعلام حلال و حرام یا مسائل عملی و اخلاقی کند و از آنجا به بعد نمی‌تواند؟ این ولایت مقید است یا قیدی ندارد؟ گستره این ولایت بر هستی است؛ اگر بگوییم مقید است، پس خدا مثل ما عاجز، ناتوان، محدود و بی‌قدرت شده است. ولایت در دو مرحله‌اش مقید نیست؛ یعنی نه تکوینش و نه تشریحش مقید است.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» ولیّ شما فرستاده من است. این «واو» در «وَرَسُولُهُ» چه کاره است؟ اگر از طلبه‌ای درس خوانده بپرسید که این «واو» در اینجا چه کاره است، جواب می‌دهد اسم این «واو» «واو» عاطفه است که کلمه بعد از خودش را با کلمه قبل از خودش ارتباط می‌دهد و حکم معطوف‌علیه را که کلمه قبل از خودش است، می‌کشد و روی سر معطوف می‌آورد. معنی‌اش این است که «واو» در «وَرَسُولُهُ»، حکم معطوف‌علیه

را روی معطوف حرکت می‌دهد؛ یعنی همان ولایت بی‌قید و شرطی که من دارم، پیغمبر هم بر شما دارد. ولایتی به گستردگی هستی؛ هم تکوینی و هم تشریحی.

نشانه‌های ولیّ حقیقی خداوند پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

«وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» این «واو» دوباره آمده است؛ یعنی چه کسانی همان ولایت من و ولایت پیغمبرم را دارند؟ آنهایی که ایمانشان کامل است و اقامه نمازشان کامل و دائمی، پرداخت‌کننده صدقه در حالی هستند که در رکوع نمازند. اینجا قید زده که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، سراغ این ولایت را از بقال، عطار، حیوان‌چران مکه و دلال حیوانات نبرید! قید زده، یعنی چشم شما باز بود که فقیری در مسجد آمد و گفت کارد به استخوانم رسیده، امیرالمؤمنین علیه السلام در رکوع نماز دستشان را دراز کردند، در حالی که به حق وصل بودند که این انگشتر من را بگیر. انگار اینها در انگشتر دادن عادت داشتند!

کار ولیّ خدا، هدایت انسان از ضلالت به عرصه نور

این ولیّ شماس است؛ این نفر سوم و اولادان معصومش ولیّ شما هستند و کارشان هم کار خدا و پیغمبر است. کارشان این است که ناس را از ضلالت، تاریکی و گمراهی در بیاورند و به عرصه نور هدایت برسانند. «أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱ کار ولیّ این است که دست ملت را بگیرد و از تاریکی‌ها، فساد، بدبختی‌ها، گناهان، معاصی، رشوه‌ها، رباها، دزدی‌ها، زناها و اختلاس‌ها بیرون بیاورد و در منطقه نور، ایمان، اخلاق و عمل صالح قرار بدهد. به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «لُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲ شما از تاریکی‌ها خوشتان می‌آید که در تاریکی‌ها بمانید یا از نور؟ شما از بیماری خوشتان می‌آید یا از سلامت؟ شما از گرمای کُشنده خوشتان می‌آید یا هوای بهار؟ خدا این را به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: ملت را از داغی جهنم در بیاورد و در بهار بهشت بیاورد؛ ملت را از نادرستی فکر، روح و اخلاق در بیاورد و در سلامت

۱. ابراهیم: ۵.

۲. ابراهیم: ۱.

کامل بیاور. آن وقت این ولایت، ولایت علم و ولایت نور است. چه بساطی در این عالم هستی است! خدا می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۱ این ولایت علم است. علم در پروردگار عالم علم حضوری است، نه علم تحصیلی که چیزی را بخواند تا بداند و اگر نخواند، نداند! خود علم، حق است و ولایت پیغمبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام ولایت علم است: «وَعَلَّمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۲ «علم» الف و لام ندارد؛ اگر الف و لام داشت، معنی‌اش این بود که من به اینها علم آموختم، ولی علم اندک و مقید؛ اما می‌فرماید «وَعَلَّمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»، علم پیغمبر و اهل بیت از پیش من عطا شده، نه از مدرسه و معلم، کتاب و نوشته. لذا ولی الله الاعظم روی منبر مسجد کوفه حرفی می‌زنند که سابقه نداشته است؛ یعنی انبیا این حرف را نگفته‌اند، بعد از خودشان هم سابقه نداشته و همین نفر اول و آخر بود که این حرف را زد. حضرت فرمودند: «سلونی قبل ان تفقدونی»؛ نگفتند از چه چیزی بپرسید، فقط گفتند بپرسید، قبل از اینکه دیگر مرا نبینید. این ولایت علم، ولایت نور، ولایت تربیت و ولایت رشد دادن است.

محشور شدن شیعیان واقعی با صاحبان ولایت در قیامت

وقتی ناس زیر سایه این ولایت قرار بگیرند، آگاه، نورانی، رشید، بزرگ و در قیامت با همین صاحبان ولایت محشور می‌شوند و کنار آنها قرار می‌گیرند. امام صادق علیه السلام به ابراهیم مخارق می‌فرمودند: ابراهیم می‌دانید شما شیعیان واقعی ما در قیامت کجا هستید؟ گفت: نه ما نمی‌دانیم کجا هستیم! قیامت به آن وسعت که میلیاردها میلیارد آدم ایستاده است، چه می‌دانیم کجا هستیم! امام فرمودند: «تکونوا معنا فی الرفیق الاعلی» هر جا خدا ما را ببرد که اسم آنجا «رفیق اعلی» است، شما هم که به ولایت نوری و علمی ما پیوند دارید، پیش ما می‌آورد. شما با ما هستید؛ نمی‌شود که شما شصت هفتاد سال در دنیا با ما باشید، به حرف‌های ما عمل نکنید و از آلودگی‌ها کناره‌گیری نکنید، بعد از مردن‌تان رها کنیم که بروید! مگر چنین چیزی می‌شود؟! امکان ندارد!

۱. بقره: ۳۱.

۲. کهف: ۶۵.

حکایتی شنیدنی از حذیفه بن یمان

من یک بار دیگر این روایت را برای آنهایی بخوانم که سال اولشان است به اینجا آمده‌اند. من قبلاً این روایت را خوانده‌ام، ولی می‌ارزد برای شماهایی که جدید آمده‌اید تا بدانید کجا هستید و در چه موقعیتی قرار دارید. حذیفه بن یمان می‌گوید: وقتی همه ما بارمان را بستیم که از عراق به مدینه بیاییم، من در مسیر از عراق تا مدینه دیدم امام دوم، ولی الله الاعظم، خیلی مواظب شتری است که کجا بخواباند، چگونه حرکتش بدهند و درباره آن چه کار بکنند. خیلی من تعجب کردم، آمدم و به حضرت گفتم: آقا فرش طلایی و نقره‌ای یا خوراکی خاصی بار این شتر است؟ فرمودند: نه، چطور؟ گفتم: شما از این شتر خیلی مواظب دارید، ماجرا چیست؟ فرمودند: چون با ما هستی، به تو می‌گویم؛ آنهایی که با اینها نیستند، بیچاره‌ها غریبه هستند. بیچاره آن که با علی علیه السلام نیست، بیچاره دختر و زنی که با زهرا علیها السلام و زینب علیها السلام نیستند و از همه بیچاره‌تر، آنهایی که با ابی‌عبدالله علیه السلام نیستند. صحیفه‌ای در بار این شتر است (ما کیفیت آن صحیفه را نمی‌دانیم) که نام تمام شیعیان ما تا قیامت در این صحیفه ثبت است. الآن هم آن صحیفه هست، ولی پیش این امانت‌دار الهی، امام عصر علیه السلام است. وقتی می‌آیند، اسم شما را می‌بینند که آنجا هست. یقیناً هم هست، من شک ندارم و به این صحیفه مؤمن هستیم. حذیفه گفت: آقا امثال ما که امام و ولی نیستیم، می‌توانیم این صحیفه را ببینیم؟ فرمودند: یک روز که کسی نباشد، در مدینه به خانه ما بیا تا به تو نشان می‌دهم، روزی به پسر برادرش گفت بلند شو تا به خانه حضرت مجتبی علیه السلام برویم. وعده‌ای به من داده، ببینیم امروز آن وعده را عملی می‌کند. گفت: عمو من برای چه بیایم؟ گفت: عموجان من سواد خواندن ندارم، تو بلد هستی بخوانی، بیا که برایم بخوانی. گفت: برویم. به خانه حضرت آمد. به قول شماها، وعده را باید وفا کرد. حذیفه گفت: یابن رسول الله، صحیفه را نشان می‌دهید؟ فرمودند: آری. حضرت صحیفه را آوردند، حذیفه به برادرزاده‌اش گفت: ورق بزن و بین من در شیعیان زمان حضرت مجتبی علیه السلام هستیم؟ ورق زد، گفت: عمو اسم تو ثبت است. حذیفه گفت: من هیچ چیزی نمی‌خواهم، همه چیز دارم! بعد برادرزاده‌اش گفت: یابن رسول الله، بقیه صفحه‌ها را هم ببینم؟ فرمودند: آری تو بین! یک ورق دو ورق،



یک مرتبه از جا پرید و گفت: وای از اسم من نور بیرون می‌زند! عمو چرا اسم من این جور است؟ به حضرت مجتبی علیه السلام گفت: یا بن رسول الله، مگر من جوان چه کسی هستم که اسم من در این صحیفه مثل ماه نور بیرون می‌زند؟! امام به پهنای صورتشان گریه کردند و فرمودند: تو یکی از ۷۲ نفر حسین ما هستی. حسینی‌ها نور دارند!

خداوند، تنها ولی شیعیان

«أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» این شیعه است و اینها اولیای شیعه هستند. خدا ولی شیعه است. ولی دیگران نیست؟ به خودش قسم نه! دلیلش این است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^۱ «آمنوا» چه کسانی هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: شیعیان ما هستند. نخیر، چتر ولایت خدا روی سر یهودی، مسیحی، زرتشتی، وهابی و این و آن است! خدا ناس را مقید کرده است، ولی ولایت خودش مقید نیست و می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا اللَّهُ». من با این ولایتیم با مردم مؤمن چه کار می‌کنم؟ «يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، دستشان در دست ولایت من است، آنها را از همه تاریکی‌ها بیرون می‌آورم و به طرف نور حرکتشان می‌دهم. این ولایت الله که ولی مؤمنان است، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هم ولی مؤمنان هستند. البته در باز است، هر کافری می‌تواند مؤمن بشود و در سایه همین سه ولایت قرار بگیرد. هر بی‌دینی، هر یهودی و مسیحی‌ای می‌تواند.

کاروان حرکت کرد؛ یک مسیحی با سه چهارتا از این کاروانی‌ها خیلی رفیق بود، گفت: کجا می‌روید؟ گفتند: کربلا. گفت: مرا هم ببرید. گفتند: نمی‌شود، آنجا جای هر کسی نیست. گفت: من را ببرید. رفقای دیگر گفتند حالا که التماس می‌کند، او را ببریم؛ بعد در گوش همدیگر گفتند که در حرم نمی‌بریم. حالا تا شهر کربلا بیاید، عیبی ندارد. شهر شهر است، همه می‌آیند و می‌روند. به کربلا رسیدند. رسم زائران در قدیم‌ها این بود که وقتی به کربلا می‌رسیدند، با همان گرد و غبار جاده و همان خستگی و رنج به حرم می‌رفتند. کاروان دم در صحن آمد،

۱. بقره: ۲۵۷.

مسیحی گفت: من چی؟ گفتند: ببخشید، اینجا دیگر نمی‌شود! همه ما کفش‌هایمان را درمی‌آوریم و روی هم می‌ریزیم، تو بنشین و مراقب کفش‌های ما باش. مسیحی گفت باشد، اما خیلی دلش سوخت. همه به حرم رفتند و این مسیحی هم کنار کفش‌ها به این صحن و گنبد نگاه می‌کرد. خیلی راه آمده بودند و خسته بود، همان‌جا سرش را روی کفش‌ها گذاشت و خوابید، دید(نه در حرم) او را در یک جلسه راه داده‌اند و گفتند داخل بیا. مسیحی دید که ابی‌عبدالله و قمر بنی‌هاشم علیهما السلام در آن جلسه کنار هم نشسته‌اند و ابی‌عبدالله علیه السلام به قمر بنی‌هاشم علیه السلام می‌گویند: زائران امروز مرا نوشتی؟ گفت: بله یا بن رسول الله. امام فرمودند: دفتر را به من بده.

در «کامل‌الزیارات» است که «ینظر الی زواره و علی الباکین علیه»، نگاه می‌کند چه کسانی به کربلا آمده‌اند و چه کسانی گریه می‌کنند. حسین جان! یعنی الآن عکس ما در چشم‌های تو است؟! بله، «ینظرون علی الباکین علیه و علی المقیمین عزائه» آنهایی که سیاه می‌کوبند، پرچم می‌زنند، جلسه آماده می‌کنند، چای درست می‌کنند و کفش جفت می‌کنند، به آنها هم نظر می‌کند.

امام دفتر را نگاه کردند و فرمودند: یک‌نفر از زائران امروز من نوشته نشده است. قمر بنی‌هاشم علیه السلام گفت: آقا من همه را نوشته‌ام و هیچ کس را از قلم نینداختم. فرمودند: عباس جان، این مسیحی را نوشته‌ای؛ او را هم بنویس. با هول از خواب پرید، همین جوری ماتش برده و متحیر است. زوارها از حرم بیرون آمدند و دیدند این مسیحی دارد از بین می‌رود، گفتند: چه شده است؟ گفت: اول مرا شیعه کنید، بعد به شما بگویم چه شده است. همان حالی که ما الآن داریم، او هم داشت. به شما چه شده؟ هنوز که تاسوعا و عاشورا نیامده! هنوز که بچه‌ها را کتک زده‌اند! هنوز که جلوی چشمشان سر نبریده‌اند! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «رَحِمَ اللهُ شِيعَتَنَا» خدا شیعیان ما را مورد رحمت قرار بدهد! «شِيعَتَنَا وَاللّهُ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ» این مؤمنینی که خدا در قرآن می‌گوید، به خدا قسم شیعیان ما هستند. «فَقَدْ وَاللّهِ الْاَشْرَکُونَ فِي الْمَصِيبَةِ» به خدا قسم، شیعه‌ای را نداریم، مگر اینکه با



مصائب و گریه کردن ما شریک است و با سوختن دلش شریک است. «بطول الحزن و الحسره» غصه و افسوس شیعیان ما طولانی است، شیعیان ما غصه می‌خورند و می‌گویند چرا این حادثه اتفاق افتاد؟ به چه جرمی زهرا علیها السلام را سیلی زدند؟ آنها ناراحت و غصه‌دار هستند و با ما شریک هستند.

کلام آخر؛ فریاد «وا حسین» حضرت زهرا علیها السلام در قیامت

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند خودم از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم (این روایت کجاست؟ «ثواب الاعمال» شیخ صدوق کتاب کمی نیست؛ نه صاحبش، نه کتاب و نه زمانی که این کتاب را نوشته است. غیبت صغری کم نیست): «يُمَثَّلُ لِفَاطِمَةَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ مَتَشَحَّطًا بِدَمِهِ» زهرا علیها السلام سر بریده را در قیامت می‌بیند، «متشحطاً بدمه» نه خون آلود! پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: دخترم سر را که می‌بیند، سر به خون نشسته است. خون که از گلو رفته، سر چرا به خون نشسته است؟ آخر صورت و سر را روی خون‌های اکبر علیه السلام و خون‌های بازوی بریده قمر بنی‌هاشم علیه السلام گذاشت و با خون شش‌ماهه آغشته کرد. «فتصحیح» دخترم در قیامت چنان ناله می‌زند و می‌گوید «وا ولدا»، «وای حسینم»، «وا ثمرة فوادی»، «میوه قلبم» این چه وضعی است که «فتصعق الملائكة» همه فرشتگان از ناله زهرا علیها السلام ناله می‌زنند. مثل اینکه این ناله خیلی سابقه دارد و کار ما تنها نیست! سابقه‌اش زیاد است؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله، زهرا علیها السلام، علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام برای ابی‌عبدالله علیه السلام ناله زده‌اند. میثم می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به من گفتند: روزی می‌آید که تمام وحشی‌های بیابان به طرف قبر حسینم برمی‌گردند و همه گردن می‌کشند، وحشی‌ها ناله می‌زنند و می‌گویند وا حسینا!

بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گویند: علی جان، می‌دانی خدا با شیعیان ما چه می‌کند؟ «فتمر فاطمه» فاطمه از محشر حرکت می‌کند، «و شیعتها علی الصراط» رد شدن تمام شیعیان در کنار صراط با دخترم مثل برقی است که از ابر می‌زند؛ این مقدار طول می‌کشد تا به بهشت برسد.

شخصیت ناشناخته زینب علیها السلام برای شیعه

یکی دوید و به پیغمبر گفت: مژده بده. فرمودند: چه شده است؟ گفت: از زهرای اطهر علیها السلام دختری به دنیا آمده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله دویدند، به اتاق آمدند و فرمودند: قنداقه را به من بدهید. قنداقه را برداشتند و بغل گرفتند، چهره زینب علیها السلام را که دیدند، نیم ساعت است که به دنیا آمده، زهرای علیها السلام دید پیغمبر صلی الله علیه و آله به پهنای صورتش گریه می کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله این مطلب را همان جا گفت که این برای من خیلی عجیب است! شخصیت زینب علیها السلام ناشناخته است. هر کسی برای این دختر گریه کند، ثواب گریه اش مساوی با گریه بر حسن و حسین علیهم السلام است. وابستگی این بچه به ابی عبدالله علیه السلام خیلی قوی بود که ما نمی توانیم درک بکنیم عشق این خواهر و برادر به هم در چه مرحله ای بوده است. ابی عبدالله علیه السلام سه چهار ساله و زینب علیها السلام سه ساله بود و یک سال با هم فرق داشتند. مدینه هم که می دانید هوا پنجاه درجه گرم است، امام حسین علیه السلام از بیرون آمدند، وقتی وارد اتاق شدند، دیدند خواهر سه ساله شان خواب است و آفتاب از پنجره به او می تابد. بالای سر زینب علیها السلام آمدند، عیایشان را برداشتند و جلوی آفتاب گرفتند. زینب علیها السلام خنکش شد و بیدار شد، بلند شد و نشست. این بچه سه ساله گفت: حسین من، روزی می آید که من تلافی بکنم! اگر آفتاب به تو بتابد، من جلوی آفتاب را بگیرم. حسین من، به این بدن قطعه قطعه ات آفتاب می تابد، می خواهم بایستم و جلوی آفتاب را با دامن چادرم بگیرم؛ اما ما را می برند. می خواستم تلافی کنم! البته جور دیگری تلافی کرد؛ مرگش صبح اتفاق افتاد، به خانمها گفت: سر رختخواب من را بگیرید و به حیاط ببرید و روبه روی آفتاب بگذارید. گفتند: خانم هوا گرم است! گفت: می خواهم مثل حسینم جان بدهم؛ می خواهم در آفتاب جان بدهم...



جلسہ پنجم

احاطہ چہارده نور مقدس بر

عرش الہی

نظر علمای اهل سنت در خصوص آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ»

ألوسی مرد متعصب و آدم خشکی است و دینش سلفی‌گری است، اما چاره‌ای ندیده جز اینکه در تفسیرش، جلد ششم، صفحه ۱۶۷ اقرار کند. ایشان می‌گوید: «غالب الاخباریین» حرف بیشتر روایت‌کنندگان و اکثر اهل حدیث این است که «علی ان هذه الآية نزلت فی علی» خدا این آیه را برای علی نازل کرده است.

طبری، مفسر بزرگ غیرشیعه، در جلد ششم، صفحه ۳۹۰ با ذکر سند در روایت می‌گوید: «هذه الآية فی علی ابن ابی طالب»، آیه درباره علی بن ابی‌طالب است.

ابن ابی‌حاتم، مفسر مشهورشان، در جلد چهارم، صفحه ۱۱۶۲ می‌گوید: «تصدق علی بخاتمه و هو راعع» علی بن ابی‌طالب انگشترش را در رکوع صدقه داد. وقتی فقیر انگشترش را درآورد، این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

خبیث‌ترین، ناپاک‌ترین و پست‌ترین عالم غیرشیعه، یعنی ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» خودش، جلد هفتم، صفحه ۱۷۸ می‌گوید: مجموعه تفاسیر ما که این آیه‌ها را در حق اهل بیت نوشته‌اند، «مُتضمنة للمنقولات التي» روایاتی دارد که «يُعتمد عليها» باید بر این روایت تکیه کرد و قابل رد نیست؛ اگر همه محدثین و مفسرین گفته‌اند این آیه در حق علی بن ابی‌طالب است، باید به حرفشان اطمینان کرد و حرفشان را باور و قبول کرد. این آیه و این هم حرف بزرگ‌ترین مفسرین، محدثین و متعصبین غیرشیعه؛ حالا توضیح آیه را می‌دهم.



نظر خداوند به آفریدن اشرف و اطهر مخلوقات در ابتدای خلقت

هنوز چیزی آفریده نشده بود «کان الله و لم یکن معه شیئا» و هیچ چیزی جز وجود مقدس او نبود. اراده ازلیه او در ایجاد خلقت و آفرینش ظهور کرد. وجود مقدس حضرت حق در آفریدن و شروع خلقت، با آن حکمت، علم و عظمت بی‌نهایتش، آیا نظر به آفرینش موجود خسیس، یعنی پست یا موجود اخس، یعنی موجود پست‌تر کرد؟ می‌شود این را باور کرد که ابتدای خلقت با موجود اخس، پست، بی‌قیمت و بی‌ارزش شروع شده باشد؟ وجود مقدس او برای آفریدن به اشرف حقیقت و پاک‌ترین مخلوق نظر کرده است. اراده‌اش تعلق گرفت که ابتدا اشرف موجود را خلق کند و بعد، کل عالم هستی را زیرمجموعه او قرار بدهد. من دلیل این را هم می‌آورم که قلبتان مطمئن بشود.

آفرینش نوری با چهارده شعاع ملکوتی

چیزی که ابتدا آفرید، نور بود؛ نوری که کلی بود و مجموعه‌ای از روایات بسیار مهم اهل بیت علیهم السلام می‌گویند این نور دارای چهارده شعاع بود و صورت شیح داشت. هنوز عنصر نبود و نور بود. و این نور که دارای چهارده شعاع و شیح ملکوتی و معنوی بود، از زمانی که آفریده شد تا روزی که این چهارده نفر در این خانه خاکی ظهور عنصری پیدا کردند، اینها نور واحد بودند و شغلشان تسبیح، تقدیس، تحمید و تهلیل پروردگار بود. بعد که فرشتگان، آسمان‌ها و زمین و موجودات آفریده شدند، آنهایی که گوششان قابلیت شنیدن داشت، می‌شنیدند که این صداها از هستی می‌آید: «لا اله الا الله»، «الحمد لله» و «سبحان الله». تقدس و تعالی، یعنی شغل این نور با چهارده شعاعش، توحید گفتن، حمد گفتن، تقدیس و تهلیل کردن بود. تا چه زمانی؟ تا زمانی که خودش اراده کرد وجود عنصری اینها را در زمین ظاهر کند.

علم، حکمت و معرفت خالص چهارده شعاع نورانی و ملکوتی

شما وقتی کلمه نور را می‌شنوید، همه معانی مثبت را در نور ببینید. این نوری که آفرید و دارای چهارده شعاع بود، علم، حکمت و معرفت خالص بود. خیلی عجیب است که قرآن



مجید چه مسئله عظیمی را مطرح می‌کند: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ»^۱ بعد می‌گوید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ»^۲ هنوز که انسان آفریده نشده بود، «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» به چه کسی است؟ آن هم کدام قرآن؟! قرآن علمی، نه قرآن لفظی! قرآن علمی که حقایقش «لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبها» شگفتی‌های قرآن قابل شمردن نیست و حکمت و دانشی بی‌نهایت و بدون ساحل است. وقتی می‌گوید «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» و بعد می‌گوید «خَلَقَ الْإِنْسَانَ»، باید یکی بوده باشد که قرآن را به او تعلیم می‌داده است. کُتْرَه که نیست؛ «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» بدون تعلیم‌گیرنده که نمی‌شود! «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» به چه کسی؟

آن روز، یعنی در ابتدای آفرینش، قرآن را با همه علومش به این چهارده نور عنایت و عطا کرد و علمی بی‌نهایت شد. علمی که بعداً یک نفر از آنها اعلام کرد: «سلونی قبل ان تفقدونی». «سلونی» از چه؟ ایشان نفرمودند از چه چیزی، بلکه فرمودند از همه چیز. چه موقع این علم و حکمت به این چهارده نفر داده شد؟ همان وقت که خلقت نوری داشتند. این مطلب، یعنی این نور ابتدایی که هنوز هیچ چیزی آفریده نشده بود و این نور را آفرید، دانش امروز هم حرفی درباره آن دارد؟ تا دلنجان بخواند، کتاب و مقاله‌های زیادی هست؛ ولی نه با این توضیحی که شنیدید. دانش امروز می‌گوید: اولین عنصر آفریده شده ذاتاً نور بوده است. این را امروزه می‌گویند، رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اول ما خلق الله النور، اول ما خلق الله نوری، اول ما خلق الله القلم» آن قلمی که آفرینش را در زیرمجموعه وجود خودش نگاشت، من بودم و اولین نوری که آفریده شد با بقیه ما که یک نور هستیم، ما بودیم.

ولایت تکوینی و تشریحی چهارده نور مقدس بر هستی

چنین انواری شایسته و سزاوار این هستند که مقام ولایت تکوینی و تشریحی بر تمام جهان هستی داشته باشند و اسم این ولایت کلیه الهیه است. به سراغ زیارت جامعه می‌آییم؛

۱. الرحمن: ۱-۲.

۲. الرحمن: ۳.

الله اکبر از این زیارت! الله اکبر به کسی که این زیارت را بفهمد! این زیارت پر از اسرار، نکات و حکم است. یک جمله اش این است که امام معصوم می فرماید: ای چهارده نور مقدس که «جعلکم محدقین بعرشه» شما را احاطه کننده بر عرش قرار داد. عرش یعنی چه؟ نهایت حرفی که درباره عرش پروردگار زده اند، این است که عرش یعنی مجموعه ظاهر و باطن هستی. این مجموعه ظاهر و باطن هستی در احاطه اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی این مجموعه محیط به اهل بیت علیهم السلام نیستند، بلکه محیط به اهل بیت علیهم السلام هستند؛ یعنی پروردگار عالم اهل بیت علیهم السلام را محیط بر کل جهان هستی، به ظاهر و باطنش قرار داد. مقام ولایت تشریح و مقام ولایت تکوین (تصرف در موجودات) را به آنها عنایت و عطا کرد. ابو خالد کابلی از روایان درست شیعه است، ابو خالد می گوید: وجود مقدس (این ولایت تکوینی است) ابی عبدالله الحسین علیه السلام نشسته بودند، جوانی در حالی که شدید گریه می کرد، به زیارت ابی عبدالله علیه السلام آمد و عرض کرد: آقا ثروت خوبی از مادرم مانده و امروز هم مرده، هیچ وصیتی هم نکرده است؛ فقط به من گفته که وقتی ملک الموت جان مرا گرفت، راجع به ثروتم پیش ابی عبدالله علیه السلام برو. حالا چه کار کنم؟ امام فرمودند: حالا مادرت کجاست؟ گفت: جنازه اش در اتاق است. حضرت به این جوان و آنهایی که در اتاق بودند، فرمودند: بلند شوید تا بالای سر جنازه «المرأة الصالحة» این زن بارزش برویم. از کجا المرأة الصالحة است؟ از اینکه حسین علیه السلام محیط به کل هستی و ظاهر و باطن هستی پیش اوست؛ از اینکه حسین علیه السلام کتاب خلقت و خلاصه آفرینش است، آفرینشی که در احاطه اوست؛ از اینکه حسین علیه السلام ولی الله الاعظم و رحمت الله الواسعه، یعنی رحمت فراگیر است.

فرشتگان ملکوت، خادم اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها

بدبخت مردم روزگارت! ملعون مردم روزگارت! ای کاش مردم روزگارت به اندازه یک میلیاردم ارزن، تو را مثل ما می شناختند. بیچاره آن مردم! شما چه کار کردید که خدا شما را با ابی عبدالله علیه السلام ربط داده است؟ شما کاری نکرده اید، حتی پدر و مادرهایتان، منبری های تاریخ شیعه و مراجع تقلید هم کاری نکرده اند. پس شما چرا این گونه شدید؟ امام صادق علیه السلام



می‌گویند: «شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا» خدا می‌خواست شما را خلق کند، شیعه خلق کرده است. جبر یا اختیار است، بین جبر و اختیار است، من اینها را بلد نیستم؛ آنچه من بلد هستم، این است که ما شیعه، عاشق و شیفته اهل بیت (علیهم‌السلام) هستیم؛ آنچه من بلد هستم، این است که به واللّه، تاللّه، باللّه، به این چهارده نفر و به این آیات قرآن، اگر الآن یک نفر بیاید و در جلسه بگوید آقا ساکت شو، من هم ساکت شوم؛ بگوید من با این مردم حرف دارم. بگوید به تک‌تک شما به اندازه عالم هستی می‌دهم که از حسین دست بکشید، کدام‌هایتان دست می‌کشید؟ جان ابی‌عبدالله (علیه‌السلام)، هر کدام دست می‌کشید، بلند شوید و خجالت نکشید! مگر می‌شود این گل را از گل آنها جدا کرد!

کیستی ای آن که همه عالمی گر تو نبودی، همه عالم نبود

ظاهر و باطن جهان زیرمجموعه شما و عظمت شماست. امام ششم می‌فرماید: «الملائكة خدامنا» فرشتگان ملکوت نوکر، خادم، بنده و کارگر ما هستند. حرف را تمام نمی‌کنند و می‌فرمایند: «و خدام شیعتنا» ملائکه افتخار می‌کنند که نوکر شما شیعیان باشند. لذا امام صادق (علیه‌السلام) می‌گویند: وقتی شروع به گریه می‌کنید، ملائکه محاصره‌تان می‌کنند، اشک‌هایتان را می‌گیرند و با آب خاصی در بهشت قاتی می‌کنند که اگر چیزی در آن باشد، شسته بشود و بعد در قیامت، به جای آن چه چیزی به شما می‌دهند، خدا می‌داند!

تواضع و مهربانی امام حسین (علیه‌السلام)

امام کنار این زن صالحه آمدند، جنازه در اتاق بود. حسین جان، شب جمعه است، یک نفس هم برای ما، زن و بچه ما و نسل ما بزن. ما نمی‌خواهیم تنها سر این سفره باشیم. امام نگاهی به جنازه کردند و گفتند: مادر، بلند شو! میّت روانداز پس انداخت، بلند شد و نشست. چه کار کرد؟! معلوم است، شیعه با محبوبش چه کار می‌کند! وقتی نشست، گفت: «السلام علیک یا ابی‌عبدالله». فرمودند: خانم وصیت را بگو! گفت: آقا من به بچه‌ام وصیت نکردم و می‌خواستم به تو وصیت کنم. ثلث مالم در اختیار شما باشد، هر کاری می‌خواهی بکنی و اگر این بچه مرا شیعه خودت می‌دانی، دوسوم باقی‌مانده ثروتم هم

برای پسر من؛ اما اگر بچه من شیعه تو نیست، یک دینار و درهمش حرام است که به او بدهی، همه‌اش برای تو. بعد گفت: یک درخواست هم از شما دارم. فرمودند: بگو! حسین جان، تو چقدر متواضع، مهربان، آقا و بزرگ هستی! گفت: درخواستم این است که خودت به جنازه من نماز بخوانی و وقتی هم خواستند مرا دفن کنند، سر قبر من بیا و بمان تا من دفن بشوم، بعد از دفن شدن من برو. خیلی معنی جالبی دارد؛ یعنی حسین جان، در وقت مردن، نماز، دفن و برزخ، ما را تنها نگذار! فرمودند: مادر انجام می‌دهم؛ هم سر دفنت می‌آیم و هم نمازت را می‌خوانم.

رد شدن عبادت بدون قبول ولایت معصومین علیهم السلام

ولایت کلیه الهیه بی‌قید بر عالم تکوین و تشریح عجیب هم نیست؛ اگر خلقت نوری‌شان را نگاه بکنید، دریافت این ولایت کلیه تشریحیه و تکوینیه خیلی برایتان آسان می‌شود. بعد هم شما قرآن را ببینید که پروردگار عالم خیلی از حقایقش را به اولیائش متصل کرده است؛ یعنی بدون این اتصال نمی‌شود کاری کرد و عملی قبول نمی‌شود. آیاتش زیاد است. ابراهیم علیه السلام که خانه کعبه را ساخت، پروردگار به او فرمود: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» ابراهیم مردم را به حج دعوت کن؛ نمی‌خواهم به طرف مسجدالحرام، صفا و مروه، عرفات، مشعر و منا، کعبه بیایند؛ بلکه می‌خواهم به طرف خودت بیایند، یعنی اینجا ابراهیمی بشوند و برگردند. اگر حج آنها بدون معنویت، اخلاق و اسوه بودن تو انجام بگیرد، حج نیست و سیاحت است. اهل سنت نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: علی جان، مثل تو در امت من مثل کعبه است؛ کعبه نباید پیش مردم بیاید، مردم باید به سراغ کعبه بروند، مردم باید به سراغ ولایت تو بروند و مردم بدون تو نجات ندارند! علی جان، اگر کسی بین رکن و مقام، مقام ابراهیم و دیوار کعبه، عمر روزگار را روزها روزه بگیرد و شب‌ها را به عبادت به صبح برساند، اما با تو نباشد، در قیامت با رو به آتش جهنم می‌افتد.



توسل حضرت آدم علیه السلام به اهل بیت علیهم السلام

ما بدون توسل به جایی نمی‌رسیم و امکان ندارد! این جاده را تنها حرکت نکن، نمی‌رسی! «طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن» که ظلمات است؛ از خطر گمراهی بترس. در تفاسیر است: آدم علیه السلام روی خاک نشسته و شدید گریه می‌کند، چرا؟ چون به خاطر نزدیک شدن به یک درخت از ملکوت، هم‌نشینی با فرشتگان و آن عظمت و ارزش محروم شده است و خدا هم بنا ندارد به گریه بنده‌اش توجهی نکند. گریه در دین ما غوغایی است! در «وسائل الشیعه» است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: یک قطره گریه درست و حسابی قدرت دارد که تمام آتش هفت طبقه جهنم را خاموش کند. آدم علیه السلام زارزار گریه می‌کند؛ گریه با دل سوخته کار صورت می‌دهد! خداوند به جبرئیل خطاب کرد: پیش او برو و کلماتی که یادت می‌دهم، به او یاد بده و بگو توبه‌اش را حتماً با آن کلمات قبول می‌کنم. شب جمعه است و شب رحمت، مغفرت، احسان و لطف است، لازم هم نیست بگوییم که خدایا امشب دستمان در دست حسین است، می‌بیند و قبول می‌کند، می‌بخشد و می‌آمرزد. پیش آدم برو و برای او بخوان: ای حمید به حق پیغمبرت، ای عالی به حق علی، ای فاطر به حق فاطمه، ای محسن به حق حسن؛ اینها «جعلکم محققین بعرضه» محیط به کل هستی هستند؛ این پنجمی یک خرده طولانی‌تر است: «یا قدیم الاحسان بحق الحسین و منک الاحسان» یعنی به او بگو هر کسی مرا به حسین قسم بدهد، از من احسان می‌بیند. در روایت می‌گوید: آدم علیه السلام همه را خواند، اما وقتی پنجمی را خواند، دو مسئله برای او پیش آمد: «کسر قلبه» دلش شکست و اشکش ریخت. ای نام تو بهترین سرآغاز، ای اسمی که هر شیعه می‌شنود، گریه می‌کند. آدم علیه السلام از جبرئیل پرسید: من اسم آن چهار نفر را که بردم، خیلی شاد و راحت شدم، این پنجمی کیست که دلم را شکست و اشکم را جاری کرد؟ این اولین بار است که در عالم روضه خوانده شده است. چه کسی روضه را خوانده است؟ خود پروردگار خوانده، جبرئیل که از این حرف‌ها خبر نداشته و به او یاد داده است. جبرئیل در جواب گفت: «یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبه تصغر عنده المسائل»



بلاهایی می‌بیند که تمام بلاهای عالم پیش آن کوچک است. حسین جان، چه دیدی که دل همه انبیا سوخت و اشک همه اشک‌داران جاری شد؟ چه دیدی که پسرت روی منبر شام گفت: مردم کسی را کشتید که آسمان‌ها و زمین، ملائکه، وحشی‌ها، پرندگان، کوه‌ها و سنگ‌ریزه‌ها برای او گریه کردند. چه بلایی سر تو آوردند؟!

آدم، این فرزندت «یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا» وقتی او را می‌کشند که دیگر هیچ کس برایش نمانده؛ نه اکبر مانده، نه اصغر مانده و نه عباس مانده است. «لیس له ناصر و لا معین و لو تراه» یا آدم، اگر می‌شد تا آن وقت می‌ماندی و گوشه‌ای از میدان کربلا نگاهش می‌کردی، «یهول العطش بینه و بین السماء کالدخان» از شدت تشنگی دنیا را دود می‌دید و آسمان، خیمه‌ها و بدن‌های قطعه‌قطعه دیگر جلوی چشمش پیدا نبود، فقط سی‌هزار نفر روبه‌روی او ایستاده بودند، «فلم یجبه احد الا بالسُیوف و شرب الُهتوف» تا ناله می‌زد، با شمشیر به او حمله می‌کردند و شربت مرگ به او می‌چشانند. آدم اگر بودی و می‌دید، کشتنش خیلی عجیب است، جوری او را می‌کشند! چطوری می‌کشند؟!

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است شماها یک جمله دارید و راست می‌گویید؛ من با دیدن این حرف‌ها می‌فهمم که راست می‌گویید. جمله‌تان هم این است: حسین جان، برایت بمیرم! آدم «فیذبح» او را ذبح می‌کنند؛ اما چطوری؟ «ذبح الشات من قفا» گوسفند را چطوری می‌خوابانند؟ از پشت سر ذبحش کردند. آدم، با بودن زن و بچه‌ها و خواهرانش، نه یک ساعت، نه دو ساعت، بلکه چهل منزل سر بریده‌اش را به نیزه می‌زنند. این بچه‌ها می‌دویدند و می‌گفتند بابا برگرد، بابا برگرد، ما دیگر از تو آب نمی‌خواهیم.

کلام آخر؛ گل گم کرده حضرت زینب علیها السلام در میان قتلگاه

شب جمعه است؛ دیدند عمه با یک دنیا ادب به‌طرف نقطه‌ای می‌رود. عظمت عمه نمی‌گذاشت بپرسند، اما اگر می‌پرسیدند عمه تو که در خیمه‌ها چیزی گم نکرده‌ای، در بیابان هم که نبوده‌ای، به‌دنبال چه چیزی می‌گردی؟ می‌گفت:



گلی گم کرده‌ام می‌جویم آن را به هر گل می‌رسم می‌جویم آن را
اگر بینم گلم در خاک و در خون به آب دیدگان می‌شویم آن را

به‌دنبال عمه آمدند، دیدند وارد گودالی شد. در این گودال که هیچ چیزی نیست، اینجا برای چه آمد؟ دیدند با یک دنیا ادب نشست، اینجا دیگر امام باقر علیه السلام شاهد بود، روز عاشورا می‌گویم که امام باقر علیه السلام فرمودند چه دیدم! آنها را برایتان می‌گویم، اگر زنده بمانم! کاش در مصیبت بمیرم!

عمه‌ام نشست، اول قلوه‌سنگ‌ها، بعد چوب‌ها و تخته‌ها را کنار زد؛ بابا مگر کشتن یک نفر چقدر اسلحه می‌خواست؟! با یک خنجر سرش را می‌بریدید، برای چه سنگ و چوب زدید؟ گریه کنید، زهرا و علی علیهما السلام هم با شما گریه می‌کنند. آنها محیط به هستی و الآن اینجا هستند، شما را می‌بینند. بعد عمه‌ام نیزه‌شکسته‌ها و شمشیرها را کنار زد، دیدند زیر بغل بدن قطعه‌قطعه‌ای دست برد و آرام بدن را روی زانو گذاشت، بدن روی دامنش آمد، رو به پروردگار کرد و گفت: «اللهم تقبل منا هذا القتل» این قربانی را قبول کن. سرش را که از عالم ملکوت برگرداند، قبل از اینکه بدن را نگاه بکند، دید پیغمبر صلی الله علیه و آله با سر و پای برهنه بالای گودال است، معلوم می‌شود خاک روی سرش ریخته و گرد و غبار آلود است، یک‌دفعه صدا زد: «یا رسول الله هذا حسینک مرمم بالدماء»، حسین جان شب جمعه است، «یا رسول الله مقطع الأعضاء» اصلاً جای سالمی برای بچه‌ات نگذاشته‌اند...

جلسہ ششم

سبع مثانی، ظرف و وعاء

قرآن لفظی

عالم هستی، تجلی اراده و رحمت خداوند

فهم مشکل کیفیت تجلی پروردگار

پاکان، اهل دل، راهرفته‌ها و کارکردها یک کلمه دربارهٔ مجموع آفرینش دارند که زیباترین کلمه و قانع‌کننده است و ما را از بحث حدوث و قدم و ربط حادث به قدیم بی‌نیاز می‌کند. آن کلمه این است که می‌فرمایند: هستی و آفرینش و هرچه در او هست، تجلی اراده، رحمت، عدل، لطف و کرم پروردگار است. البته فهم کیفیت تجلی هم بسیار مشکل است! من که خودم عرض می‌کنم، درک نمی‌کنم و حرف آنها را نقل می‌کنم. حرفشان هم در قرآن ریشه دارد؛ کلمهٔ تجلی در قرآن آمده و پروردگار عالم به خودش نسبت داده است: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ﴾^۱ تا پایان آیه که در سورهٔ اعراف است.

وجود دو تجلی تام پیش از آفرینش مخلوقات

هنوز چیزی، شیئی و حتی یک ذره که یونانی‌ها از این ذره به اتم تعبیر کرده‌اند، در قدیم به وجود نیامده و آفریده نشده بود، دو تجلی تام و کامل پدید آمد: یکی تجلی علمی و دیگری تجلی نوری بود. تجلی علمی، قرآن کریم بود که در نزول دارای مراتبی است و در روایات و در حکمت بیان شده است. این مرتبهٔ نخستین است که به صورت علم جلوه کرد. تجلی دوم، تجلی نوری بود که این نور طبق روایات بسیار مهم، پیچیده و سخت ما یک

۱. اعراف: ۱۴۳.



حقیقت بود و این حقیقت و نور دارای چهارده شأن بود. ما در آثار مهم خودمان از قول وجود مبارک امام هادی علیه السلام می‌خوانیم: «و قد خلقکم الله انوارا» در شما چهارده نفر که ظلمت وجود ندارد و همه ذات، ظاهر و باطن و حقیقت شما نور است.

این جلوه و تجلی علمی و هر تجلی باید جا داشته باشد، بدون جا نمی‌شود و یک آینه، یک صفحه، یک جا می‌خواهد. در سوره اعراف هم می‌بینید که می‌گوید: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ». اگر این تجلی بخواهد دیده بشود، در یک آینه، کوه یا یک محل قابل دیدن است. تجلی علمی که در هوا نبود، آن وقت هم هوایی وجود نداشت. تجلی بی‌محل، بی‌صفحه و بی‌آینه نبود. بعد از اینکه قرآن جلوه لفظی پیدا کرد، یعنی آن نور در لفظ و همین جملات عربی، مثل «الف» و «ب» پوشانده شد، پروردگار در آیه ۸۷ سوره مبارکه حجر فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» این یک حقیقت است و چون حقیقت بعدی را با «واو» بیان می‌کند، یعنی دو مسئله را می‌گوید: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» یک حقیقت، «وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» حقیقت بعدی است؛ نه «وَالْقُرْآنَ» و نه «وَالْكِتَابَ». پروردگار عالم که این جلوه علمی را می‌بیند، می‌بیند عظیم و بزرگ است. تا چه حد بزرگ است؟ پروردگار به کلمه عظیم قیدی ندهد است و می‌گوید: «وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ». عظمتش مثلاً به مقدار جهان است، نه بالاتر است؛ یا به مقدار همه ملکوت است، نه بالاتر است. «وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» هیچ قیدی ندارد. آن وقت این قرآن پر از علم اجمالی، علم تفصیلی، علم همه انبیا و علم همه کتب آسمانی است. من خواهم این است که اگر واقعاً دسترسی دارید، در این زمینه قرآن به فرمایشات وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام مراجعه کنید. در جلد اول «تفسیر فخر رازی» از علمای متعصب اهل سنت نقل شده و او با سند می‌آورد: «قال الحسين عليه السلام» که قرآن این است و عظمتش حدود و قیدی ندارد.

سبع مثنی، ظرف قرآن

من خدا هفت تا دوتا به تو عطا کردم: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي»؛ «سبع» یعنی هفت تا و «مثنی، اثنین» یعنی دوتا. دوتا هفت تا، من چهارده تا به تو عنایت کردم: «وَلَقَدْ



آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي»، بعد می‌گوید: «وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ». این چهارده تا که به تو عطا کردم، ظرف قرآن است. «سبع المثنی وِعاءً للقرآن» یعنی قرآن، این جلوه علمی من، برای ورود به هستی، آفرینش و عالم ناسوت، از عالم جبروت، عالم ملکوت، عالم لاهوت، لوح، قلم و سُبّه علم عبور کرده و به اراده من به عالم ناسوت، یعنی همین جهان رسیده است. این ظرف می‌خواست که در آن ظرف بگذارم، همه مردم تا قیامت به آن دسترسی داشته باشند و بتوانند در آن ظرف ببینند که این قرآن عظیم چیست! صریح هم می‌گوید: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» دو تا هفت تا یعنی چهارده تا.

حقیقت معنایی «سبع مثنی» در کلام زین العابدین علیه السلام

این چهارده تا که در آیه مُجمل است، به سراغ وجود مبارک زین العابدین علیه السلام برویم. به نقل از مهم‌ترین کتاب‌هایمان، از جمله (نه فقط این دو کتاب) «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» که نزدیک عصر غیبت صغری نوشته شده است و «تفسیر صافی»، محدث کبیر، فیلسوف عظیم، عارف خبیر و شیفته اهل بیت، فیض کاشانی. کلام امام چهارم در این نوع کتاب‌هاست.

«نحن المثنی الذی اعطاه الله نبینا» این سبع مثنی که چهارده تا است، ما هستیم و خدا ما را به پیغمبر ما عطا کرد. اینها ظرف قرآن هستند و «سَبْعُ الْمَثَانِي» یعنی این چهارده نفر ظرف قرآن کریم هستند. هیچ راهی برای تماشای قرآن، علوم و حقایق قرآن، اشارات و لطایف قرآن وجود ندارد، جز اینکه به این ظرف‌ها مراجعه بشود. قرآن را می‌شود در اینها دید؛ نه در یحیی بن اکثم، علمای بنی امیه، علمای بنی عباس و عالمان مذاهب دیگر. خود پروردگار در قرآن می‌گوید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۱ رسیدن به این قرآن کار پاکان و خود قرآن، «مَرْفُوعَةٌ مُطَهَّرَةٌ» است. آیا پروردگار این حقیقت بی‌نهایت را در ظرف‌های آلوده کوچک جا می‌دهد؟ جا نمی‌گیرد! دست بی‌وضو گذاشتن روی آیات قرآن حرام است و معنی کردن قرآن بدون کمک اهل بیت علیهم السلام هم معنی انحرافی است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هر کسی

۱. واقعه: ۷۹.

رأی، فکر و دانسته خودش را به آیات قرآن تحمیل بکند و بگوید معنی این آیه این است، «فالیسوع مقعده من النار» در قیامت نشیمنگاهش آتش دوزخ است.

اهل بیت علیهم السلام، قرآن عینی و وجه الله

به این راحتی به سراغ قرآن نرو! قرآن تجلی علم و رحمت ربوبی است، جای تماشای آن هم وجود این چهارده نفر است و اینها قرآن عینی می‌شوند، قرآن هم قرآن علمی می‌شود. از بدو آفرینش، یعنی لحظه تجلی قرآن و این کتاب و لحظه پدید شدن نور اهل بیت علیهم السلام، پروردگار عالم قرآن را در اینها قرار داد. میلیون‌ها سال بعد، پیغمبر صلی الله علیه و آله دو ساعت به از دنیا رفتن حضرت مانده بود، به امیرالمؤمنین علیه السلام و فضل بن عباس فرمودند: دیگر پای من قدرت ندارد بدنم را بکشید؛ مرا از رختخواب بلند کنید، زیر بغلم را بگیرید و به مسجد ببرید. پله اول نشستند و فرمودند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا». این «واو» در آیه ۸۷ سوره حجر هم هست: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَتَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ». امکان جدایی «کتاب الله و عترتی» از همدیگر تا ابد وجود ندارد؛ چون این دو به همدیگر در ازل گره خورده‌اند و با هم بوده‌اند. «لن یفترقا» یعنی امکان جدایی ندارند؛ او جلوه علمی و این جلوه عینی و انسانی است. باز زین العابدین علیه السلام در همان کتاب‌هایی که نام برده شد، می‌فرمایند (چه روایت سنگین و مهمی است): «نحن وجه الله الذی بین اظهرکم». «نحن» یعنی ما چهارده‌تا بی‌استثنا! «نحن» می‌گوید، «أنا» نمی‌گوید. خدا در قرآن می‌فرماید: «وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ». ^۱ «رَبِّكَ» ذات و «وَجْه» شأن است؛ مثل اینکه در قرآن می‌گوید: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ» و نمی‌گوید «من»، «نور من»، «وجه من». یک خصوصیت «وجه من» این است که «كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا قَانٍ» ^۲ تمام موجودات در هم شکسته می‌شوند و از آن هویت حیاتی می‌افتند، آلا «وَجْه رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» مگر وجه الله؛ نه خود الله، بلکه «وجه الله».

۱. الرحمن: ۲۷.

۲. الرحمن: ۲۶.

نجات و رهایی بشر در سایه سار فضل و رحمت خداوند

«نحن وجه الله الذی بین اظهرکم» ما بین شما هستیم و خدا ما را بین شما قرار داده است. در قرآن می‌گوید: ﴿قَالَ لَا فَضْلَ لِلَّهِ عَلَيَّكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُمْثُمَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.^۱ به تفاسیر بسیار قوی مراجعه کنید، آیه را این‌طور معنی کرده‌اند: اگر من فضل و رحمت را در بین شما قرار نداده بودم، نه اینکه بعداً، بلکه همه شما از قبل اهل خسارت شده بودید. پیغمبر ﷺ فضل و امیرالمؤمنین ﷺ رحمت است؛ بدون پیغمبر ﷺ و علی ﷺ خسارت شما صددرصد است، تمام درها به روی شما بسته است و یک حیوان هستید. چند روزی برای ﴿يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ﴾^۲ و پشت آن هم، «وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ» و باید به جهنم تشریف ببرید. نجات بی‌نبوت و بی‌ولایت اهل بیت ﷺ محال است.

ولایت اهل بیت ﷺ بر همه عالم هستی

حالا به سراغ اهل لطافت و دقت می‌رویم و از آنها می‌پرسیم حروف جُمَلی و حروف ابجدی وجه از نظر عدد چندتا می‌شود؟ این اشاراتی است که ابی‌عبدالله ﷺ می‌گویند در قرآن پر است و به ما جواب می‌دهند: «واو» وجه شش‌تا، «جیم» وجه سه‌تا و «ه» وجه پنج‌تاست که چهارده‌تا می‌شود. «نحن وجه الله» ما وجه خدا هستیم؛ حالا ما کدام طرف هستیم که شما به ما رو کنید؟ بقیع، سامره، نجف یا کربلا هستیم؟ وجه‌الله کجاست؟! من دیروز ثابت کردم که اهل بیت ﷺ محیط بر هستی هستند و چیزی فوق آنها وجود ندارد. محیط بر هستی، یعنی هستی در مشت آنها، قلبشان، چشمشان و عقلشان است. وقتی محیط بر کل هستی هستند، دیگر این وجه‌الله یک طرف ندارد و ﴿فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَرَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۳ به هر طرف برگردید، وجه خدا همان‌جاست. علی، حسین و زهراء ﷺ کجا هستند؟ همه‌جا هستند؛ این متن قرآن است!

۱. بقره: ۶۴

۲. محمد: ۱۲.

۳. بقره: ۱۱۵.

وجه‌الله که خود خدا نیست، بلکه شأن و نور پروردگار است. چقدر عجیب است! «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» فهمش خیلی سنگین است! علی و حسین علیهم السلام کجا هستند؟ همه‌جا هستند. فهمش خیلی سنگین است! شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: در قبر ابی‌عبدالله علیه السلام چیست؟ فرمودند: کجای کار هستی؟ چه می‌پرسی؟! من دیروز از طریق روایات ثابت کردم که عرش یعنی کل هستی؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: حسین ما در عرش، یعنی در کل هستی است. شما خیال کردید او در قبری دو متری نیم‌متر چاله است؟! کجا هستید و چه فکری می‌کنید!

براساس این مطالب که هم قرآنی، هم روایتی، هم عقلی، هم عرفانی و هم حکمی است، هرچه می‌خواهید اسمش را بگذارید، پروردگار عالم از ابتدا ولایت تکوینی و تشریحی را از ذات این چهارده نفر جوشانده، یعنی بر همه هستی ولایت دارند و می‌توانند بر همه هستی - باطن و ظاهر هستی - تصرف بکنند. شما حداقل پنجاه روایت را نگاه بکنید که بخش عمده آن در «کامل‌الزیارات» است، هنوز وجود جسمی ابی‌عبدالله علیه السلام در دنیا نیامده بود، از زمانی که خدا آفرینش را شروع کرده، آفریده‌های بالاختر و بالاچار حسین علیه السلام را می‌شناختند. اگر حسین علیه السلام همه‌جا است که هست، به این دلیل است که وجه‌الله است؛ پس الآن پیش خودتان است.

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم، با که توان گفت که یار هست نزد من و من مهجورم

من نمی‌فهمم که وجه‌الله نزد من است و اگر می‌فهمیدم وجه‌الله پیش من است، وجه‌الله را با خودم نمی‌بردم که در تمام گناهان شرکت بکنم؛ اگر می‌فهمیدم که وجه‌الله را فقط به طرف پروردگار می‌کشیدم و به طرف پروردگار می‌بردم. من توضیح بیشتری نمی‌دهم؛ چون بعضی از توضیحاتم بسیار شرم‌آور است که وجه‌الله نزد من است و من کجا می‌برم! در همان ابتدا قبل از اینکه عالم به وجود بیاید، تجلی علمی حق به صورت قرآن و تجلی نوری حق به صورت «سبع المثانی» ظهور کرد. دوتا هفت‌تا می‌شود چهارده تا که به صورت وجه‌الله ظهور کرد و «سبع المثانی» وعاء قرآن شد؛ یعنی این تجلی ظرف و آینه می‌خواست که به آنجا تجلی کند. کجا بردیم؟! کجا می‌بریم?!



من اجازه ندارم شما را در روز جمعه غصه‌دار بکنم؛ چند لحظه کور شدم و وجه‌الله را با خودم در فلان گناه، فلان عمل بد و فلان معصیت بردم. چند لحظه کور شدم، اما او نگذاشت که کوری من ادامه پیدا بکند و از درون من به من نهیب زد: بی‌حیا! گفتیم: آری من بی‌حیا هستم، اما تو کریم، ودود، غفور، رحیم و قابل‌التوب هستی، من بی‌حیا را ببخش. در قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱ تو را بخشیدم؛ اما باز هم حیا کن و این تجلی نوری مرا به این طرف و آن طرف در مجالس حرام، کار حرام، پول حرام و اخلاق حرام نکش. من به تو خیلی لطف کرده‌ام؛ ولی این لطف را به مسیحی‌ها، یهودی‌ها، زرتشتی‌ها و سقیفه‌ای‌ها نکرده‌ام. آنها هر غلطی بکنند (که دارند هم می‌کنند)، اما تو حیا کن! من از تو توقع ندارم که این‌گونه بشوی و در این مسیر حرکت کنی. من که گفتم «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَسَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» هر طرف بگردی، علی، فاطمه و حسین علیهم‌السلام همان‌جا هستند.

بس که هست از همه‌سو و از همه رو راه به تو به تو برگردد، اگر راه‌روی برگردد

طلوع ولایت تکوینی و تشریحی در وجود مقدس معصومین علیهم‌السلام

در «کامل‌الزیارات» است که حضرت فرمودند: به کربلا می‌روی؟ گفت: نه! فرمودند: چرا نمی‌روی؟ راهت دور است؟ گفت: نه ما اهل عراق هستیم، خانه‌مان هم نزدیک کوفه است و راهمان دور نیست؛ تا کربلا هفتاد هشتاد کیلومتر است. فرمودند: پس چرا نمی‌روی؟ بدن ندارم و به مقداری که این هفتاد کیلومتر را بروم و بیایم، پول ندارم؛ اما خیلی دلم می‌خواهد به زیارت کربلا بروم. فرمودند: از شما کم نگذاشته‌اند؛ در خانه‌تان بالای پشت بام برو و رو به کربلا بگو: «السلام علیک یا ابا عبدالله»، تو زائر و کربلارفته می‌شوی. «فسم وجه الله» حسین علیه‌السلام در خانه‌ات، در هستی، در عالم، در قلوب و در ارواح است. به‌خاطر این تجلی عینی و علمی، ولایت تکوینی و تشریحی از وجود مقدس اینها طلوع کرد و چه طلوعی است!

نمونه‌ای از ولایت تکوینی امام حسین علیه السلام

از این حرف‌ها دیوانه شدم! این حرف‌ها را هم از بیرون نیآورده بودم، از قرآن و روایات خلقت ائمه و مربوط به قرآن کریم آورده‌ام؛ اما سنگینی این بحث سرم را داغون می‌کند! چه چیزی به ما عطا کرده‌ای؟ چطوری بفهمیم و فکرش را بکنیم. روایتی از مهم‌ترین کتاب‌هایمان آورده‌ام که برایتان بخوانم، دیگر طاقتش را ندارم و نمی‌توانم؛ چون آن روایت مقدمه‌ای قرآنی دارد که خود آن مقدمه خیلی پرفشار و دیوانه‌کننده است. برای جلسه بعد باشد، اگر زنده بمانم، توضیح بدهم. همان روایت عظیم و همان آیه شریفه را که خود پروردگار می‌فرماید آن‌که در این آیه است، یک کلمه است و دو تا هم نیست؛ نه آسمان‌ها، نه کوه‌ها و نه زمین تحملش را داشتند.

شما در حیثیت آفرینشی خودتان به من گفتید که آسمان، کوه و زمین قبول نکرد، به ما بده. آن آیه و روایت، چه روایت فوق‌العاده‌ای است این روایت امام صادق علیه السلام که از نخبه روایاتشان است. همه برای بعد بماند؛ کم‌طاقت شده‌ام درد و فشار به من آمد! چه کار بکنم، ظرفیت ندارم و تحملش خیلی سنگین است! فقط گوشه‌ای از ولایت تکوینی‌شان را بگویم و بروم؛ نمی‌خواهم به این زودی وارد ذکر مصیبت بشوم.

ارزش گریه بر ابی عبدالله علیه السلام

یک ولایت تکوینی است، گریه هم دارد، خوش‌به‌حالتان گریه بکنید! چشمی هم که گریه ندارد، خودش را به شکل گریه‌کن‌ها در بیاورد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «من بکی او ابکی او تباکی و جبت له الجنة» چه کار کنم، عظمت ابی‌عبدالله علیه السلام این است! کسی که برای او گریه کند، کسی که مردم را برای او بگریاند و کسی که خودش را به شکل گریه‌کنندگان در بیاورد، یعنی سرش را پایین بیندازد، دستش را روی پیشانی‌اش بگذارد و در دلش هم بگوید خدایا چه کار کنم، گریه ندارم! امام صادق علیه السلام می‌گویند: همان جوری باش و به شکل گریه‌کن‌ها در بیا.



همراهی ملائک آسمان در گریه بر امام حسین علیه السلام

چشم ما به خاطر اقتضای دنیا و مادیت نمی‌بیند؛ وگرنه اگر اجازه بدهد لحظه‌ای باز بشود، همین الآن می‌بینید که «و الملائكة يهون معكم» فرشتگان با شما ناله می‌زنند. ما چقدر بالارزش هستیم که خدا به ملائکه می‌گوید سریع به جلسه‌ی ابی‌عبدالله بروید و کنار اینها گریه کنید. ما چقدر بالارزش هستیم! کسی گریه ندارد، غصه نخورد، هیچ‌طوری نیست! بعضی از حرف‌هایی که درباره‌ی آنها می‌زنند که گریه ندارند، حرفشان معصیت و گناه است و در قیامت هم باید جواب بدهند. ائمه ما خودشان اعلام کرده‌اند و گفته‌اند: بعضی‌ها گریه ندارند که هیچ مانعی ندارد، بغل گریه‌کن بنشین و غصه بخور. برای حسین ما غصه بخور، آه بکش و داد بزن؛ حالا اشک نداری، عیبی ندارد و مهم نیست، داد و ناله که داری. امام صادق علیه السلام زارزار گریه می‌کردند و به پروردگار می‌گفتند: «وارحم تلك الصرخة التي فينا» رحمت را به این ناله‌ها و فریادها، نه به صاحب ناله قرار بده؛ ناله‌ها را مورد رحمت قرار بده.

نگاه معجزه‌گر ابی‌عبدالله علیه السلام

وای که چقدر سخت است! این یک ولایت تکوینی برای عزیزترین عزیزان عالم است که در خرابه‌ی دیگر بیاورند و اعلام بکنند ما نذر داریم هر سال به اسیران و گرفتاران غذا بدهیم. به او گفتند: خانم دیگر را داخل بیاور، صبر کن تا ما به مدیر این جمعیت بگوییم، بعد داخل بیاور. صبر کن تا ما به بزرگمان بگوییم، بعد به زینب کبری علیه السلام گفتند: کسی غذا آورده است گفت: بگوئید خودش داخل بیاید. داخل آمد، حضرت گفت: چه چیزی آورده‌ای؟ صدقه بر ما حرام است! ما عزیز و بزرگ هستیم، چه کار می‌کنی! گفت: خانم به خدا صدقه نیست؛ من اهل مدینه هستم، چهارساله بودم که کاملاً فلج شدم، چشمم نمی‌دید، گوشم نمی‌شنید و دست و پایم حرکت نمی‌کرد. پدر و مادرم خسته شدند، یک روز مادرم به پدرم گفت: این گوشت ول رهاشده را ببر، به در خانه‌ی علی علیه السلام بینداز و بگو نمی‌خواهیم؛ اگر می‌شود، کاری برای ما بکن.

در زد و علی علیه السلام به چهارچوب در آمد، پدرم به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: من با این چه کار کنم؟ من و مادرش خیلی به زحمت هستیم، آیا می شود کاری کرد؟ امام فرمودند: آری می شود! بعد سرشان را به خانه برگرداندند و صدا زدند: حسین من، بیا! حسین علیه السلام در آن روزها نوجوان بود، دم در آمد. پدرم برای من تعریف کرد که نه دست به بدن من زد و نه دعا کرد، فقط نگاهی به من کرد و من هم سالم سالم بلند شدم. همان سال پدر و مادرم غذا پختند و صدقه سر ابی عبدالله علیه السلام به مستحق می دادند. من این غذا را برای سلامتی ابی عبدالله علیه السلام آورده ام. زینب علیه السلام گفت: غذایت را بردار و برو، حسین دیگر نیست! گفت: شما از ابی عبدالله علیه السلام خبر داری؟ حضرت گفت: آری خبر دارم. گفت: چه آشنایی ای با او داری؟ حضرت گفت: برادرم است و من خواهرش هستم. خاکها را برداشت و در سرش ریخت، بعد گفت: حسین کجاست؟! حضرت گفت: بدن قطعه قطعه اش در کربلاست و سر بریده اش هم با ما هم سفر بود.

کلام آخر؛ «کیستی ای آن که همه عالمی»

عجب سفری بود! من یک کلمه از این سفر - کربلا تا شام - را برایتان بگویم؛ کاش زبان نداشتیم! حسین جان، ما خودمان، بچه هایمان، بچه های کوچکمان سوختیم و آتش گرفتیم؛ «کیستی ای آن که همه عالمی»! بچه چهار پنج ساله چه می داند تو چه کسی هستی؛ اما همه خانه هایمان این طور است که شب اول محرم پیش مادرش می رود و می گوید پیراهن سیاهم کجاست؟! بچه چه شده، پیراهن سیاه برای چه می خواهی؟! زینب کبری علیه السلام می گوید: دو تا از بچه های کوچک ما کنار محمل من در محمل یکی از خانم هایمان بودند، من دیدم این بچه ها سر در سر هم کرده اند و حرف می زنند، گوش دادم و دیدم یکی از آنها به دیگری می گوید: خواهر، این جاده چه وقت تمام می شود؟! چقدر باید ما را بزنند؟! چقدر باید ما را روی این خاکها پابرهنه بدوانند؟ وقتی پیاده مان می کنند، چقدر باید ما را به هم ببندند؟! مگر ما چه کار کرده ایم؟!



جلسه، مقوم

حیات بخش اهل بیت علیهم السلام در

ظلمات جهان آفرینش

گران‌ترین بخل ما، بخل عالم در میان محتایق

کلام در خلقت اهل‌بیت علیهم‌السلام، حقیقت وجودی آنها، جایگاهشان در زندگی انسان بعد از ظهورشان در کره زمین و این بود که کلید سعادت دنیا و آخرت ناس به دست آنهاست. تکیه من در این بحث بعد از قرآن، به مهم‌ترین کتاب‌ها و مهم‌ترین روایاتی بود که گاهی مطالبش به شدت پیچیده و گاهی هم تا حدی نه کامل قابل‌درک است. این حرف‌ها را نگوئیم، پس چه کار کنیم، چه موقع بگوئیم و برای چه کسانی بگوئیم؟! اینکه در کتاب‌ها و قرآن بماند، کسی بتواند دورنمای بسیار دوری از حقیقت آنها را بگوید و نگوید، بخل است و بخل از گناهی است که در صریح قرآن کریم آمده و آلوده به آن هم دوزخی است. در «اصول کافی» است: اگر عالمی، حالا عنوان عالم بر من صادق نیست و روی منبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم راست می‌گویم. من یک روضه‌خوان هستم، همه هویتم هم همین است و در دنیا و آخرت هم به همین تکیه دارم؛ نه به عبادتم، نه به کتاب‌هایی که نوشته یا ترجمه کرده‌ام و نه به درسی است که مقداری خوانده‌ام. همیشه بین خودم و خدا می‌گویم تو به من یقین دادی که راه نجات من، حسین علیه‌السلام است و چیز دیگری درک نمی‌کنم. در اصول کافی است: «فللعالم ان یظهر علمه» خصوصاً در چنین روزگارهایی که هجوم وسوسه، سفسطه، شک و تردیداندازی از غرب و شرق در شیعه شدید است! می‌خواهند و خرج هم می‌کنند که اهل‌بیت علیهم‌السلام را از شما بگیرند. شما در صف اول حفظ اهل‌بیت علیهم‌السلام، یعنی در مُقَدِّم جبهه ایستاده‌اید؛ آنها همه تیرهای وسوسه را به طرف شما می‌اندازند و با بی‌دین‌های مملکت کاری ندارند. از آن بی‌دین‌ها



خوشحال هستند؛ چون کارگر و عواملشان هستند. وای به روزی که یکی از شما با این معرفت‌هایی که پیدا کرده‌اید، عقب‌نشینی کنید؛ آمرزیده نخواهید شد. کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله است: اگر عالم در بیان حقایق و رساندن واقعیات به مردم بخل کند، «فعليه لعنت الله» لعنت خدا بر او باد. اینهایی که شنیده‌اید و می‌شنوید، جای آنها خیلی محکم و کتاب‌هایش بسیار قوی است، نویسندگان‌ش هم از رده‌های اول علمای اهل بیت علیهم السلام هستند و سند داده‌اند. کتاب‌ها هم برای امروز و دیروز نیست و چهارصدتای آنها برای عصر ائمه، از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام است که بعضی از کتاب‌ها هست و آنهایی هم که از بین رفته، تمام مطالبش به چهار کتاب اصلی شیعه انتقال پیدا کرده است. این حرف‌ها را باورتان بشود و راحت هم باور کنید؛ چون این حرف‌ها ایمان، اعتقاد، دنیا، آخرت و حقیقت است. من تعداد تعبیرات را درباره اهل بیت علیهم السلام نمی‌دانم، تعداد کنایه‌گویی‌ها را هم نمی‌دانم؛ ولی همین تعبیرات و کنایه‌ها با کمک فکر، آیات و دیگر روایات، ما را راهنمایی می‌کند که منظور چیست.

شروع خلقت با چهارده نور مقدس، پیش از آفرینش مخلوقات

روایتی که می‌شنوید، من از سه کتاب برایتان نقل می‌کنم: «مناقب» ابن شهر آشوب، کتاب بسیار استوار «الصراط المستقیم» و کتاب بسیار با بنیان «الفین» علامه حلی. صاحبان این سه کتاب آدم‌های کمی نیستند! روایت کرده‌اند: «بدأ»، «بدأ» یعنی شروع کرد؛ چه کسی شروع کرد؟ پروردگار؛ چه زمان شروع کرد؟ آن وقت که هیچ چیزی نبود و اصلاً خلقتی وجود نداشت، آفرینشی نبود. حالا آفرینش نبوده، پس چه چیزی بوده است؟ فقط به ما گفته‌اند: «كان الله و لم يكن معه شيء» خودش بود و خودش، فضا، ظرف، جهان و عالمی نبود. حالا من نمی‌فهمم، مهم نیست این بوده، هیچ چیزی نبوده است. رحمت، لطف و احسان او اراده کرد که، آفرینش را شروع کند حالا هیچ چیزی هم نیست، «بدأ بالخلیفة قبل الخلیفة» خلیفه خودش را پیش از آفرینش آفرید. این روایت هیچ ربطی به آدم علیه السلام ندارد؛ چون وقتی می‌خواست آدم علیه السلام را خلق کند که پیغمبر هم بود، به فرشتگان فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ



خَلِيفَةً^۱ یعنی زمین، درخت، باغ، آب، هوا و جهان بود، گفت من می‌خواهم خلیفه‌ای در زمین برای خودم قرار بدهم که خلافتش مقید و محدود بود؛ اگر خلافت مقید نبود، دیگر به خلقت انبیا نیازی نبود و همان بود. همه کارها هم در دستش و همه چیز پیش او بود؛ اینکه انبیا بعد از آن به وجود آمدند، معلوم می‌شود خلافتش مقید بوده، نه مطلق.

آراستگی جانشین به علم، صفات و حقایق ملکوتی خداوند

«بَدَأَ بِالْخَلِيفَةِ قَبْلَ الْخَلِيقَةِ» خلیفه را آفرید و شروع آفرینشش هیچ چیزی در عالم نبود. خلیفه یعنی «نایب مناب»؛ «نایب مناب» به چه کسی می‌گویند؟ به کسی که غیر از ذات، بقیه اوصاف تعیین کننده خلیفه را داشته باشد. وقتی می‌گوید تو جانشین من هستی، یعنی کارهایی که من می‌خواهم، تو انجام بده و مطالبی که من می‌خواهم، تو ابلاغ کن. این معنی «نایب مناب» و جانشین است. این جانشین باید به علم، صفات و حقایق ملکوتی او آراسته باشد؛ یعنی خلیفه عالم، خلیفه خبیر و خلیفه آگاه باشد. از آنجا که خود حضرت می‌فرمایند: «کلنا من نور واحد» شروع خلقت قبل از آفرینش با این چهارده نفر به صورت نور محض بوده است.

مهرورزی و رحمت بی نهایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عالم هستی

من از کیفیت این نور هم خبر ندارم و نمی‌دانم چه نوری است؛ ولی نوری بوده که تمام صفات پروردگار، نه ذات او، در این نور جلوه داشته است. بعد از میلیون‌ها سال که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به دنیا آورد، در قرآن گفت: ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكَ يَا مُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۲ «رءوف» از صفات خدا و صیغه مبالغه است؛ یعنی مهرورزی و مهربانی پیغمبر من نهایت ندارد و رحیم است؛ اگر بخواهید بدانید که پر این مهربانی تا کجا گسترده است، می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۳ اگر کسی بگوید این «للعالمین» یعنی مردم جهان، درست نیست. این «للعالمین»

۱. بقره: ۳۰.

۲. توبه: ۱۲۸.

۳. انبیاء: ۱۰۷.

با آن «رَبِّ الْعَالَمِينَ» در سوره حمد یکی است؛ یعنی مهر او به تمام عالم هستی گسترده است، چون خودش، یعنی نورش محیط به عالم هستی است. عنصرش که بدنی چند کیلویی است و به همه عالم گسترده نیست، بلکه حقیقت وجودش که گاهی فلاسفه حرف‌های بسیار زیبایی زده‌اند و حکما، فلاسفه و عرفا از وجود مقدس او به فیض اقدس، صادر نخستین و عقل اول تعبیر می‌کنند؛ البته درست هم هست و هر تعبیر مثبتی در کتاب‌ها آمده، تناسب کلی و تطبیقی کامل با اینها دارد، نه جزئی.

آفرینش عالم هستی از برکت خلقت و شعاع نور اهل بیت علیهم السلام

این یک روایت بود؛ اما روایت بعدی که کنایه‌اش خیلی قوی است و باید کشف کرد و درآورد که صحبت چیست، در کتاب «توحید» شیخ صدوق است که اواخر قرن سه هجری نوشته و روایت خیلی سنگینی است: «أولُ شيء خلقه من خلقه الذي جميع الأشياء منه الماء» اولین چیزی که از بین کل آفریدگان آفرید، هنوز هیچ آفریده‌ای آفریده نشده بود که جمیع اشیا، یعنی کل آسمان‌ها، زمین، موجودات، جمیع فرشتگان و جن و هرچه در عالم به عنوان مخلوق است، «أولُ شيء خلقه من خلقه الذي جميع الأشياء منه الماء» وقتی او را آفرید، تمام پدیده‌های عالم از رشحه و شعاع وجود او پدید آمدند؛ یعنی جهان، ملائکه، جن، دریاها، صحراها، کوه‌ها، کهکشان‌ها، ستارگان و انسان‌ها، همه شما از نظر آفرینش مدیون اهل‌بیت علیهم السلام هستید؛ چون خلقت شما شعاع آنهاست. در روایت هم نقل کرده‌اند که به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لولاک ما خلقت الافلاک» اگر تو نبودی، هیچ چیزی نبود و آنچه هست، از برکت خلقت و شعاع نور توست.

اهل‌بیت علیهم السلام، آب حیات‌بخش

حالا این «الماء» چه بود؟ «أولُ شيء» که آفرید و هنوز هیچ چیزی نبود، آب بود. این آب همین آب چشمه و قنات و دریاست؟ روایت که می‌گوید «أولُ شيء»؛ خدا عالم را که آفرید، اکسیژن و هیدروژن را که آفرید، بعد دو اکسیژن و یک هیدروژن آفریده‌شده را قاتی کرد و



آب شد. آن زمان که هیدروژن و اکسیژنی نبود، «اول شیء خلقه الذی جمیع الأشياء منه الماء»؛ معلوم است که این لغت «ماء» کنایه است. کار «ماء» چیست؟ کار او حیات بخشی، زندگی بخشی و سیراب کردن تشنه است. این کار آب است، می دانید این آب چیست که حیات بخش است؟ یعنی اگر آدم خیلی تشنه بماند و گیرش نیاید، می میرد! می دانید این آب چیست؟ این همان است که در سوره انفال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱ پیغمبر من و هر چه در پیغمبر و اهل بیتش است، مایه حیات و جودی، عقلی، اخلاقی و روحی شما هستند. بدون این آب که امام صادق علیه السلام از آن به آب ولایت تعبیر می کنند، یکی از شما به حیات انسانی زنده نخواهید بود و میت هستید؛ هر کسی می خواهد باشد. من هم مُرده قبول کن نیستم و در قیامت هم زنده ها را قبول می کنم؛ جنازه و گند و بوی متعفن برای من نیاورید و زنده بیاید. پیغمبر من در ظلمات جهان، همان آب حیاتی است که خضر به دنبالش می گشت. به طور صددرصد یقینی، علی علیه السلام و زهرا علیهما السلام در ظلمات جهان آب حیات اند؛ چون همه شان یک نور هستند.

چشمه های آب حیات، اولین نور و حقیقت هستی

«اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» چشمه های آب حیات که عمر جاودانه می دهند، اینها هستند که اولین مخلوق، اولین نور، اولین حقیقت و اولین هویت هستند. لذا نمی دانم در چند روایت آمده، چون ما کتاب هایی داریم که چند هزار صفحه است و روایات مهمی در این چند هزار صفحه هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله قید کرده اند که دشمنی با علی علیه السلام و امام از نسل او کفر است، دشمنی با اهل بیت علیهم السلام دشمنی با خداست، دشمنی با اهل بیت علیهم السلام تمام درهای نجات را قفل می کند و هیچ کلیدی هم باز نمی کند، مگر خودشان باز کنند! مگر کسی بگوید در را باز کنید، به او بگویند در باز است بیا! اصلاً کلید گشایش مشکلات دنیا و آخرت در دست آنهاست.

۱. انفال: ۲۴.

عشق به اهل بیت علیهم السلام، موتور حرکت به سوی اخلاق و عمل

توضیح بیشتری از من بر نمی آید که این کنایه را بیشتر شرح بدهم؛ ولی بیایید با همدیگر کنار دو تفسیر فوق العاده مهم از دیدگاه اهل سنت برویم. هیچ کدام آنها دیگر روی این تفسیرها حرف ندارند، این دو تفسیر هم روی دستشان بلند می کنند و به ما افاده می کنند و فخر می فروشند که بفرمایید این کار ماست. یکی تفسیر «کشاف» زمخسری، جلد چهارم، صفحه ۲۲۰، دومی هم «تفسیر فخر رازی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۵ است؛ بعد از این دو تفسیر، «تفسیر قرطبی»، جلد هشتم، صفحه ۵۸۴۳ است؛ چون جلدها را ردیفی شماره زده اند. ای دنیای غیر شیعه، این حرف شما در مهم ترین کتاب هایتان و با سندهای خودتان است که البته ما هم این حرفها را قطعه قطعه در صدها روایات خودمان داریم. کلام رسول خداست: «من مات» کسی که مرگش برسد و بر اساس عشق به اهل بیت علیهم السلام بمیرد؛ عشقی که موتور حرکت برای عمل و اخلاق است. عاشق امیرالمؤمنین، ابی عبدالله و موسی بن جعفر علیهم السلام که نمی رود در کافه عرق بخورد؛ عاشق اهل بیت علیهم السلام که نان سفره اش را از نجس ترین پول، یعنی ربا به دست نمی آورد. عشق در اینجا موتور است و آدم را به طرف اخلاق و عمل می کشاند؛ یعنی ما به طرف معصوم شدن می رویم؟ ائمه ما چنین توقعی از ما ندارند و فقط فرموده اند اگر لغزشی پیدا کردید، نمانید و زود برگردید. گنهکاری از سر کوچه وارد کوچه شد، ننوشته اند که چه گناهی کرده بود؛ شاید دروغی گفته بود، غیبتی کرده بود یا کار بدی کرده بود، سر کوچه چشمش به ته کوچه افتاد و دید که موسی بن جعفر علیهم السلام وارد کوچه شدند. سریع کنار دیوار کوچه آمد و سر و صورتش را روی دو دستش گذاشت، به دیوار چسبید که موسی بن جعفر علیهم السلام را نبیند و ایشان هم قیافه اش را نبیند. امام آرام رد شدند، دست بامحبتی روی شانهاش گذاشتند و فرمودند: لغزش پیدا کرده ای، اما روی خود را از ما برنگردان. شما برای ما هستید، کجا می روید؟ چرا خودتان را از ما پنهان می کنید؟ خدا لغزش را می آمرزد؛ بگو غلط کردم، توبه کردم، «استغفرالله ربی و اتوب الیه»، خدا می بخشد؛ چرا از ما کناره گیری و دوری می کنید؟ چرا خودتان را پنهان می کنید؟



و هر کسی که بر عشق اهل بیت من بمیرد، «مات شهیداً»؛ و هر کسی که بر عشق اهل بیت من بمیرد، «مات و مغفوراً له» یعنی بدون اینکه او را بیامرزند، در برزخ نمی‌آورند و همان وقت که دفن می‌کنند، آمرزیده دفن می‌کنند؛ کسی که براساس عشق اهل بیت من بمیرد، «مات تائباً» با اینکه گناه کرده، ولو یک «استغفرالله» هم نگفته باشد، خدا او را به‌عنوان توبه‌کننده می‌پذیرد؛ حالا نه دعای کمیلی خوانده، نه به حرم رفته و نه برای گناهانش گریه کرده است. می‌شود فهمید که اینها یعنی چه یا نه! دلتان روشن هست؟! چون ائمه ما می‌گویند: حرف‌های ما و خود ما را می‌شود با نور فهمید؛ کسی که براساس عشق اهل بیت من بمیرد، «مات مؤمناً» مؤمن از دنیا می‌رود، «اما مستکمل الایمان» و اگر ایمانش کم دارد، خدا دم مرگش پر می‌کند که کم نیاورد؛ کسی که براساس عشق به اهل بیت من بمیرد، «بشّره ملک الموت بالجنة» ملک‌الموت قبل از اینکه جانش را بگیرد، می‌گوید به تو مژده بدهم که اهل بهشت هستی. بعد که وارد برزخ شد، نکیر و منکر هم قبل از اینکه سؤالی بکنند، می‌گویند تو اهل بهشت هستی، نترس و راحت باش. کسی که براساس عشق اهل بیت من از دنیا برود، در قیامت «یضف الی الجنة کما تضف العروس الی بیت زوجها» عین عروس در شب عروسی با بدرقه به بهشت می‌برند؛ کسی که براساس عشق اهل بیت من بمیرد، «فتح له فی قبری» دو در از قبرش باز می‌کنند که بهشت را از این دو در باز شده می‌بیند؛ کسی که به عشق اهل بیت من از دنیا برود، «جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة» خیلی حرف است! قبرش زیارتگاه فرشتگان رحمت می‌شود. حالا من و تو بمیریم، قبرمان زیارتگاه فرشتگان رحمت می‌شود؛ قبر حسین علیه السلام چه خبر است! آنجا زیارتگاه چه کسانی است؟! همان شب که زین‌العابدین علیه السلام ایشان را دفن کردند، هفتاد هزار فرشته به دستور خدا برای زیارت آمدند و مأمور هم شدند تا صبح بمانند، صبح برگردند. امام صادق علیه السلام می‌گویند: هر شب هفتاد هزار فرشته برای یک بار می‌آیند، چون دیگر تا قیامت نوبتشان نمی‌شود. کسی که از وطنش برای زیارت می‌رود، به ملائکه می‌گوید به استقبالش بروید و او را تا کنار قبر حسین من بیاورید. وقتی برمی‌گردد،

خطاب می‌رسد تا دم در خانه‌اش بدرقه کنید و وقتی می‌میرد، خدا می‌گوید سر قبرش بروید و تا قیامت عبادت کنید، در نامه او بنویسید. «و ما ادراک ما اهل البیت!».

کلام آخر؛ روضه خوانی اهل بیت علیهم السلام برای ابی عبدالله علیه السلام

کلینی آدم ناشناخته‌ای نیست! صاحب اولین کتاب معتبر شیعه در ده جلد است. در زمان خودش یک جلدی بود، بعد در چاپ‌های جدید، برای اینکه حجمش را کم کنند، ده جلد کردند؛ دو جلد اصول، هفت جلد فروع فقهی و یک جلد هم معنی فارسی اسم عربی آن، گلستان است که جلد آخر است. خیلی هم به من پیشنهاد کرده‌اند که این جلد آخر را ترجمه کنم، پیش نیامده است؛ اما اصول کافی را به لطف خدا و با پیشنهاد قم در پنج جلد ترجمه کرده‌ام و اگر خدا لطف کند، به سراغ «روضه الکافی»، یعنی این که اسمش گلستان است، بروم. این اصولش که در پنج جلد، دو بار هم چاپ و منتشر شده است.

ایشان (کلینی) از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که روایت خیلی عجیبی است! این روایت، روایت امروز است. کُمیت بن زیاد اسدی، شاعر عالم، پاک و عاشق اهل بیت علیهم السلام به زیارت امام ششم آمد، حضرت فرمودند: «یا کُمیت انشدنی فی جدی الحسین» کمیت حالا که پیش من آمدی، با شعر برای جدم ابی عبدالله علیه السلام روضه بخوان. فکر نکنید ما برای این جلسات دور هم جمع شده‌ایم و یکی کفش جفت می‌کند، یکی چای درست می‌کند، یکی پول جلسه را می‌دهد، یکی هم مخارج جلسه را می‌دهد، تمام امامان ما بعد از حادثه کربلا در خانه‌شان روضه می‌گرفتند و خرج هم می‌دادند، غذا هم می‌دادند، یک نفر هم که برایشان روضه می‌خواند، وقتی می‌خواست برود، می‌گفتند بنشین و بعد به زن‌ها و دخترها پیغام می‌دادند که هرچه انگو، گردن‌بند و انگشتر دارید، دم اتاق بدهید، می‌خواهم به روضه‌خوان جدم بدهم. روضه‌خوان جدم احترام دارد! قرآن‌خوان سر نیزه بازار کوفه! روضه نخواندی، بالاتر از روضه خواندی؛ قرآن‌خوان در تشت! مزد خواندن چوب زدن بود.

اینکه من عمامه را در روضه خواندن برمی‌دارم، نه اینکه بخوام بگویم عجب مصیبت سنگینی است، بلکه این دستور عملی برای ما دارد. ام‌سلمه می‌گوید: من هیچ خبری



نداشتم و در بعد از ظهر عاشورا خواب بودم، یک دفعه دیدم در اتاق باز شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله با سر برهنه، تمام سر و صورت هم خاک آلود است، گفتم: یا رسول الله! چه شده است؟ گفت: حسینم را کشته‌اند و الآن از بالای سرش می‌آیم. حالا امام صادق علیه السلام هم به شما مجوز می‌دهند: «فلما انشد کمیت ابیاتاً فی مصیبة الحسین» کمیت چند شعر که خواند، «بکی بکاء شدیداً» امام صادق علیه السلام ناله می‌زدند و گریه بلندبلند می‌کردند. این هم مجوز برای خانم‌ها: «و بکت نسوة الامام و اهل حریمه» زنان خانه امام هم شروع به گریه کردند، اما نه گریه معمولی، بلکه «صحن فی حجراتهن» در اتاق‌هایشان داد و فریاد می‌زدند. نگو صدایم را نامحرم می‌شنود، مقدس‌بازی در نیآور. کمیت هم در اتاق امام صادق علیه السلام نامحرم بود، صدای خانم‌ها را می‌شنید که چطوری می‌جوشند و ناله می‌زنند.

«فبینما الامام فی البکاء و النحیب من خلف الاستار» در حالی که صدای زن‌ها بلند بود، صدای خود امام صادق علیه السلام هم بلند بود. «اذ خرجت جاریة من خلف الستر الذی کان فی سمت حجرات الحرم» یک دفعه در مردانه پرده کنار رفت، کنیزی وارد مردانه شد «و فی یدها طفل صغیر رضیع» و بچه شیرخواره‌ای در دستش بود. این بچه شیرخواره را آورد، «فوضعت فی حجر الامام» در آغوش امام صادق علیه السلام گذاشت، «فاشتمد حینئذ فی غایة الاشتداد بکاء الامام علیه السلام و نحبیه» اینجا بود که امام هرچه در توان داشتند، فریاد زدند، گریه کردند و ناله زدند. امام صادق علیه السلام! تو که خودت در کربلا نبودی، فقط یک بچه را دیدی که سالم هم بود. «و علا صوته الشریف» فریادشان بلند شد «و اعلنت النسوة الطاهرات و الحرم اصواتهن» و صدای خانم‌ها هم در پشت پرده به گریه و ناله به آسمان رفت.

هفت هشت نفر به دیدن زین العابدین علیه السلام آمدند و درباره مسائل الهی بحث می‌کردند، یک مرتبه پرده اتاق کنار رفت و امام حیاط را از داخل اتاق دیدند. پنج شش دختر دنبال هم کرده بودند و بازی می‌کردند، امام یک مرتبه ناله زدند، همه گفتند چه شده است! امام فرمودند: مرا یاد عصر عاشورا انداختند. پدرم که شهید شد، این بچه‌های کوچک ما فکر کردند آب آزاد شده است، اینها به دنبال هم می‌دویدند. این یکبار بود که دخترهای کوچک ما به دنبال هم

می‌دویدند و یک‌بار هم وقتی بود که به خیمه‌ها حمله کردند، این بچه‌ها نمی‌دانستند به کجا بروند! از هر طرف می‌رفتند، با نیزه و تازیانه روبه‌رو می‌شدند و هیچ‌کس هم نبود به دادشان برسد. در روایاتمان داریم که در فرار بچه‌ها و حمله لشکر، دو سه‌تا از این بچه‌های کوچک زیر دست و پای اسب‌ها افتادند و همین‌جور از روی آنها رد شدند.

بچه‌ها به عمه گفتند: عمه، حالا که این بچه خودش را از گهواره پایین انداخته و پیراهنش را کنار زده است، فکر می‌کنید در خیمه بنی‌عقیل آب باشد. گفت: بچه‌ها عیبی ندارد، بلند شوید تا با هم برویم. زینب کبری علیها السلام اصغر را بغل گرفت و به خیمه بنی‌عقیل آورد. زبانم لال، در راه که می‌برد، بچه را با پر چادر باد می‌زد؛ حادثه کربلا در مهرماه بوده و آتش می‌بارید. بچه در بغلش بود و بادش می‌زد، وارد خیمه بنی‌عقیل شد. می‌دانید چه کار کرد؟ همین‌جوری که بچه در بغلش بود، با پر چادر جلوی صورت خودش را گرفت؛ از بچه‌ها خجالت کشید! دید اصلاً آب پیدا نمی‌شود...

جلسه هشتم

کیفیت آفرینش اهل بیت علیهم السلام

در آیات و روایات

شروع هستی با حقیقت بسته‌ای به نام نور

آخرین نگاه دانشمندان جهان‌شناس را به خاطر فهم حقایقی از معارف الهیه و اینکه جهان چگونه شروع شده، مطالعه می‌کردم. این دانشمندان در زمینه پدیده عالم خیلی با هم اختلاف ندارند و می‌گویند: شروع هستی با یک ذره نور بود که این نور حقیقت بسته‌ای بود، به چشم هم نمی‌آمد و آن وقت چشمی نبوده، هیچ چیزی غیر از این حقیقت بسته نبوده که به چشم هم نمی‌آمد. این حقیقت از درون خودش شکافته شد و دو برابر، چهار برابر، هشت برابر شد، در مدت معینی و با دوره‌های مختلفی به این تبدیل جهان شد.

شکل گرفتن آسمان و زمین از ذره‌ای نور

این حرف این بزرگواران بود؛ و اما قرآن در سوره مبارکه انبیاء می‌فرماید (معجزه را ببینید و به این کتاب افتخار کنید): ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَاتِرَتًا فُتَّتْنَاهُمَا﴾^۱ کسانی که جلوی دید عقلشان، نه این دید سرشان، پرده افتاده و محروم از دیدن حقیقت هستند، آیا ندانستند؟ نه آنها ندانستند. استفهام انکاری هست؛ ولی آنها ندانستند که مجموع آسمان‌ها، میلیاردها کهکشان، سحابی، ستارگان و زمین با همدیگر موجود بسته‌ای بودند.

نور، مخلوق خداوند و جلوه اراده الهی

من این موجود بسته را به تدریج باز کردم و با باز شدن این موجود بسته نوری، آسمان‌ها و زمین شکل گرفته است. من به برادران اهل علم و دانشمدم می‌گویم: با توجه به این

۱. انبیاء: ۳۰.



تحقیقات دقیق جهان‌شناسان و با توجه به این آیه سوره انبیاء که آن ذره، نور بود و حالا که شکافت، حالا هم نور است؛ آیا باز هم در تفسیر، مقاله، گفتار، آیه شریفه **﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**^۱ را باید این‌طور معنی کرد؟ یعنی بگوییم: **«اللَّهُ مُنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»**، دیگر جا دارد که اینجوری از آیه حرف بزنیم؛ یا اینکه باید بگوییم: خود پروردگار نور همه آسمان‌ها و زمین است؟ عالم نور است، **«اللَّهُ»** خودش نور آسمان‌ها و زمین است؛ چون آن نور اولیه و آن ذره مخلوق پروردگار مهربان عالم و جلوه اراده اوست. او نور بی‌نهایت است. **«یا نور یا قدوس»** این نور جلوه کرد و آن ذره نور پدید آمد. بعد روی آن ذره نور نظر انداخت و شکافته شد، بعد از دوره‌هایی هم به آسمان و زمین تبدیل شد.

جهان هستی، نور محض

اگر با قرآن به جهان نگاه بکنیم، جهان نور محض است، کل موجودات نور هستند، همه انسان‌ها هم نور هستند، ولی بیشتر آنها خودشان را در پرده‌های مختلف تاریکی فرو برده‌اند و این نور دیده نمی‌شود. آنچه از خیلی‌ها دیده می‌شود، ظلم، خیانت، جنایت، حرام‌کاری و پستی است؛ اگر همین‌ها که ذاتشان ظلمت نیست، چون هماهنگ با کل خلقت هستند، به ولایت خدا (ولایت ربوبی) و ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام متوسل بشوند، آنها این پرده‌های ظلمت را کنار می‌زنند و آن نور خلقت‌شده اولیه خودش را نشان می‌دهد: **﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾**^۲ یعنی این ظلمات ذات خلقت شما نیست و عارضی است؛ مثل بیماری است، قابل دفع و رفع است، قابل کنار زدن است و می‌شود این پرده را از رخسار انسان‌های تاریک برداشت.

آیات قرآن، مؤید تحقیقات دانشمندان در خصوص کل هستی

تحقیقات دانشمندان و آیه سوره انبیاء؛ نمی‌خواهم تحقیقات دانشمندان را تأیید آیه بگیرم؛ چون عکس آن است و آیه مؤید کشف دانشمندان است که کل هستی یک نقطه نور بود،

۱. نور: ۳۵.

۲. بقره: ۲۵۷.



دیدنی هم نبود. این نقطه نور به اراده پروردگار «فُتِق» یعنی شکافته شد و عالم پدید آمد؛ نه اینکه خارجی‌ها آیه را تأیید می‌کنند، بلکه آیه حرف خارجی‌ها را تأیید می‌کند که در این مسئله درست می‌گویند و حقیقت همین بوده است؛ ولی من خبر آن را ۱۵۰۰ سال پیش دادم و شما بعد از ۱۵۰۰ سال جریان علم تازه بیدار شده‌اید و از کفر یعنی از پرده بیرون آمده‌اید: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا». کفر در اینجا به معنی انکار خدا نیست، یعنی برای شما پوشیده بود. این همه دانشگاه ایجاد کردید، کتاب نوشتید و ابزار علمی اختراع کردید؛ ولی برایتان پوشیده بود. حالا معلوم شد که قرآن مجید وحی‌الله، معجزه ابدی، کتاب علم و حکمت، کتاب رحمت، ذکر، شفا، عدل و زندگی انسان است، حالا برای شما روشن شد. حالا که روشن شده، خیلی‌هایتان از مذهب باطل خود دست برداشته‌اید و مسلمان شدید. من نام حدود سی‌چهل نفر از دانشمندان بسیار پرقدرت جهان را در ذیل همین آیه در تفسیر سوره انبیاء با مقالاتشان آورده‌ام. اینها خودشان نوشته‌اند که ما با دیدن قرآن مسلمان شدیم.

حقیقت معنایی نور در کلام اهل بیت علیهم السلام

روایت اول: اراده تکلم خداوند و تبدیل کلمه به نور

این آیه بود، حالا به سراغ مهم‌ترین روایات اهل بیت علیهم السلام از مهم‌ترین کتاب‌ها درباره پدیده اول برویم. ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام و امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند: «قال امیرالمؤمنین ان الله تبارک و تعالی احدٌ واحدٌ تفرد فی وحدانیتہ». جمله خیلی سنگین است! البته توضیحش هم از عهده من بر نمی‌آید، ولی برای اینکه این جمله به محضر مبارکتان آسان برسد، جمله این را می‌گوید: «لا اله الا الله» او وحدانیت محض است، «لا شریک له و لا کُفوا و لا ضد و لا ند، قل هو الله احد».

«ثم» آن وقتی که در وحدانیت محض بود و هیچ چیز نبود. «ثم» برای تراخی، یعنی بعد از این مسئله و بعد از وحدانیت صرف است. «ثم تکلم بکلمة» خداوند یک کلمه گفت. «کلمه» دال بر این است که یک کلمه است؛ اما این گفتار کیفیتی، یعنی ارادی بوده



است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱ یعنی اراده کلمه کرد، نه اینکه کلمه را گفت. وقتی «تکلم بکلمة» تکلم ارادی صورت گرفت، «فصارت نورا» این کلمه نور شد. حالا کیفیت کلمه که برای ما روشن نیست و نمی‌دانیم چیست! این کلمه نور شد، «ثم» بعد از اینکه کلمه تبدیل به نور شد، «خلق من ذلك النور محمدا». علی جان! جز فروتنی و تواضع در محضرت مقدس تو که عالم جامع به تمام علوم هستی، چاره‌ای نیست. «و خلقنی» بعد از آفرینش پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن نور، من را آفرید «و ذریته» و یازده امام از نسل مرا. این زمانی است که در جهان هیچ چیزی وجود ندارد. «ثم تکلم بکلمة» دوباره اراده کرد و کلمه‌ای به وجود آمد، «فصارت روحا واسکنه الله فی ذلك النور» این کلمه‌ای که به روح تبدیل شد، روح را در همان نور اولیه دمید. «و اسکنه فی ابداننا» بعداً این روح آمیخته با آن نور را به بدن‌های ما منتقل کرد. وقتی به دنیا آمدیم و در این مرکز عنصرها آمدیم.

خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام پیش از آفرینش هستی

حالا اگر می‌خواهید ما اهل بیت علیهم السلام را بشناسید، ما این هستیم: «فنحن روح الله و کلماته و بنا احتجب عن خلقه» چون ما را آفرید، دیگر نیاز ندید که صفات خودش را ظهور بدهد و ما صفات خدا شده‌ایم، «فما زلنا فی ظلة الخضراء» ما در نور سبزی به سر می‌بردیم، قبل از آفرینش و «حيث لا شمس» آن زمانی که خورشید نبود، «و لا قمر و لا لیلا و لا نهار و لا عين تطرف» اصلاً چشمی برای نگاه وجود نداشت. «نعبده» او را در آن حالت نوری عبادت می‌کردیم. عبادت ما برای سی، پنجاه یا شصت سال نیست، بلکه عبادت ما میلیاردها سال اتفاق افتاده، «و نقدسه» و او را از هر عیب و نقصی منزه می‌داشتیم، «قبل ان یخلق الخلق».



روایت دوم: خلقت اهل بیت علیهم السلام سال‌ها پیش از آفرینش هستی

روایت دوم توضیح روایت اول است که توضیح فوق‌العاده، عجیب و غریبی است! می‌خواستیم نگوییم، بگوییم؛ اسم راوی را اول نبردم، چون راوی از رفقای اهل سقیفه است و نمی‌خواستیم مجلس ظلمت بگیرد. راوی یکی از همان‌هاست که در مدرسه و مکتب سقیفه بود. او می‌گوید و برای من خیلی عجیب است که این حرف را نپوشانده است! نمی‌دانم با اینکه رفیق‌های دیگران بوده، چرا این حرف را پنهان نکرده؟! شاید خدا در سرش زده که شنیده‌های خودش را از پیغمبر صلی الله علیه و آله بگوید تا باقی بماند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «ان الله خلقني و خلق علياً و فاطمه و الحسن و الحسين قبل ان يخلق آدم»؛ اما زمانی که «لا سماء مبنیه» آسمان‌ها برپا نبود، «و لا ارض مدحیه» زمین گسترده‌ای نبود، «و لا ظلمة و لا نور و لا شمس و لا قمر و لا جنة و لا نار» ما اینجایی نیستیم. پس چرا شما را به اینجا آورده‌اند؟! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: ما را به‌خاطر دستگیری شما به اینجا آورده‌اند، وگرنه ما اینجا کاری نداشتیم. ما میلیاردها سال بندگی می‌کردیم و تسبیح، تقدیس، تهلیل و تحمید داشتیم. ما با این خرابه کاری نداشتیم، خدا اراده کرد و ما را به اینجا آورد. چهارده‌تای ما را آورد، چه کشیدیم! اصلاً هدفش این بود که ما بیاییم و شما را هدایت کنیم؛ ولی چه کشیدیم!

ظلمی به اندازه ریگ‌های بیابان‌های زمین

حضرت روی منبر سخنرانی می‌کردند، در اوج حرفش که اخلاقی نیست کسی بلند شود، داد بزند و مسئله بپرسد، سخنرانی را قطع کند؛ باید مسئله‌اش برای بعد از سخنرانی بگذارد و بگوید من ایراد دارم، حرف دارم. یک‌نفر از وسط جمعیت بلند شد، امام خیلی ادب بود و سکوت کردند، فرمودند: موضوع چیست؟ گفت: به من ظلم شده و تو هم الآن حاکم این مملکت هستی. خیلی آرام روی منبر فرمودند: چقدر به تو ظلم شده است؟ چند ظلم به تو شده است؟ گفت: یکی. حضرت گفتند: یک ظلم به تو شده؛ به‌اندازه عدد پشم‌های گوسفندها و پشم‌دارها و به‌اندازه ریگ‌های بیابان‌های زمین به من ظلم شده است! این درخواست که عیبی ندارد، خدا هم زود گوش می‌دهد. این جور نیست که خدا اجابت همه دعاها را به تأخیر بیندازد؛ خیلی از



دعاها را درجا گوش می‌دهد. حالا من این دعا را از جانب شما و به نیابت از همه شما بکنم: «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک».

زهرای علیها السلام نور و دارای مقام عصمت است، اما شما امروز فکر کنید که چه فشار روحی به این خانم آمد؟ فشار در چه حدی بود که از مسجد به خانه آمد و در اتاق را که باز کرد، دید علی علیه السلام زانویشان را بغل گرفته و گوشه اتاق نشسته‌اند. صدای زهرای علیها السلام یک‌ذره بالا آمد: «اشتملت شملة الجنین وقعدت حجرة الظنن» مثل جنین در رحم مادر زانو بغل گرفته‌ای، مثل آدم‌های تهمت‌خورده پنهان شده‌ای، بلند شو و ببین چه کار کرده‌اند! علی علیه السلام بلند شدند. علی علیه السلام گوش دادن حرف زهرای علیها السلام را واجب می‌دانستند و بلند شدند، لباس پوشیدند و شمشیرشان را به دست گرفتند، گفتند: دختر پیغمبر، الان می‌روم و با اینها درگیر می‌شوم؛ اما دیگر تا قیامت، از پدرت و قرآن نامی نخواهد ماند. گفت: علی جان نرو! من بلاها را می‌کشم.

کیفیت آفرینش اهل بیت علیهم السلام

عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله در جلسه بود، «فقال العباس» به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «فکیف کان بدأ خلقکم» ابتدای آفرینش شما چطوری بوده است؟ «کیف» یعنی چگونه؛ حضرت فرمودند: «فقال یا عم لما اراد الله ان یخلقنا» عمو جان، وقتی خدا خواست ما را خلق کند، «تکلم بکلمة» کلمه‌ای از او جلوه کرد، «خلق منها نورا» از آن کلمه نور را آفرید، «ثم تکلم بکلمة فخلق منها روحاً» باز کلمه‌ای تجلی داد و از آن کلمه روح را آفرید. «ثم مزج النور به الروح» آن نور اولیه وجود ما را با روح آمیخت و مخلوط کرد، «فخلقنی» پس مرا از آن نور و روح آمیخته به هم آفرید، «و خلق علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین».

«فکنا نسبه» ما او را تسبیح می‌گفتیم، «حین لا تسبیحه» در حالی که هیچ تسبیحی وجود نداشت، «و نقدسه حین لا تقدیس» و او را تقدیس می‌کردیم، در حالی که تقدیسی وجود نداشت. «فلما اراد الله تعالی ان ینشی خلقه» وقتی اراده کرد آفرینش را پدید بیاورد و عالم را خلق کند، «فتق نوری» باز ذهنشان به سمت حرف دانشمندان برود که گفته‌اند نور بسته بود و نور باز شد، شکافته شد. «فتق نوری» نور من شکافته شد، «فخلق منه العرش»



پس عرش را از نور من آفرید. «فالعرش من نوری و نوری من نور الله و نوری افضل من العرش» مرا با عرش مقایسه نکنید! عرش جلوه نور من است. «ثم فتق نورا نور اخی» بعد نور برادرم علی را شکافت، «فخلق منه الملائکه فالملائکه من نور علی و نور علی من نور الله و علی افضل من الملائکه». «ثم فتق نور ابنتی» نور فاطمه را شکافت، «فخلق منه السماوات و الارض» کل آسمانها و زمین خانه فاطمه است. مرز تو ملک ملکوت خداست کی به هوای فدک خیبری؟

به دنبال یک تکه زمین نرفتی، بلکه به دنبال احقاق حق رفتی؛ وگرنه همه آسمانها و زمین که از نور خودت بود! «فالسماوات و الارض من نور ابنتی فاطمه و نور ابنتی فاطمه من نور الله» نمی دانم دقت می کنید و می بینید که اتصال اهل بیت علیهم السلام به کجاست؟! می دانید این نور چه قدرتی داشته که عرش را از یک بخش، ملائکه را از یک بخش و آسمانها و زمین را از یک بخش آن خلق کرده است. «فالسماوات و الارض من نور ابنتی فاطمه و نور ابنتی فاطمه من نور الله و ابنتی فاطمه افضل من السماوات و الارض».

«ثم فتق نوری ولدی الحسن» بعد نور بچه ام حسن را شکافت، «فخلق منه الشمس و القمر، فالشمس و القمر من نور ولدی الحسن و نور الحسن من نور الله و الحسن افضل من الشمس و القمر». آخری را دقت کنید! «ثم فتق نور ولدی الحسین» بعد نور حسین را شکافت، «فخلق منه الجنة و الحور العین» کل بهشت را از نور حسین من آفرید. «فالجنة و الحور العین من نور ولدی الحسین و نور ولدی الحسین من نور الله و ولدی الحسین افضل من الجنة و الحور العین» یعنی مردم، بدانید همه انبیا، اولیا، صدیقین و شهدا برای مزد اعمال و ایمانشان به در خانه حسین علیه السلام می روند. یک روایت بسیار مهم دیگر برای بعد بماند.

اخلاق عجیب ابی عبدالله علیه السلام

یک اخلاق ابی عبدالله علیه السلام این است که به دنبال دیگران می آید؛ یعنی نمی نشیند که به دنبالش بروند. این اخلاقش است؛ خیلی اخلاق عجیبی است که با این عظمت به دنبال دیگران برود. برای او فرقی هم نمی کند که دیگران مسکین و فقیر هستند، مغازه دار مدینه یا

بیابان نشین هستند، ارمنی و مسیحی هستند. حضرت به طرف کربلا می آیند، به منطقه ثعلبیه می رسند که کویر بود و آب و علف کمی داشت. همین جوری که کاروان آرام آرام می رقت، چشم حضرت به آن طرف بیابان افتاد، دیدند چادرنشینی در آنجاست. پیاده شدند و به طرف چادر آمدند، دیدند پیرزنی دم در چادر است، فرمودند: مادر وضعتان خوب است؟ گفت: سخت می گذرد! فرمودند: چرا؟ گفت: ما یک مشت گوسفند داریم و سه نفر هم هستیم؛ من، پسر و عروسم هستیم. اسم من قمر، اسم پسر و هب و اسم عروسم هانیه است. هر سه هم مسیحی هستیم. فرمودند: من کاری به مسیحی بودنتان ندارم، وضعتان چطور است؟ گفت: آقا آب خیلی کمی داریم. فرمودند: مادر بلند شو و دنبال من بیا. به دنبال ابی عبدالله علیه السلام راه افتاد. یک خرده آن طرف تر از خیمه سنگی بود، امام سنگ را کنار زدند و آب جوشید، گفتند: خوب است؟ گفت: به تو چه بگویم؟ خیلی خوب است! دیگر وضع ما خوب شد.

حسین جوشش خداست، پیش او بمانید! گریه کن ها، بعد از مردن ما که عده ای هم نزدیک منبر هستیم، این گریه و سیاه پوشیدن را ادامه بدهید و بعد از مردن ما کم رنگش نکنید! حضرت فرمودند: پسرت چه موقع از صحرا می آید؟ گفت: آقا با عروسم دوتایی به دنبال گوسفندچرانی می روند و غروب می آیند. فرمودند: اگر غروب برگشتند، به آنها بگو آقایی دم خیمه آمد و این آب را هم او درآورد. ایشان گفت: ما برای احقاق حق و ریشه کن کردن ظلم به نیرو نیاز داریم، من می روم، به پسر و عروست بگو اگر دلشان می خواهد، به دنبال من بیایند. خداحافظ گفت و رفت. عصر شد، پسر و عروستش برگشتند. پسر گفت: مادر، خیلی وضعتان خوب شده، این آب را چه کسی درآورد؟ مادر گفت: آقایی آمد که فقط اسمش را گفت، گفت من حسین هستم. من او را ندیده بودم و نمی شناختم. در این عالم غوغا کرده ای! تو می توانستی در روز عاشورا آب دریاوری؛ اما چون می دانستی اراده خدا بر این تعلق گرفته که تشنه جان بدهی، سراغ آب نرفتی. وگرنه تو که صاحب بهشت و فردوس هستی، جهان برای تو آب می شد! پسر گفت: مادر، اصلاً تا صبح معطل نشو و خیمه را همین الآن جمع بکنید، بلند شوید و برویم. گوسفند می خواهی چه کار! گوسفندها را ول کن، نمی دانی چه سرمایه ای به دنبال ما آمده است.

نه روز بود که اینها عروسی کرده بودند؛ فدایتان بشوم، شما را مسیحی می گویند؟ شما را اولیای خدا می گویند! ماه غسلشان را به کربلا آمدند و عجب ماه غسلی شد! عروسی شان تا

روز عاشورا هفده روز شد. وقتی جنگ شد، پنجاهتا از اصحاب درجا کشته شدند و ۲۱-۲۲ نفر تک ماندند. پیش مادرش آمد، گفت: مادر تکلیفم چیست؟ مادر گفت: تکلیفت؟! یک لحظه پیش من نمان و برو! گفت: مادر، من هم دلم می‌خواهد پیش زهرا روسفید بشوم. به میدان آمد و به شدت جنگید، سرش را از بدن جدا کردند و طرف چادر انداختند. مادرش از چادر بیرون آمد و سر بریده خون‌آلود جوانش را برداشت و بوسید، به لشکر رو کرد و گفت: چیزی که در راه حسین علیه السلام داده‌ام، پس نمی‌گیرم! این سر برای شما باشد. عروس هفده روزه به میدان آمد و گفت: من در خیمه بمانم، پسر فاطمه غریب باشد؟! من بمانم و صدای ناله بچه‌ها به گوشم بخورد! حمله کرد، عروس را هم کشتند.

کلام آخر؛ وداع علی اکبر علیه السلام و بی‌تابی اهل بیت پیامبر

از خیمه بیرون پرید، آرام نیامد و فریاد می‌زد: «وا اخواه، وا علیا». می‌خواست بیشتر برود و به میدان برود. ابی‌عبدالله علیه السلام فرمودند: دخترم سکینه جان، تقوای الهی پیشه کن و صبر کن. گفت: بابا می‌گویی صبر کنم، چطوری صبر کند کسی که برادرهایش را کشته‌اند؟! چطوری من صبر کنم، در حالی که پدرم غریب مانده است؟! یک‌دفعه زن و بچه از خیمه شنیدند که ابی‌عبدالله علیه السلام ناله می‌کنند و می‌گویند: «انا لله و انا الیه الراجعون».

چند دقیقه هم امام صادق علیه السلام برایتان روضه بخواند؛ مردم در خانه‌اش جمع شده بودند، امام گفتند: امروز خودم روضه می‌خوانم، نمی‌خواهد مداح و روضه‌خوان برایم بخواند. خطاب به علی اکبر علیه السلام فرمودند: «بابی انت و امی» پدر و مادرم فدایت بشود! پدرم امام باقر فدایت بشود! مادرم فدایت بشود! فدای سر بریده‌ات، فدای شهید بی‌گناه! پدرم فدایت، مادرم قربانت که وقتی از اسب افتادی، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستشان را زیر خون تو گرفتند. پدر و مادرم فدایت که وقتی به میدان می‌رفتی، قلب پدرت سوخت. پدر و مادرم فدایت، پدرت تا عصر (حدودهای ساعت چهار) که زنده بود، «علی الدوام» برای تو گریه کرد و همه‌اش می‌گفت: علی، علی، پسر من! «رفع الحسین صوته بالبکاء» صدایش را برای اکبر بلند کرد که کسی تا آن روز صدای ابی‌عبدالله علیه السلام را به گریه به این بلندی نشنیده بود!

مثل خورشید از خیمه طلوع کرد و با یک دنیا ادب روبه‌روی بابا ایستاد. کلمه اول را که گفت، گفت: بابا به من اجازه می‌دهی به میدان بروم؟ الله اکبر! اینها متن روایت است، اشک امام مثل سیل ریخت، بغل خودشان را باز کردند و گفتند: اکبرم بیا در آغوشم. او را مثل گل بو می‌کرد؛ سر اکبر را بو می‌کرد، صورتش را بو می‌کرد، زیر گلویش را بو می‌کرد، فرقش را بو می‌کرد. وای اکبرم، بوی خدا می‌دهد! با دست خودش لباس جنگ به پسرش پوشاند. خیلی است که لباس مرگ به تن بچه‌اش بپوشاند! کمربند چرمی‌ای از امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام رسیده بود، آن را به کمر اکبر علیه السلام بستند. خود ابی‌عبدالله علیه السلام در میان اسب‌ها رفتند، مهار عقاب را گرفتند و در رکاب اکبر آورد. اکبر سوار شد، اما قبل از اینکه به طرف میدان حرکت کند، یک‌مرتبه ابی‌عبدالله علیه السلام دیدند: «اجتمعت النساء حوله كالحلقة» همه زن‌ها و دخترها آمدند و به دورش حلقه زدند. جلوی اسب را گرفتند و همه با گریه گفتند: «اکبر إرحم غریتنا و لا تستعجل الی القتال» برای کشته شدن عجله نکن! «فانه لیس علی طاقة فی فراقک» هیچ‌کدام از ما طاقت فراق تو را نداریم. عمه‌ها و خواهرها رکاب را گرفتند و گفتند: «و منعه عن العظیمه» نمی‌گذاریم بروی! عمه‌اش زینب گفت نمی‌گذارم بروی، ام‌کلثوم گفت نمی‌گذارم بروی، سکینه گفت نمی‌گذارم بروی؛ لای دست‌وپای اسب هم دختر سه ساله‌ای می‌چرخید و می‌گفت برادر، نمی‌گذارم بروی. شما بودید، چه کار می‌کردید؟! شما این خانم‌ها، خواهرها، بچه‌های کوچک را لای دست‌وپای اسب می‌دیدید، چه کار می‌کردید؟ «تغیر حال الحسین» حال ابی‌عبدالله علیه السلام دگرگون شد، «بحیث اشرف علی الموت» بچه‌ها، دخترها و خواهرها دیدند حسین علیه السلام دارد می‌میرد! «و صاح نساءه و عیاله» ناله‌ای زدند و فرمودند: او را رها کنید، دورش را خالی کنید. «فانه ممسوس فی الله» اکبر من به خدا چسبیده است «و مقتول فی سبیل الله». «ثم اخذ بیده» سپس بین زن‌ها آمدند و به اکبر گفتند: دستت را به من بده! اینها که نمی‌گذارند بروی. «و اخرجہ من بینهن» اکبر را بیرون آوردند، گفت: بابا بروم؟! امام گفتند: آره عزیزم، نمی‌دانم چطور می‌کنم؟! اکبر می‌رود، ابی‌عبدالله علیه السلام پشت سرش را نگاه می‌کند، «نظر آیس منه» حسین علیه السلام ناامید شد...



جلسه نهم

پایگاه عظیم قمری هاشم عاشقانه

در آفرینش

نگاه عظیم پروردگار به پیامبر اکرم ﷺ در قرآن

پروردگار در سوره مبارکه احزاب پنج وصف برای وجود مبارک پیغمبر اسلام بیان می‌کند. در این آیه شریفه (اواخر سوره احزاب)، نگاه پروردگار عالم به پیغمبرش است که این نگاه عظیم است. اگر خداوند با همین یک آیه توفیق درکش را بدهد، پیغمبرش را می‌شناساند که این یک نفر در جهان هستی کیست. ما برای شناخت حضرت، باید دیدگاه‌های پروردگار را ببینیم تا برایمان روشن باشد که او در عالم ملک و ملکوت، غیب و شهود، ظاهر و باطن، نمونه و هموزن ندارد.

الف) پیامبر اکرم ﷺ، در بردارنده همه صفات الهیه و ربوبی

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا﴾^۱ در اول آیه «أنا؛ من» نمی‌گوید و با چه عظمتی از خودش اسم می‌برد! معنی ظاهر و فارسی «إِنَّا» یعنی ما، ولی در حقیقت می‌فرماید: «کل الکمال، کل الجمال و کل الجلال» تو را فرستاد؛ یعنی همه صفات الهیه و ربوبیت را در فرستادن تو بدرقه تو کرده‌ام. «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا» تا مردم تو را ببینند؛ وجود تو، ارزش‌های تو، روح تو، عقل تو، دانش تو و آگاهی تو گواه بر این است که عالم خدا دارد. خیلی سنگین است! من اگر بخواهم خودم را به تمام موجودات صاحب عقلم معرفی بکنم، به تو معرفی می‌کنم.

۱. احزاب: ۴۵.

ب) رسول خدا صلی الله علیه و آله، بشارت دهنده به بندگان مؤمن

«وَمُبَشِّرًا» تو را فرستادم تا به تمام بندگان من، آنهایی که اهل ایمان و عمل صالح هستند، مژده بدهی. زبان تو به رحمت، مغفرت، رضایت و جنت من مژده بدهد که خیال نکنند من ایمان و عمل صالح آنها را کم حساب می‌کنم. من ایمان و عمل صالح بندگانم را با رحمت، مغفرت، لطف، احسان، رضایت و جنت خودم محاسبه می‌کنم؛ یعنی بندگان من، ایمان و عمل صالح برای شما بالاترین سرمایه است.

ج) هشدار رسول خدا صلی الله علیه و آله به غافلان و بی‌خبران عالم

«وَنَذِيرًا» من تو را فرستادم تا به غافلان، بی‌خبران، هواپرستان و خواب‌ها هشدار بدهی که ضرر می‌کنید و تمام حرکات شما به طرف خسارت است. در آیه دیگری به این گروه می‌فرماید: «أَيْنَ تَذْهَبُونَ» به کجا می‌روید؟ آخر و عاقبتش را می‌دانید؟ هیکل مادی‌تان را هزینه هر نوع گناهی می‌کنید، به کجا می‌روید؟

د) دعوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همه مردم جهان

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ»^۱ با توفیق من فرستاده شدی که همه مردم جهان را به سوی من دعوت کنی و به آنها بفهمانی که بت‌های جاندار و بی‌جان تکیه‌گاه نیستند و هیچ کاری از دستشان برای شما بر نمی‌آید. تو را فرستاده‌ام که دستشان را در دست رحمت من بگذاری تا همه چیز، هم در دنیا و هم در آخرت گیرشان بیاید.

دو ریال پول نداشت تا نان تافتون معمولی بگیرد و شب با زن و بچه‌اش بخورد، عثمان گفت: عجب فرصت طلایی است که او را بخریم. به غلامش گفت: سه هزار دینار طلا به در خانه ابوذر ببر و بگو این هدیه است؛ اگر به او قبولانندی، آزادت می‌کنم. غلام در زد، ابوذر دم در آمد و گفت: هدیه اعلی حضرت است. ابوذر گفت: از ملک شخصی‌اش است؟



او که من می‌دانم ملک شخصی ندارد! او مکه‌ای و گدا بود و پابره‌نه به مدینه آمد. به او ارث رسیده است؟ پدرش ارثی نگذاشت! پول برای کیست؟ غلام گفت: برای بیت‌المال و وزارت دارایی است. ابوذر گفت: به همهٔ مسلمان‌ها سه‌هزار دینار داده‌اند؟! گفت: نه! ابوذر گفت: پول را بردار و برو. گفت: قبول کن، من آزاد می‌شوم! ابوذر گفت: اگر من قبول بکنم، من بردهٔ کل جامعهٔ اسلامی می‌شوم؛ چون حق همهٔ آنها به گردن من می‌افتد و من هم جوابی ندارم که در قیامت بدهم. این را ببر و پس بده، به او بگو دیگر از این کارها دربارهٔ من نکن! من در این مدینه آدم بسیار سرمایه‌داری هستم؛ خیلی دارم که نمی‌شود حساب کرد. غلام گفت: ابوذر، تو نان نداری بخوری، چه چیزی داری؟ ابوذر گفت: شما هم نمی‌فهمید، اربابت هم نمی‌فهمد! «اصبحت بولاية مولای امیرالمؤمنین» من خیلی سرمایه دارم و گدا نیستم، گدا خودتان هستید که علی را ندارید! شما هیچ چیزی ندارید.

ه) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سراج منیر

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ» من تو را فرستادم که مردم را به سوی من دعوت کنی. «وَسِرَاجًا مُنِيرًا»، این پنجمی ربطی به تبلیغ پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسئولیت‌هایش ندارد.

خورشید اول

سراج در سورهٔ «عم يتساءلون» دربارهٔ خورشید به کار گرفته شده است، آنجایی که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»^۱ تا به خورشید می‌رسد: «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا»^۲ تو ای حبیب من، در فلک هستی، منظومهٔ معنویت و مرکز منظومه، خورشید پخش‌کنندهٔ نور هستی. اینها را دنبال من در ذهن خودتان نگه دارید و حفظ بکنید. این یک خورشید است؛ خورشیدی که نورش را فقط و فقط از پروردگار می‌گیرد، مستقیم هم می‌گیرد و واسطه ندارد. خود پیغمبر صلی الله علیه و آله واسطهٔ بین خدا و کل است؛ حالا

۱. نبأ: ۱۰-۱۱.

۲. نبأ: ۱۳.



چه کسی بین او و خدا واسطه بشود؟ چنین قدرتی در عالم نیست که بین نورالله و رسول الله واسطه بشود.

خورشید دوم

به سراغ خورشید دوم می‌رویم؛ ما در آیه مباهله می‌خوانیم که به نصاری نجران بگو: **تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ**^۱. «انفس» جمع عربی است که به «نا» ضمیر جمع اضافه شده و «انفسنا» شده است. ما همه بچه‌هایمان و زن‌هایمان را می‌آوریم؛ چون همه جمع است: «ابناءنا وانباءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم». همه وجودمان و هرچه داریم، به میدان می‌آوریم، شما هم بیاورید. یک عالم محدث مفسر غیرشیعه در ذیل این آیه نوشته که پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را غیر از حسن و حسین و فاطمه و علی علیه السلام در میدان مباهله آورده باشد. تعبیر عجیبی است! به عبارت دیگر، به نصاری نجران بگو: ما همه جانمان را می‌آوریم! با اینکه یک نفر را آورده، ولی گفت همه جان خودمان را می‌آوریم؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام همان پیغمبر است که «من نور واحد» و «من روح واحد» هستند، «الا أنه لا نبی بعدی»؛ یعنی وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله سراج منیر است، جانش هم سراج منیر است.

خورشید سوم

ده سال امامت امام مجتبی علیه السلام در ظاهر عالم برپا بود. شما هر کتابی که دلتان می‌خواهد، ببینید؛ سنی، شیعه، تاریخ‌نویس. در این ده‌ساله که حضرت مجتبی علیه السلام امام بودند، حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام یک روایت، یک منبر یا یک رأی و پیشنهاد ندارد. هر کسی هم هرچه به ایشان می‌گفت، می‌گفتند: امام واجب‌الاطاعة من حضرت مجتبی علیه السلام است. فعلاً او خورشید هدایت در این عالم است.



خورشید چهارم

وقتی امام مجتبی علیه السلام می خواستند از دنیا بروند، تمام ودایع نبوت و امامت را که ما نمی دانیم چیست، در یک لحظه به ابی عبدالله علیه السلام انتقال دادند و ابی عبدالله علیه السلام خورشید هدایت شدند. بله ابی عبدالله علیه السلام خورشید هدایت شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره او می گویند: «حسین منی و انا من حسین» من و حسین یکی هستیم. ما دو اسم و دو بدن داریم، ولی یک روح و یک حقیقت هستیم؛ اگر من خورشید هستم، علی، حسن و حسین هم خورشید هستند.

کسب نور قمر بنی هاشم از وجود چهار خورشید

حالا در منظومه شمسی مادی می رویم؛ او زبان ندارد که جواب ما را بدهد، ولی هزاران دانشمند حرفش را می زنند و قبل از اینها هم قرآن حرفش را زده، اسم آن هم در قرآن آمده است: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾^۱ از قمر می پرسد نورت را از کجا می آوری؟ خیلی جالب است که قرآن از قمر به «و الْقَمَرُ نُورًا» تعبیر می کند. نورت را از کجا می آوری؟ قمر می گوید: من از خورشید می گیرم، از هیچ جای دیگر نور نمی گیرم. قمر بنی هاشم علیه السلام از این چهار خورشید کسب نور کرده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندیده، اما علی علیه السلام را دیده است. علی علیه السلام همان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، «الا أنه لانی بعدی». علی، امام مجتبی و ابی عبدالله خورشید بودند و این قمر از چهار خورشید، آن هم در منظومه هدایت و فلک معنویت، کسب نور کامل کرده است. ما هم مؤمن هستیم، اما ایمان هیچ کدام ما صد نیست؛ اگر ایمان شما صد است، پس شما یک پیغمبر یا امام هستید. ایمان شما صد نیست، ایمان هیچ کس صد نیست! ما بعد از انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام ایمان صد نداریم. وزن ایمان امثال سلمان، مقداد، ابوذر و عمار به وزن ایمان انبیا و ائمه نبود و وزن بعد از آنها بود.

قمر بنی هاشم علیه السلام، معدن همه ارزش ها و در کمال تقوا

قمر بنی هاشم علیه السلام در ۳۳ سال عمرش کمال نور را از این چهار خورشید گرفت. یک بار قمر بنی هاشم علیه السلام را بین، البته نه در این عکس ها که غلط است، بلکه در دلت بین! چون

اَئِمَّةٌ علیهم السلام می‌گویند ما در قلوب شیعیانمان هستیم. ما یعنی همه ما؛ امام حسین علیه السلام هر جا هست، قمر بنی هاشم علیه السلام هم هست. ذات و معنویت قمر بنی هاشم علیه السلام را در دلت ببین، می‌بینی پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی، حسن و حسین علیهم السلام است. با این نوری که کسب کرده، ببینید وجود مقدس او در این سن کم، یعنی ۳۳ سال به کجا رسیده است: «کان فاضلاً عالماً عابداً زاهداً فقیهاً تقیاً» این قمر بنی هاشم علیه السلام است. اصلاً کوه می‌خواهد متلاشی بشود! آدم چطور می‌تواند تحمل این حرف‌ها را داشته باشد، وقتی ایمان صد نباشد!

«کان فاضلاً عالماً» فاضل یعنی معدن همه ارزش‌ها بود؛ «عالماً» هم «الف» و «لام» ندارد، یعنی آگاهی کاملی به باطن و ظاهر عالم داشت؛ «عابداً» در بندگی خدا حرف اول را می‌زد؛ «زاهداً» قلبش به اندازه یک میلیونم، یک میلیاردم ذره به امور مادی اتصال نداشت. از آنهایی بود که حافظ می‌گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است
«فقیهاً»، این فقه در «فقیهاً» به این معنا نیست که علم مرجع تقلیدی داشته است، بلکه «فقیهاً» به لغتش برگردانده می‌شود و کمال دانایی را داشت؛ «تقیاً»، در کمال تقوای الهی بود.

عبادت ویژه قمر بنی هاشم علیه السلام، حفاظت از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

یک شب از عمرش را بشنوید؛ حالا تمام این حقایق که در وجود او تجلی داشت و کار می‌کرد. من متن‌ها را دقیق می‌خوانم که ایشان را بشناسید. تا حالا فرصت شناساندن ایشان را در حد سوادم نداشتم و این بار ایشان را می‌شناسانم. «ان اصحاب الحسین باتوا لیلۃ العاشر من المحرم ما بین قائم و راکع و ساجد» شب عاشورا این ۷۱ نفر یا تا صبح در حال ایستاده عبادت می‌کردند یا در حال رکوع بودند یا در حال سجود بودند. اینها آن شب خود را این‌جوری گذراندند. عبادت آن شب عباس علیه السلام چه بود؟ «لکن خصص العباس من بینهم» عباس بین این ۷۲ نفر ویژه این کار شد: «بحفظ بنات رسول الله و اهل بینه» گفت من امشب تا صبح نمی‌خوابم تا مراقب خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله، دختران و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را



باشم. «کان رکابا جواده» از غروب آفتاب سوار بر اسبش شد و «مقلدا سیفه» شمشیرش را به گردنش انداخت. شمشیر را به کمرش هم نگذاشت که برای کشیدنش وقت نباشد و سریع بکشد. «و اخذ رمحه» نیزه‌اش هم در دستش بود، «یطوف حول الخیم» دور این خیمه‌ها طواف می‌کرد. طواف کعبه دل می‌کرد! حاجی‌ها به دور سنگ و گل طواف می‌کردند و عباس به دور حسین، زینب، خواهران، بنی‌عقیل و بنی‌هاشم طواف می‌کرد. یک حاجی در عالم چنین طوافی گیر او نیامده است! این کار آن شب او اهل بیت علیهم السلام را با آرامش کامل در خیمه‌ها خواباند. خانم‌ها، دخترها و بچه‌ها خوابیدند و هیچ نگرانی‌ای نداشتند؛ اگر بچه‌ای هم خوابش نمی‌برد، می‌گفت: عمویت بیدار است، بخواب! اما این خواب شب یازدهم برعکس شد؛ لشکر راحت خوابیدند و زن و بچه در این بیابان‌ها می‌دویدند. دیگر عمو نبود! به نظرتان بیاید؛ بچه‌های کوچک را که نگذاشته بودند خیلی از اوضاع خبر بگیرند، در آن شب یازدهم در این خیمه نیم‌سوخته، در آن خیمه می‌دویدند و به همدیگر می‌گفتند: امشب عمو کجاست؟ چطور ما را رها کرده و رفته است!

ادب و احترام قبرنی هاشم علیه السلام به خورشید امامت

این نوری که از این چهار خورشید گرفت، چه ادبی به او داد! نور این چهار خورشید با وجود قبرنی هاشم علیه السلام چه کار کرد! خیلی سنگین است؛ آخر من دو کلمه درس خوانده‌ام و می‌گویم من، آقا من هم کسی هستم، به حساب بیاورید. مسئله غیر از این است که فکر می‌کنید. من اول ایشان را شناساندم: «کان فاضلاً عالماً عابداً زاهداً فقیهاً تقیاً» یعنی همه کمالات در او جمع بود و خودش پایگاهی در این آفرینش داشت.

حالا گوش بدهید که این را بخوانم: «ما کان یجلس إلا یأذنه» تا ابی‌عبدالله علیه السلام به او نمی‌گفتند بنشین، نمی‌نشست و همین‌جوری بغل ابی‌عبدالله علیه السلام ایستاده بود. برادرها و خانم‌ها! ایشان به ما یاد می‌دهد که نسبت به ابی‌عبدالله علیه السلام چگونه احترام کنید. مبدا در دوره عمرتان (شاید ما آن وقت نباشیم) به ارتباط شما با ابی‌عبدالله علیه السلام ضربه بخورد! مبدا گریه‌تان خشک بشود! مبدا از این مجالس بیزید!



«كان كالعبد الذليل بين يدي المولى الجليل» عین برده‌ای ذلیل در برابر ابی‌عبدالله علیه السلام قرار می‌گرفت. «و كان مُتمسلاً لِأوامره و نواهی و مطیعاً له» فقط برابر ابی‌عبدالله علیه السلام گوش بود، زبان نبود! «لم یکن یخاطب الحسین» از زمانی که به دنیا آمد و زبان درآورد، تا روز عاشورا که شهید شد، هر وقت می‌خواست با امام حسین علیه السلام حرف بزند، می‌گفت: «یا سیدی؛ آقای من»، «یا ابا عبدالله»، «یا بن‌رسول‌الله». «ما كان یخاطبه بالاخوة فی مدت عمره» یک‌بار در این ۳۳ سال اتفاق نیفتاد که به ابی‌عبدالله علیه السلام بگوید برادر! «الّا مرة واحدة» یک‌بار برادر گفت و آن وقتی بود که از اسب افتاد؛ همان یک‌بار گفت برادر. برای چه برادر گفت؟ می‌خواست بگوید بیا به دادم برس یا دوایی برایم بیاور؟ نه، دلش می‌خواست سرش در وقت جان دادن روی دامن ابی‌عبدالله علیه السلام باشد و علت دیگری نداشت.

ارزش زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام و گریه بر ایشان

موسی علیه السلام در کوه طور بود، خود خدا داستان کربلا را برای موسی علیه السلام گفت؛ چون خدا بی‌واسطه حرف می‌زد. بعد داستان عزاداری را برایش گفت: موسی، این مردم قرن به قرن جلسه تشکیل می‌دهند، پول خرج می‌کنند، کمک می‌کنند، از صبح زود بیدارند، کفش جفت می‌کنند. موسی علیه السلام گفت: مجلس برای چه تشکیل می‌دهند؟ خطاب رسید: من ارزش‌ها و فضایل گریه بر ابی‌عبدالله را برای تو می‌گویم که بدانی آن مجالس چقدر قیمت دارد! موسی علیه السلام گفت: خدایا ممکن است مرا تا بعد از عاشورا زنده نگه داری تا من هم به این جلسه‌ها بروم و گریه کنم. خدا می‌داند گریه بر حسین علیه السلام، بودن با حسین علیه السلام و کمک به ابی‌عبدالله علیه السلام به هر شکلی، زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام چقدر ارزش دارد! شما اربعینی‌ها که پیاده می‌روید، این روایت را بنویسید و در جیب‌تان بگذارید. پیرمرد محاسن سفید در سامره خدمت امام هادی علیه السلام آمد و گفت: آقا برای زیارت شما آمده‌ام. حضرت فرمودند: خیلی وقت است نیامده‌ای. گفت: پیش نیامد؛ حالا هم که آمده‌ام، می‌خواهم اجازه بگیرم و از اینجا پیاده به کربلا بروم. امام هادی علیه السلام دعایش کردند، بعد



فرمودند: پارسال که پیش من آمدی و می‌خواستی پیاده بروی، پسر و عروست هم بودند، چرا آنها را نیاوردی؟ گفت: نشد! یکی به او گفت: مگر از امام رودربایستی داری؟ به او بگو! پیرمرد گفت: یا بن رسول الله، این شخص می‌گوید بگو، می‌گوییم! پارسال در پیاده‌روی اربعین، مأمورهای متوکل هر دو را کشتند. امام به پهنای صورتشان گریه کردند و فرمودند: خدا پسر و عروست را غریق رحمتش کند که در چه راهی کشته شدند!

کلام آخر؛ اوج عظمت قبربنی هاشم علیهم السلام

در کتاب «عدة الشهور» است؛ من یک مقدار توضیح می‌دهم. شب بیست و یکم است، امیرالمؤمنین علیه السلام گاهی از حال می‌روند و پلک‌هایشان روی هم می‌افتد، گاهی به حال می‌آیند و چشمشان را باز می‌کنند. دیگر پنج دقیقه ده دقیقه به شهادتشان مانده، چشمشان را باز کردند، خوابیده بودند و نمی‌توانستند سرشان را حرکت بدهند. ضربت تا روی بینی را شکافته بود، یک لحظه چشمشان را باز کردند و گفتند: حسین کجاست؟ ابی‌عبدالله علیه السلام گفت: بابا کنار دستت نشسته‌ام. فرمودند: عباس کجاست؟ عباس سیزده ساله هم انتهای اتاق سرش را به دیوار گذاشته بود و ناله می‌زد. فرمودند: او را بیاورید. زینب علیه السلام آمد و گفت: داداش، بابا تو را می‌خواهد. دست قبربنی هاشم علیه السلام را گرفت و کنار امیرالمؤمنین علیه السلام آورد. حضرت از حال رفتند و دوباره به حال آمدند، فرمودند: عباس، دستت را در دست من بگذار؛ حسین جان، تو هم دستت را در دست من بگذار. دست عباس را در دست ابی‌عبدالله گذاشتند و فرمودند: پسر من هستی، حسین پسر فاطمه علیه السلام است. من یک وصیت به تو دارم که این متنش است: «ایاک ان تشرب الماء» عباس جان از خوردن آب بپرهیز «و اخوک الحسین عطشان» در آن وقتی که جگر گوشه من عطشان است.

حالا می‌خواهم اوج عظمت عباس را بگویم! همه اینهایی که گفتم، اوج نبود؛ اوج اینجاست. پیغمبر صلی الله علیه و آله با دست خودشان شربتی به اندازه یک بار خوردن درست کردند و به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند. آن وقت علی علیه السلام ۲۴-۲۵ ساله بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: «اشرب» این

شربت را بخور، «فداک ابن عمک» من فدایت بشوم علی. می‌دانید یعنی چه؟ پیغمبر ﷺ، یعنی همه هستی به علی ﷺ می‌گویند من فدایت بشوم!

امیرالمؤمنین ﷺ هر وقت حسین ﷺ را می‌دیدند، می‌گفتند: «بأبی و امی» پدر و مادرم فدایت بشوند! «ایها المقتول بطف الکربلا» ای عزیزدلم که سرت را در بیابان می‌برند. پدر و مادرم فدایت بشوند! پدر و مادرمان، زن و بچه‌مان، هر چه پول داریم، همه چیز ما فدای تو یا ابا عبدالله!

پیغمبر ﷺ به علی ﷺ گفتند فدایت بشوم و علی ﷺ به ابی‌عبدالله ﷺ گفتند پدر و مادرم فدایت؛ اما زینب ﷺ وقتی بدن را روی دامنش گذاشت (این خیلی حرف است)، گفت: «بأبی المهموم حتی قضی» پدرم فدایت بشود، یعنی علی ﷺ! حسین من، پدرم فدایت بشود که با دل پرغصه از دنیا رفتی. پدرم فدایت بشود که با لب تشنه جان دادی.

ابی‌عبدالله ﷺ که ملائکه، آسمان‌ها، زمین، گیاهان، درختان، ماهیان دریا، انبیا و اولیا برای او گریه کردند، عصر تاسوعا به قمر بنی‌هاشم ﷺ گفتند: «بنفسی انت» حسین به قربانت برو! همه رفته‌اند و همین یک نفر مانده است، بچه شیرخواره هم در خیمه است و هنوز نوبت او نشده است. آخرین نوبت نوبت قمر بنی‌هاشم ﷺ است، پیش برادر آمد، «فتأت الحسین برأسه الی الارض» تا چشم حضرت در کنار خیمه به عباس ﷺ افتاد، سرشان را به طرف زمین پایین انداختند و هیچ چیزی نگفتند. همین جور که سر ابی‌عبدالله ﷺ پایین بود و قمر بنی‌هاشم ﷺ هم با یک دنیا ادب ایستاده بود، «فسمع الحسین الاطفال» امام حسین ﷺ از بچه‌ها در خیمه‌ها شنید، «و هم ینادون» ناله می‌زدند: «العطش، العطش» تشنه هستیم. «فلما سمع العباس بذلک» وقتی قمر بنی‌هاشم ﷺ هم صدای بچه‌ها را شنید، ابی‌عبدالله ﷺ به او گفتند: عباس جان، چه کار می‌کنی؟ گفت: الآن می‌روم و به هر قیمتی که شده، یک مشک آب می‌آورم.

در خیمه‌ای آمد که مشک‌ها را می‌گذاشتند. همه مشک‌ها خشک بود؛ ولی از آب این مشک‌ها دیشب و پریشب، در این یکی دو سه شب، قطره‌قطره روی خاک ریخته و خاک‌ها



نمناک بود. عباس علیه‌السلام دید این دخترها و بچه‌ها دامن‌ها را بالا زده‌اند و شکم‌ها را روی نم زمین گذاشته‌اند. بچه‌ها گفتند: عمو می‌خواهی برای ما آب بیاوری؟! گفت: آری، عمو می‌روم. سکینه گفت: عمو، آب آوردنت حتمی است؟ گفت: آری عموجان، خیالت راحت باشد. من می‌روم، به بچه‌ها مژده بده و بگو عمو تا چند دقیقه دیگر می‌آید و آب می‌آورد. قدیمی‌ها می‌گفتند: «یا رب مکن امید کسی را تو ناامید».

مشک در دستش بود، تهیه‌اش را دیده بودند و به چهارهزار تیرانداز دستور داده بودند وقتی عباس آمد، دایره‌وار محاصره‌اش کنید که راه بیرون رفتن نداشته باشد؛ ولی دایره را شکست و وارد شریعه شد. «فلما اراد ان یشرب غرفة من الماء» فقط نیت کرد و دستش هم به آب نزد. نیت کرد که آب بخورد، «ذکر عطش الحسین و اهل بینه فرمی الماء» وقتی به تشنگی ابی‌عبدالله علیه‌السلام و زن و بچه توجه کرد، آب را رها کرد و گفت: «و الله لا اشربه» آب، به خدا قسم تو را نمی‌خورم، «و اخ الحسین و عیاله و اطفاله عطاشا» حسین من، خواهرهایم و بچه‌های کوچک تشنه باشند و من آب بخورم!

مشک را پر کرد و روی کتف راستش انداخت که دستش آزاد باشد و بتواند دفاع بکند. به‌سوی خیمه‌ها حرکت کرد، راهش را بستند. «احاطوا به من کل جانب» چهارهزار نفر دایره‌وار دورش را گرفتند و نگذاشتند که دیگر این بار کوچه باز کند. همه شروع به تیراندازی کردند. حساب بکنید چه خبر شد! تیر مثل باران می‌آید، از پشت هم دو نفر کمین کردند و دست راستش را قطع کردند. به سرعت بند مشک را روی شانه چپ انداخت، چند لحظه بعد دست چپ را هم قطع کردند. بند مشک را در هوا روی دندان گرفت و گفت: حالا دست ندارم، مشک را با دندان می‌برم. من که هنوز نگفته‌ام، بگذارید بگویم مشک را هدف گرفتن! تیر آمد و مشک را پاره کرد، گفت: دیگر با چه رویی به خیمه بروم؟!

در محاصره ایستاد، شما یقین بدانید که بدن هیچ‌کدام از این ۷۲ نفر مثل عباس علیه‌السلام لطمه ندید. چرا؟ چون آدم که لطمه می‌بیند، با دستش دفاع می‌کند؛ حرکت می‌کند و با چشمش می‌پاید. مشک را که زدند، باید مثل برادرش بشود. در روایت دارد: یک تیر به کنار سینه‌اش

آمد و فرو رفت، دیگر دست نبود که این تیر را دریاورد و تیر ماند. نگاه می کرد که خودش را بیاید، چشمش هم با تیر هدف قرار دادند. درد چشم خیلی است! دو زانویش را روی زین اسب آزاد کرد تا این تیر چشم را بین پا بگذارد و بکشد، کلاه خودش افتاد و سرش برهنه شد. می دانید عمود آهن چیست؟! هفت هشت برابر شمشیر وزن دارد! فکر می کنید عمود فرق را شکافت؟! نه، عمود را که زدند، سر را با گردن و سینه یکی کرد...

جلسه دهم

پیوند ابدی قلب شیعه با

اهل بیت علیهم السلام

قلب، جایگاه نوری اهل بیت علیهم السلام

خیلی علاقه داشتم که فرصتی برای من باشد تا روایت امام ششم، «شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا» را در عرصه صفات شیعه برایتان بیان کنم؛ اما فرصت نشد. روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانم که هم ما نقل کرده‌ایم و هم غیر از ما نقل کرده‌اند. روایت می‌گوید که جایگاه این نور، یعنی «جعلکم الله خلقکم الله انوارا» در این دنیا کجاست؟ جایگاهشان پیش از آفرینش و وقتی هیچ چیزی نبود، عندالله بوده است؛ حالا جایگاهشان در این دنیا کجاست؟ آیات بدون توضیح و روایات با توضیح دادن آن آیات بیان می‌کنند که جایگاه نوری اهل بیت علیهم السلام، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام در قلب است. کدام قلب؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله نشانه می‌دهند: «النور اذا دخل القلب انفسح و انشرح». «النور» الف و لام دارد و کسی نمی‌تواند به این توضیح ایراد بگیرد. اگر الف و لام نداشت، می‌گفتیم نور ایمان، معرفت و علم است؛ اما الف و لام دارد، یعنی نور خاص و نور معینی است. «اذا دخل القلب» وقتی این نور وارد جای خودش، یعنی قلب می‌شود، «انفسح و انشرح» این قلب میدان وسیعی پیدا می‌کند، گشایش و گستردگی برایش می‌آید. لذا حوصله صاحب این قلب از حقایق، معنویات، مسائل ملکوتی و الهی در هیچ شرایطی سر نمی‌رود و تنگ‌دل نمی‌شود.



نشانه‌هایی برای قلب پیوندخورده با نور

«قيل يا رسول الله هل لذلک علامت» آیا برای چنین قلبی نشانه‌ای هم هست که ما بفهمیم این نور در قلب قرار گرفته و جای خودش آمده است؟ حضرت فرمودند که بله نشانه‌هایی دارد:

الف) فریب نخوردن

«التجافی عن دار الغرور» چنین قلبی از هرچه که انسان را فریب می‌دهد، کنار می‌ماند و نه فریب مال، نه فریب مقام، نه فریب علم، نه فریب قدرت را می‌خورد. «التجافی عن دار الغرور» یعنی کنار می‌ماند از هر آنچه فریبنده است؛ چون وقتی آدم فریب بخورد، نور را رها می‌کند.

ب) دغدغه سنگین به قیامت

«و الانابة الى دار الخلود» چنین قلبی رویکرد سنگینی به قیامت دارد، یعنی دائم دغدغه قیامت را دارد و به فکر قیامت است که نکند این کار، این رفیق، این نفس، این مال یا این کسب، مرا از قیامت محروم و بی نصیب کند!

ج) آمادگی برای برداشتن توشه آخرت

نشانه دیگرش، «و التعهد الى يوم النشور» است؛ تا وقتی صاحب این قلب در دنیا است، آمادگی برداشتن توشه برای آخرتش را دارد. خدا می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱ مردم مؤمن، تقوای الهی را رعایت کنید و خودتان را کنار خدا از آلودگی‌ها حفظ کنید. واجب است هر کس اندیشه کند که برای فردای قیامتش چه چیزی آماده کرده است! دوباره تکرار می‌کند: «وَ اتَّقُوا



اللَّهُ» کنار خدا تقوا را رعایت کنید. وقتی ائمه ما تقوا را معنی می‌کنند، می‌فرمایند: تقوا مُرکب از سه حقیقت است: انجام واجبات با معرفت، با همت و با شوق؛ ترک مُحَرّمات بدون لغزیدن و تحت فشار قرار گرفتن که بگوید نشد و نتوانستم! نشد و نتوانستم در کار نیاورد؛ آراسته شدن به اخلاق حمیده. حسود، حریص، بخیل، متکبر، تلخ و بی‌مهر نبودن، این تقواست. این اخلاق عملی و درونی، تقوای اعتقادی و عملی و اخلاقی است.

خداوند، آگاه به کار و حرکات بندگان

«إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»، یقیناً خدا به کار و حرکات شما آگاه است. حتی نگاهی که می‌کنید، هیچ کس نمی‌تواند معنی این نگاه را درک بکند؛ چون چشم شما را می‌بیند و نمی‌داند این نگاه پاک یا آلوده است، خیانت است یا نگاه درستی است؟! «يَعْلَمُ خَائِئَةً الْأَعْيُنِ»، اما من خدا می‌دانم و برای من معلوم و روشن است. به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: فلانی آدم خوبی است و خیلی در عمل شدید است؛ اما (این اما را بگوییم، چون در جامعه ما خیلی فراوان است) یا رسول الله، با اینکه به نماز جماعت و جنگ می‌آید، با اینکه به نماز و روزه عمل می‌کند، ولی چشم‌چران است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چرا به من می‌گویید آدم خوبی است؟ یعنی این قدر لطیف باید در همه اعضا و جوارح، در همه اعمال و همه حرکات و سکنات تقوا داشت. این آثار آن نور است که وقتی وارد قلب می‌شود، «انفسح و انشرح». به عبارت دیگر، چنین قلبی با این گستردگی، خودش را گدای هیچ گناهی نمی‌داند و غنی، مستغنی و بی‌نیاز است. خودش را گدای ربا، رشوه، دزدی، بی‌حجابی و گدای گناهان دیگر نمی‌داند و بی‌نیاز است. با این نور سیر است و به گناه میل ندارد.

قلب مؤمن، حرم و عرش الهی

این یک روایت که جایگاه نور اهل بیت علیهم السلام بعد از اینکه آفرینش ساخته شد، قلب قرار داده شد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «قلب المؤمن حرم الله»، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«القلب عرش الرحمن»، کدام قلب؟ عرشیان اهل بیت علیهم السلام هستند: «قلب المؤمن عرش الله». «قلب المؤمن حرم الله» قلب مؤمن حرم خداست، اهل بیت علیهم السلام در چنین حرمی مقیم و ساکن هستند و با صاحب این قلب هم کار می‌کنند. این برای جایگاه اهل بیت علیهم السلام در دنیاست بعد از اینکه پروردگار آنها را وارد این جهان کرد.

نصیب کامل شیعه از آثار اهل بیت علیهم السلام

لطیفه دیگری هم اینجا هست که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا» شیعه از اهل بیت علیهم السلام آثار کامل، نه جزئی می‌گیرد. الآن توضیح این برای من فرصت نیست. شیعه از اهل بیت علیهم السلام آثار کامل نصیبشان می‌شود و وقتی آثار کامل نصیبشان شد، درخت پر بار می‌شوند. اینجا پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هر خیری را از شیعه امید داشته باش. ابدأ دستش را نمی‌بندد و بگوید من این کار را نمی‌کنم. هر خیری را از او امید داشته باش و از هر ضرری از شیعه در امان باش.

این حال ائمه بود؛ هر خیری از آنها صادر می‌شد و نه نمی‌گفتند، هیچ شری هم از آنها صادر نمی‌شد، چون در وجودشان شری جا نداشت که برود، ساکن بشود و بعد هم پخش بشود. شیعه در خیر آدم‌های خیلی نرمی هستند! من برای یکی به منبر می‌رفتم؛ من ۲۲ ساله بودم و زود منبری شدم. منبرم تهران هم بود و آن وقت طلبه قم بودم. او پنجاه سال از من بزرگ‌تر بود و چهره مذهبی‌ای بود. در طول سال به مناسبت‌ها برای اهل بیت علیهم السلام جلسه داشت و خرج حسابی می‌کرد؛ یعنی بی‌دریغ بود. چگونه بی‌دریغ بود؟ می‌گفت: امروز عاشوراست، بپزید؛ فقط بعداً به من بگویید چقدر پول بدهم. بهترین روغن، بهترین گوشت و بهترین برنج باشد. در مقابل کسی هم حرف نزنید و اگر گفت دوتا یا سه تا غذا بده، به او بدهید؛ اگر کم آوردید، از جای دیگری قرض بکنید. گاهی من در غیر از جلسه پیش او می‌رفتم، برای من حرف بزند که با حرف‌های سرمایه‌های معنوی به خودم اضافه کنم.

او می‌گفت (آن وقت که برای من تعریف کرد، جریانش به سی سال قبل می‌رسید): مرکز خیری در کربلا به نام ابی‌عبدالله علیه السلام درست کردیم تا هر زائری از ایران می‌رود و جایی



ندارد، به آنجا بیاید. بنا هم گذاشتیم که هیچ چیزی از هیچ کس برای کرایه و ماندن ده شب، هفت شب و شش شب نگیریم. پول کم آوردیم! نهایتاً بیست هزار تومان بیشتر نیاز نداشتیم که اینجا را تمام بکنیم. بیست هزار تومان هشتاد هفتاد سال پیش! بچه‌های تهران هم در کربلا بودند و می‌دیدم؛ آنها هم در حد بیست هزار تومان نبودند. یک دفعه یادم افتاد که یکی از رفقای قدیم جلسه‌ای گریه‌کن به کربلا آمده و مقیم شده است. او تمام سنگ‌های دور حرم ابی‌عبدالله علیه السلام را از بهترین سنگ سبز ایران آورد و نصب کردند، کل حرم را هم فرش کرد. ویلچری شده بود، یک روز که پادشاه عراق به حرم می‌آید و سنگ‌ها و فرش‌ها را می‌بیند، می‌گوید چه کسی این کار را کرده است؟ می‌گویند: این آقا که روی ویلچر است. می‌گوید: ویلچرش را جلو بیاورید! ویلچر را می‌آورند، به او می‌گویند: ایرانی هستی؟ «ایرانی» ضرب‌المثل عشق به اهل‌بیت، گریه برای اهل‌بیت و خرج کردن برای اهل‌بیت علیهم السلام است. بارک‌الله! کراراً به خود من مراجعه کرده‌اند و گفته‌اند مراسم ده روز اینجا چقدر خرج دارد؟ گفته‌ام: تأمین شده است. گفته‌اند: خرج آن سنگین هم هست، چند نفر تأمین می‌کنند؟ گفته‌ام: یک نفر که او هم به ما می‌گوید راضی نیستم اگر کمبودی داشتید، از کسی بگیرید؛ فقط به خودم بگویید! ایرانی ضرب‌المثل است. پادشاه عراق به او می‌گوید: چه می‌خواهی؟ می‌گوید: این ستون‌های قدیمی را می‌بینید که گنبد روی آن است، چقدر پهن است؛ بگویید کف یکی از این ستون‌ها را خالی کنند و قبری به من بدهند که در چهار قدمی قبر ابی‌عبدالله علیه السلام دفن بشوم. پادشاه دستور می‌دهد تا فردا این قبر را آماده کنید و به او بدهید. الآن همان‌جا هم دفن است و من هر وقت به حرم می‌روم، به یادش می‌افتم.

ایشان به من گفت: برای بیست هزار تومان به حرم رفتم و او هم روی ویلچر بود، گفتم داستان از این قرار است. بانک ملی در عراق شعبه داشت، دسته چک را از جیبش درآورد و گفت بنویس. ایشان به من می‌گفت: من عمداً این کار را نکردم؛ قلمم از دستم در رفت و به جای بیست هزار تومان روی چک، دویست هزار تومان نوشتم. چک را روی ویلچر گذاشتم، قلمش را درآورد، مچش را گرفتم و گفتم: امضا نکن! گفت: مگر پول نمی‌خواهی؟

گفتم: من اشتباه نوشته‌ام، عینکت را بگذار و ببین من چقدر نوشته‌ام، بعد امضا کن. نگاهی به ضریح کرد و گفت: من برای حسین علیه السلام عینک بگذارم؟! هرچه نوشته‌ای، بده تا امضا کنم.

اعطای هفت خصلت به عاشقان امیر المؤمنین علیه السلام

کار این نور گسترده کردن قلب است. وقتی می‌گویند دل آدم گشاد است، یعنی بخیل نیست و فدایی است؛ یعنی به هر قیمتی که شده، ابی‌عبدالله علیه السلام را می‌خواهد. به هر قیمتی می‌خواهد و نمی‌تواند که نخواهد! چون امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: ولایت ما با گل شما آمیخته است، نمی‌تواند که نخواهد! این نور آثاری تولید می‌کند که خیلی است و من فقط یک روایت در این زمینه برایتان می‌خوانم.

روایت را سلمان نقل می‌کند و در «امالی» صدوق، صفحه ۱۴۷ است. صدوق آدم کمی نیست و کتاب امالی او از منبرهایش است. هر منبری که در شهر قم و حضرت عبدالعظیم (قبر او هم آنجاست) برای شیعه رفته، قبلاً یادداشت کرده و بعد همه را جمع کرده، یک کتاب شده است. بزرگ‌ترین علمای ما به منبر می‌رفتند، گو اینکه روزگاری منبر خوب مستحب بود؛ اما به‌نظر من امروز منبر خوب رفتن برای شیعه واجب شرعی است و اگر کسی شانه خالی بکند یا کار نکند، در قیامت مشکل خواهد داشت. برای اینکه صهیونیست‌ها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها و لائیک‌ها میلیون‌ها منبر دارند که از طریق ماهواره‌ها به گوش مردم می‌خوانند و شیعه برای مبارزه با این منبرهای ابلیسی، همین منبر ابی‌عبدالله علیه السلام را دارد. کاربرد ما هم از تمام آنها بیشتر است؛ چون اگر این میلیون‌ها ماهواره و سایت کاربرد داشتند، یقین بدانید امروز یک نفر از شما هم اینجا نبودید. بیچاره‌ها! آنها آمدند حتی آخر کار، نه آن یک نفر، بلکه همه را با شُم اسب پایمال کردند که اثری نماند، شما چه کسی هستید؟ شما برادران و خواهران ایرانی، به کار آنها کمک ندهید؛ خانم‌ها و دخترها، شما با بی‌حجابی به کار آنها کمک ندهید و قلب زهرا علیه السلام را نسوزانید. شما جوان‌ها، با گناه به کار آنها کمک ندهید و قلب علی علیه السلام را نسوزانید.

سلمان می‌گوید: «کنت ذات یوم جالسا عند رسول الله» من یک روز پیش پیغمبر ﷺ نشسته بودم، «اذ اقبل علی ابن ابی طالب» یک مرتبه امیرالمؤمنین ﷺ آمد. آن وقت امیرالمؤمنین ﷺ ۲۳-۲۴ ساله بودند. زمان پیغمبر ﷺ بود. روز شهادت پیغمبر اکرم ﷺ که با زهر زن یهودیه‌ای مریض شدند و از دنیا رفتند، امیرالمؤمنین ﷺ سی‌ساله بودند. این حرف‌ها برای زمان جوانی امیرالمؤمنین ﷺ است. «فقال له یا علی علی ابشرک» دلت می‌خواهد به تو مژده‌ای بدهم و خوشحالت کنم؟ «قال بلی یا رسول الله» بله یا رسول الله. «هذا حبیبی جبرئیل» علی جان، دوستم جبرئیل الان پیش من است، «تخبرنی عن الله عزوجل» از جانب خدا برای من خبر آورده است: «اعطی محبک و شیعتک سبع خصال» به پیغمبر من بگو که من خودم هفت خصلت برای عاشقان علی قرار داده‌ام:

۱. «الرفق عند الموت» در وقت مردن، مطلقاً به آنها سخت‌گیری نمی‌شود.
۲. «و الأُنس عند الوحشه» در برزخ نمی‌گذارم تنها بمانند و بترسند.
۳. «و النور عند الظلمه» برزخ آنها غرق روشنایی است.
۴. «و الامن عند الفزع» قیامت که همه در هول و ترس و اضطراب هستند، من در آنجا به آنها امنیت می‌دهم.
۵. «و القسط عند المیزان» وقتی ترازوی اعمال را برپا می‌کنم، با آنها نرم و باعدالت برخورد می‌کنم.
۶. «و الجواز علی الصراط» به آنها می‌گویم از صراط به‌راحتی رد بشوید.
۷. «و دخول الجنة قبل سائر الناس من الامم بثمانین عاماً» شیعه تو را هشتاد سال قبل از امت‌ها به بهشت می‌برم.

حکایتی شنیدنی از آثار اهل بیت

اهل بیت خیلی آثار دارند. حالا شما ممکن است بگویید اینها این قدر محبوب خدا هستند، پس چرا کربلا برایشان به وجود آمد؟! اگر کربلا به وجود نیامده بود، شما این هوا

ثواب و بهره و خیر را می‌خواستید از کجا بیاورید؟ همین صبح برایم نقل کردند؛ صاحبش را هم بگویم که یادی از او بشود. مرد بزرگ، آیت‌الله علامه سید کاظم قزوینی که جزء رانده شده‌های از عراق بود. در شهر قم بود و کتاب‌های بسیار استواری نوشت که یکی از کتاب‌هایش، «فاطمة الزهرا من المهد الى اللحد» است. ایشان گفت وقتی من را دفن کردید، خطی این کتاب را روی سینه‌ام بگذارید. خیلی هم وصیت جالبی داشت و مصر شده بود که مرا حتماً در کربلا دفن کنید. راه بسته بود، در قم دفنش کردند و نوزده سال بعد که راه باز شد، قبرش را شکافتند تا استخوان‌هایش را جمع کنند، دیدند تمام بدن سالم است و کتاب «فاطمة زهرا» هم روی سینه‌اش سالم است، یک موی محاسنش هم از بین نرفته است. او را به کربلا بردند و در صحن ابی‌عبدالله علیه السلام مقبره دارد.

ایشان نقل می‌کرد: آقایی در کربلا بچه‌دار شد، دختر بود؛ دوباره و سه‌باره هم بچه‌دار شد و دختر بود. روزی به حرم آمد و گفت: یا بن‌رسول‌الله، برای تو کاری ندارد و کلیددار هستی هستی، از پروردگار بخواه که پسری به من بدهد، من این پسر را در خدمت به تو قرار می‌دهم. خدا پسری به او داد که این پسر از نظر قیافه هم تقریباً کم‌نظیر بود؛ چهره‌ باز، صبیح و نورانی. وقتی این بچه ده‌ساله شد، دست بچه را گرفت و آورد، به تعزیه‌خوان‌های کربلا گفت: این بچه به درد عبدالله شدن در تعزیه می‌خورد. آنها هم چون پدر را می‌شناختند، گفتند باشد. لباس عبدالله علیه السلام به او پوشاندند و دو سه سالی نقش عبدالله علیه السلام را داشت. بعد دیگر سیزده‌ساله شد، گفت: لباس قاسم علیه السلام به او بپوشانید. گفتند باشد. هجده ساله شد، گفت: لباس اکبر علیه السلام به او بپوشانید. سی‌ساله شد، گفت: لباس قمر بنی‌هاشم علیه السلام به او بپوشانید. تعزیه‌خوانی این آقازاده خیلی هم مورد توجه شد! اینها آقازاده هستند، بقیه بنده‌زاده هستند.

پدر از دنیا رفت و او تا ۳۴-۳۵ سالگی نقش قمر بنی‌هاشم علیه السلام را داشت. حالا که مقداری بزرگ‌تر و پخته‌تر شده بود، گفت: لباس ابی‌عبدالله علیه السلام را به من بپوشانید. چند سال نقش ابی‌عبدالله علیه السلام را داشت و دیگر به جایی رسید که نمی‌شد نقش حسینی را داشته باشد.



سن او از ۵۵ بالا رفته بود، گفت: من را محروم نکنید، من شمر می‌شوم. لباس شمر به او دادند. ایشان می‌فرمود نقش شمر را مثل شمر انجام می‌داد! یک بار تعزیه روز عاشورا بود و ایشان هم نقش شمر را در کمال قدرت انجام می‌داد. وقتی به تعزیه آمد و روی سینه حسین علیه السلام در تعزیه نشست، چنان مردم به هم ریختند که هجوم آوردند و از روی سینه بلندش کردند. این قدر او را زدند که به حال مرگ افتاد، بعد هم زیر دست و پا رفت و مُرد. حالا در لباس شمر مرده است! تمام علمای کربلا آمدند؛ به نجف هم خبر دادند، علما و مراجع نجف هم چون او را می‌شناختند، همه آمدند و تحت‌الحنک‌ها را انداختند. همه مراجع، عالمان بزرگ شیعه و مدرسین جلوی تشییع جنازه بودند و مردم هم سرزنان و سینه زنان تشییع کردند. حالا این شمر را کجا دفن کنیم؟ گفتند زیر گنبد ابی‌عبدالله علیه السلام. یک قبر در آنجا گندند و دفن کردند و تمام شد. حالا هم قبر او زیر گنبد است؛ اما دیگر الان که سنگ‌ها برداشته شده، پیدا نیست.

یکی از بزرگان و چهره‌های معتبر نجف می‌گوید: من یک‌بار در مکاشفه که چیزی بالاتر از خواب است، او را دیدم و گفتم: در برزخ در چه حال هستی؟ گفت: وقتی مرا دفن کردید، من را وارد برزخ کردند، نکیر و منکر آمدند و خیلی باادب ایستادند. گفتم خدایا چرا چیزی از من نمی‌پرسند! همین‌جوری باادب ایستاده بودند که چند دقیقه بعد، ابی‌عبدالله و قمر بنی‌هاشم علیهما السلام دوتایی آمدند. چه نگاهی ابی‌عبدالله و قمر بنی‌هاشم علیهما السلام به من می‌کردند! امام حسین علیه السلام به من فرمودند: تعزیه‌ای برای من بخوان. گفتم: آقا چه تعزیه‌ای بخوانم؟! من عبدالله خوانده‌ام، قاسم خوانده‌ام، اکبر خوانده‌ام، عباس خوانده‌ام، خود شما را هم خوانده‌ام؛ اما همه شعرهایش را یادم رفته است. من چندسال است شمر می‌خوانم! امام فرمودند: شمر بخوان.

در برزخ با صدای شمر، در حالت نشسته شمر می‌خواندم: یا حسین سرت را از بدن جدا می‌کنم، کارم تمام نمی‌شود و به خیمه‌هایت حمله می‌کنم. ابی‌عبدالله علیه السلام نشستند و زارزار گریه کردند، بعد گفتند: فلانی، بیشتر از اینکه تو گفتی، شمر به من گفت! گفتم: آقا شمر شدم؟! فرمودند: آن شمر برای بنی‌امیه بود و تو شمر ما هستی. تو برای ما هستی!

کلام آخر؛ بلندمرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

نمی دانم امروز برسم و بتوانم، هر سال وسط راه می مانم، نمی توانم ادامه بدهم و بگویم! نه من و شما، هیچ کس نمی داند امروز چه خبر شده است! گوشه ای بیرون از خیمه، جوری به فضا اشاره کردند که کسی نبیند. فضا جلو آمد، آرام و آهسته در گوشش فرمودند: در خیمه من برو و پیراهن کهنه ام را بیاور، «و لا تطلع علیه زینب» مواظب باش خواهرم متوجه نشود.

فضا زن باعاطفه ای بود و وقتی اسم پیراهن کهنه را شنید، گریه اش گرفت. آرام آمد که در خیمه بیچد، زینب کبری علیها السلام جلوی او را گرفت و گفت: چه چیزی به تو گفت؟ فضا گفت: خانم زبان ندارم بگویم. زینب کبری علیها السلام دید حریفش نمی شود، به او گفت: فضا تو را به جان زهرا علیها السلام به من بگو چه گفت! فضا گفت: به من گفته یک پیراهن کهنه بیاورم. زینب علیها السلام چنان ناله زد که حالش به هم ریخت و به زمین افتاد. ابی عبدالله علیه السلام از صدای ناله زینب علیها السلام آمدند، نشستند و سر خواهر را به دامن گرفتند. آدمی که بیهوش می شود، چطوری باید به هوش بیاورند؟ باید آب به صورتش بپاشند؛ اما آب نبود! ابی عبدالله علیه السلام صورتشان را روبه روی صورت خواهر گرفتند و مثل ابر اشک ریختند. زینب علیها السلام چشمش را باز کرد و گفت: حسین من، ای کاش من نبودم و این وضع را نمی دیدم! پیراهن کهنه برای چه می خواهی؟ مگر چه شده است! حسین من، می خواهی بروی؟! حضرت گفتند: خواهر، چاره ای ندارم؛ تمام درها را بسته اند. ابی عبدالله علیه السلام رفتند.

از اینجا به بعد، یا سخنان امام ششم یا امام باقر یا امام عصر علیهم السلام یا بچه هایی است که در آن روز بودند. از جلوی امام فرار کردند و به دم شریعه رسید. «لما حمل یشرب» نیت کرد مُستی آب بخورد که توانش برگردد و بتواند جنگ بکند، «رماء الحصین بن نمیر بسهم فی خده» تیری رها کردند، بغل صورتش را گرفت و خون جاری شد. مشغول پاک کردن خون شد که لشکر صدا زدند: حسین به خیمه های حمله کردند! آب نخورد و با صورت خون آلود به کنار خیمه آمد. زن ها دخترها، بچه ها، حتی بچه های کوچک به دورش حلقه



زدند، «صِحْن» همه با هم داد می زدند. صورت بابا را می دیدند، داد می زدند! مجوز می خواهید؟ «و لَطْمَن وَجُوهُن» و به صورت می زدند. «فَقَالَ» گفت عزیزانم آرام باشید! گریه جلو است و الآن وقت گریه نیست.

روی اسب است، «فنادی یا زینب، یا ام کلثوم، یا سکینه، یا رقیه، یا فاطمه علیکن منی السلام» من هم می روم. من هم می روم یعنی چه؟ یعنی آماده اسارت و کتک خوردن بشوید. زینب علیها السلام از بین همه خانمها جلو آمد و گفت: آماده شهادت شده ای؟ فرمودند: آری عزیزم؛ دیگر بایستم، یار ندارم! عباس، اکبر، قاسم، عبدالله و اصغر که نیستند. من هم باید بروم! اینجا برایمان چه گفته اند؟ زینب کبری علیها السلام پیراهنش را پاره کرد، موهایش را به هم ریخت و به دست و سر و صورت می زد، به دنبالش آمد و گفت: «مهلا یا اخی» یک خرده دیگر بایست «توقف حتی أزود من نظری» تا من یک ذره دیگر نگاهت کنم.

امام حسین علیه السلام رفت؛ هفت هشت قدم که ذوالجناح رفت، دوباره صدای فریاد زینب علیها السلام را شنید، برگشت و دید زینب علیها السلام روی زمین افتاده، دیگر دست و پایش تکان نمی خورد! پیاده شد، خواهر که به حال آمد و بلند شد، ابی عبدالله علیه السلام بغلش را باز کرد و زینب علیها السلام را در آغوش گرفت، بعد گفتند: خواهر جدم رفت، مادرم رفت، برادرم رفت. زینب علیها السلام گفت: حسین جان، دیروز جدم نرفت، دیروز مادرم نرفت، دیروز برادرم نرفت؛ همه امروز می روند! امروز جدم رفت، مادرم رفت، پدرم رفت، کجا می روی؟ حسین جان، همه امروز رفتند!

امام صادق علیه السلام می فرمایند: به لشکر رسید، درگیر شد و ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ زخم شمشیر به او زدند. دیگر فکر کن با این بدن چه کار کردند! امام صادق علیه السلام می گویند: این ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ زخم شمشیر وقتی بود که هم خسته شده بود، هم گرسنه و تشنه بود. از این طرف دید صدای زن و بچه می آید، نیزه اش را به زمین فرو کرد و تکیه داد تا خستگی اش در برود. ابوالحُتوف جُعی تیری به پیشانی اش زد، با دست خون ها را پاک کرد، اما نشد و خون فوران می زد، کمر بندش را باز کرد و دامن پیراهنش را بالا زد، سینه اش لخت شد که حرمه قلب را نشانه گرفت. نمی دانم تیر چقدر تیز بود، فرو رفت و سر تیر از آن طرف

درآمد. روی اسب خم شد و به زحمت دستش را به پشتش برد، اما تیر در نمی‌آمد! دیده‌ای وقتی می‌خواهند میخ را درآورند، مدام این طرف و آن طرف می‌کنند، مدام تیر را این طرف و آن طرف کرد. چه شده، مگر می‌بینید؟! دیگر نمی‌توانست سواری را ادامه بدهد، اسب فهمید و گفت یک‌جا بیرم که به زمین نزدیکش کنم و نیفتد. اسب در گودال آمد، تا می‌شد دو دستش را جلو کشید و دو پایش را به عقب کشید، ابی‌عبدالله علیه السلام را به زمین نزدیک کرد، پایش را از رکاب خالی کرد و آرام روی خاک افتاد.

بلندمرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

هوا ز باد مخالف چو قیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

این که می‌خواهم بگویم، در روضه تو نشانم داده‌اند. از پارسال تا حالا جگرم خراش برداشته است! بالای گودال محاصره شد، داخل نه؛ دایره‌وار به طرف بدن تیر می‌ریختند. این را به من نشان دادند! همین یک کلمه را می‌گویم، جانم بیرون می‌آید و نفسم بند آمده است! امام باقر علیه السلام می‌گویند: من چهار ساله بودم، با عمه‌ها به میدان دویدیم؛ من فقط می‌دیدم که یک‌مُشت اسب‌سوار از یک طرف می‌ریزند و درمی‌آیند، دوباره به آن طرف دیگر می‌آیند. برای پدرم چیزی نمانده بود...